Süleymaniye Kütüphanesi
Kısmı Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No 3092
Eski Kayıt No

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C. Süleymaniye Kütüphanesi Müdürlüğü
1923

٣٠٩٢

عرشنامه وجاویدانه نامه
فی حروف
م
وصیتنامه شیخ صلاتنامه ودر اسرار نماز
ابو البقا اسحق الجیحی

(نظر ف)
(٣٠٩٢)

بسم الله الرحمن الرحیم

بتفهیم حال شانزده روز که حضرة الهی فرموده اند
در تحقیق نامه الهی که شانزده بار بسم الله نوشته اند
برای آنست که کتابت بسواد و بیاض وجه آدم دو
شانزده اند بخط استوا تا هر یکی ازان شانزده
بسم الله و سودای در مقام توحید و دلیل حق می
آورند که در توحید کاف و نون گفته ایم ۰ که هر چه
در یک حرف کاف و نون هست در سی و یک حرف
دیگر هست در مقام توحید ۰ وحده لا شریک له لا اله
غیره ۰ در روز جمعه که روز آفریدن است خطیب ابتدا
از الحمد لله میکنند تا دلالت ۰ بر ظهور معنی آیه وآخر
دعویهم کنند که ۰ ان الحمد لله رب العالمین و وقوع
قیامت دران دم ۰ که در بالای منبر رفته و از جمیع خلایق
رفعت یافته و همه را ساکت کردانیده ۰ و بحکم فرمان خود
در آورد پس شک نیست که در مقام حمد و شکر حضرة

حق

حق رب العالمین است ج ه ۰ که بعینه صفه حال
قیامت است ۰ که دران حال ظهور کرده است
ولکن اکثر الناس لا یعلمون که لا تقوم الساعة
الا فی یوم الجمعة ۰ گوییا که ان ساعة خفیه آن
سکون خلایق است که هر چه در باب خیر از خداوند
روز خواهند ۰ از رحمة و کرم ۰ و مغفرت حضرة مالک
آن روز آن ساعة مستجاب بشود ۰ و در محل قبول
باشد ۰ و چون این خطبه از آن حضرة حبیب بود از آن
جهت فرموده ۰ که در روز قیامت همه خلایق خاموش
خواهند بود و من خطیب ایشان باشم صدق رسول الله
۰۰ مسئله پیش از ظهور مسیح ج ه از کتب انبیاء
پیشین خبر چنین بود که دختر بکری بپسری بزاید
که او خدا با ما شد که وقتی که او بیاید شهر که از
دین بر خیزد ۰ و مجموع مردم خدا شناس شوند دیگر
بتعلیم و تعلم حاجت نباشد خلایق یک دین و یک

منبهب شوند، بچه در گهواره خداشناس شود دیگر
وجه اینست که چون پدر و مادر خداشناس باشند
وطفلان را اصلا حیات آن هست که پدر و مادر خود را
بشناسند بخلاف باشد که خدا را شناخته باشند
کما قال ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وان
الذین یبایعونک انما یبایعون الله، و در بیان
حدیث، الاحسان ان تعبد الله کانک تراه الی آخره
در جاویدان نامه بخوانند، واین دولت ابدی و
وسعادت سرمدی ار فظالعه وادراک این واصل
شوند یک وجه دیگر آنست که فرزند را اصلا حیات آنست
که در گهواره سخن گو شود، و چون ظهور ذات خدا
در آن مفقوده و مفقوده سخن آمد که اینها میگویند
و اشیا را از پدر و مادر می شناسند کانه خداشناس
باشند، که این وجود پاک که موعود انبیا است او بود
چون در مهدی در سخن آمد، و کلمة الله او را بخلاف

انبیاء

انبیاء دیگر بجدای پسر سیدند تا معلوم شود از این
قصر شه، که این وجود اصل موجودات که حقیقت
سخن صورتا و معنا از و ظهور کند بی شبهه
و بی تردد بلکه بتحقیق و یقین ارواح عالمیان
و خلاصه کاینات و آفرینش کار صنعت نگار موجودات
دانند والسلام، اول ماه مبارک رمضان
قوله تعالی کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو
الجلال والاکرام، بیان جاویدان نامه الهی این
که همه اشیا که بر تخته الهی که بسه و سه اند فانی
شوند، الا این سه و سه که عبارت از وجه ذات
است، و چنانکه وجه را اضافت بذات خود
فرمود کلمه را نیز و کلام را هم اضافت بذات
خود کرد که وجه الله و کلام الله هی العلیا شیطان
کور عین لعین بی سجود را عزت باین اعتبار
فرمود که ام کنت من العالین که اکبر در واقع

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم • در تحقیق نافه الهی
دران محل که حضرت ارض وجه‌ها می شکافت و در رحمه
[illegible] نطق قدیم جوه می آورد • و انبیا [illegible] که
صد و بیست و چهار اند سه بار [illegible] و یکبار [illegible] منقسم
میکردانند این آیت بوصف حال بیان و تاویل الهی
جوه [illegible] می آورند که بعد از اشرقت الارض بنور ربها
وجیء بالنبیین والشهداء از برای این آمد برای [illegible]
[illegible] ما بیرید که بیان چنین روشن بر از دیده و
دل چندین هزار سالک طالب مستور داشت با چنین
طول مهلت از برای آنکه تا معنی آیة الکرسی را کما هو
ظاهر فرمایند هم بقول قدیم ملک علیم جود که لا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء • الحمد لله رب العا
لمین والعاقبة للمتقین از هدایه الم • والسلام
علی من اتبع الهدی • • نیمه ماه رمضان المبارک که
در بیار تاشی از هدایت [illegible] قوله تع

ولقد اتینا

علیم

ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم • که
از بیان الهی هفت شب و هفت روز است که ظرف قرآن
عظیم است که از بیان • الهی صلوة است که مفروض و
که تا این آیت این معنی بر خاطر نگذشته بود و حال آنکه
عند الله صلوة بوده است و شک نیست که چنین است
که ان قرآن الفجر کان مشهودا • که صلوة است و هم در
سوره [illegible] جمعه و سبع مثانی آمد که سبع از شش [illegible]
[illegible] الدنیا ساعة تجعلها طاعة که از تاویل و بیان
الهی این طاعت نیز صلوة است که مفروض سبع ا
لمثانی است • والحمد لله رب العالمین متکلمین علی الا
نک جوه [illegible] الهی فرموده اند که تخت وجود آدم است
در [illegible] آن [illegible] کتابت اند که تکیه زده اند بر آن
تختهای وجود آدم و آدمی زاد و باز بر آن از آنکه آن
کتابتها اند چون ظهور [illegible] در آن خطها است
متکلمین آن کلمة الهی باشند بر آن تختهای کتابت الهی

ج ه تکیه زده اند یعنی ظهور کرده اند و الصلوة و السلام
مسئله حضرت عزت ج ه چون قرآن عظیم که صلوة است
بحضرة حبیب خود بعد از سبع مثانی ایام و لیالی که نیست
فخر موجودات علیه الصلوة بعد از ذکر جلیل القدر او گفتن
حقیقت باشد بخلاف دگران از بهر آن که صلوة به
حضرت موسی بعد نطق او بود که موافق شش جهات
ساعات سبع مثانی آمد که شش به اند و علیه السلام
نیز گفتن در شأن او حقیقت است بحکم و سلام لک من
اصحاب الیمین که از صدق حدیث او کلتا یدیه یمین و
زان دو دست که یمین است به مفصل است موافق
و مطابق نطق الحاوکه فه را از یازده بواسطهٔ انگشت
مسبحه جدا کرد و بعد هر دو در شب و روز به رکعت
نماز گذارد تا در آن مقام محمود از رحمت حضرت فضل
رب العالمین و مالک یوم الدین ج ه مبعوث شد
و حال آنکه در ده حرف علیه السلام که موافق ده انگشت

یمین الله

یمین الله است همانا به اجر احمد پس بهر آن تقدیر
علیه الصلوة و السلام در باره او گفتن حقیقت باشد
چنانکه از بهر دیگران مجاز و حیث دیگر چون حضرة رب ربوبیت
العالمین ج ه عطف قرآن عظیم که صلوة است
بوجود قراءة سبع المثانی است که الحمد است و لهذا
از صد و سیزده سوره دیگر مقدم است تا چنانکه
عطف قرآن عظیم بر سبع مثانی است عطف این سوره
ها دیگر بر الحمد باشد که وجود صلوة بقراءت اوست
که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب که کتاب از بیان النبی ج
آدم است و فاتحه اوست که ام الکتاب است که این سوره
صلوة را نیز ام الکتاب باین اعتبار نام است و از آن
وجه که مرکبات ضمن مفردات اند سبع مثانی حقیقی مقطعات
باشند که چهارده اند و قرآن عظیم مرکبات که عطف این
قرآن عظیم بر این مفردات و مقطعات است که ص و القرآن
و ق و القرآن و ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمة

ربک تحدثوا که این تاویل خطابیه باهم با حضرة حبیب است
که تا این تحت ... پیغمبر و پروردگار خود ... غیبت
از بهر دلایل عقد ... بدون عقل است و حال آنکه بحکم یس
والقرآن الحکیم او عقل را کسی که بجای عقل در کتاب الهی
مستوفی آمده است اگر هدایت و عنایت از خداوند
کتاب باشد طلب کنند و بخوانند و در یابند تا با برو سعادت
از که ... و دولت ابدی لاحق و ملاحق توانند شد والحمد
لله رب العالمین مسئله دیگر چون سبع مثانی حقیقی
حج خواست بوجهی از غیبت که در وقت نکاح تعلیم سبع مثا
نی بجای مهر می توانست بود و کشودن عقد نکاح نیز
موقوف بحکم نص قران بود و لفظ بود که الطلاق مرتان
و اینکه سه طلاق میگویند بوجهی از برای آنست که این
سبع مثانی که ام الکتابست مرکب از سه هفت حرفست
موافق کتابت وجه ام الکتاب حقیقی که هفت بر هفت است
که سبع مثانی ست و هفت دیگر جه موت که سبع سنبلات

خضر و اخر یابسات عبارة از قصه یوسف بود در حالت
امر دلی زلیخا که در وجه یوسف جمیل چه خود را حسن
هر چه تمامتر بدیگران و بغیر سینه ... و رسواییها
کرد و انچه خبر از حسن جمیل خود داشت که احسن القصص
سوره یوسف از برای آن بود که ان الله جمیل یحب
الجمال و از برای شنوع این توجیه است از بیان
الهی ج ه که حضرة الهی خبر موده اند قوله ج ه
بیت هیچ کس بر غیر خود عاشق نشد و اتفاق این سر
بجز خالق نشد عشق می بازد چه با خویشتن در
عیان شغر بهانه مرد و زن نطق هر یک سوجها سو
فاش کرده هم بشتر جمع آمین بتو اختلاف در میان
افکند دیو تا بیازرد جان فرزندان غریو صدق الله
العلی العظیم از برای آنست که امروز بعضی از فرزندان
از غرور دیو دو بابی در غریو اند که دیو از دو بینی که
داشت نکرد انچه از متابعت بیان بتاویل الهی ج ه

همه را یکی دانند و ببرد ولی ازین راه توحید از
جبانت شرکی که داشت ایستاد و بره زنی مشغول
شد که جدای میفرماید قوله ج ه هر یکی را و بنوعی
راه زد هر یکی نوعی دم اوّل که زد اعوذ بالله من
کفی
الشیطان الرجیم اوّل می باید گفتن تا بعد از آن توان
که بسم الله الرحمن الرحیم که یک آیتست از هفت
آیت وجه آدم و حوا صلوات الله والسلام علیهما و
سلم تسلیما دایما کثیرا چون چهار سوره آخر که سوره
به سوره تمام میکنند که آن سوره نطق مخصوص حضرة آدم
ج ه در حدیث سماوی از برای او نماز اشراق را بعنایت
سبحانی همان نقط آدم آمد بخلاف نمازهای دیگر قوله ج ه تعالی
یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات اول النهار اکفک
وچون در وجه آدم این چهار رکعت بواسطه شروع
ظهور میکرد این چهار رکعت باین مناسبت نام
صلوة اشراق شد والسلام رابع ذی قعده سنه

ستة عشر

ستة عشر وثمانمائة یوم الجمعة از تلاوت کلام قدیم
ملک علیم ج ه جی این فیض فایض شد از
حضرة مفیض الخیر والجود که ماه رمضان را سی
روز میفرمایند و یک روز عید و یک روز ۹ و ج
از عید که سوره باشد بلفظ جدای صریح میفرمایند
قوله ج ه ماه رمضان که سوره الآیه و برین قاعده
۹ و ج عید قدر تا آخر چهار ختم میکنند تا از نبیا
هدایت الهی معلوم شود که منحصر شده اند بعد از
آدم که چهل و شش است و از آن وجه که ام القری
و طواف هفت و چهارده خصوصیت بحضرة حوا
داشت که از پهلوی حضرة آدم آفریده شده بود
ان اسرار ازین دو عید ظهور میکند که حضرة
عیسی ابن مریم فرمود که اللهم ربنا انزل علینا
مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا
که حضرة الهی هم درین محل درج ج ه میفرمایند

که دو عید در دو ماه است که شصت روز است پس
ازین تعلیمی • با شما کلّها روشن است که آن مائده
آسمانی که حضرة کلمة الله • از برای قدرت و اعجاز
حواریون خواسته این دو عید بوده است که شصت
است • از بیانی که یکی [illegible] و یکی [illegible] است از آن
وجه که عیدرا از انبیا کلمة الله خواست بیان روز جمعه
• که عید المؤمنین است هم او کرد هم از بیان الّا هو
وحده لا شریک له الحکم والیه ترجعون •• این
بیان را نیز از جای دیگر بجویند در تقسیم ساعات
دران محل که فرموده اند که چون [illegible] کور [illegible] موجود
است [illegible] مکرر باشد • از برای آن نماز در رکعتها
منحصر شد در [illegible] رکعت هفده و بنه آفهم والسلام
• وانرا نیز دریابند که دران واوی مدخل نکنند
که عبارة از مکررات ۶ حرف است که میفرمایند تغییر
یعنی تغییر فی و دال و واو در دیگران مدخل نکنند

وانکه بیت

وانکه بیت عشق زعاشق فرموده اند • تا انجا که ختم
باین میکنند که ازین جهت که عهد نامه پیش اوست
• تا معلوم بشود که بنده کاغذ که به بنده گی داده اند
روزی از رحمة حضرة [illegible] ملک یوم الدین ازادی
خواهند یافت از جهل و ظلمت • ان چهار ماه حرام
را که پیشتر از ظهور حضرة [illegible] رسالت بدل
بماههای دیگر میکرد اند که در ظهور رسول نبی امّی
حضرة احدیت انرا منع کرد یعنی بدل نکنند بیان
انرا هم از جای دیگر صریح بشنو و دریاب که از ان
دوازده کتابت الهی چهار او با ۶ حرف از انست
که بواسطه کسر آنها به [illegible] کتابة الهی و [illegible] کتابة
خدایی میتوان رسید که حضرة الهی میفرماید که ان
ماههارا از برای ان بدل نکنند که ان چهار حرف را
حرفهای دیگر قایم مقام این چهار نمی توانند شد
که یکی موی سر و دو سبیل و یکی عنفقه است که

نمی شود از انکه [illegible] منشور از [illegible]
بیست و هشت [illegible]
خلاف عکس [illegible]
قایم مقام ایشان چهار

که ثلاثه سه درود و احد فرد شب قدر که بهتر است
از هزار ماه بود چنانچه در دو صد رکعت نماز گزارده شود
تا ظهور این معنی باشد از هدایات حضرت [illegible] رب
العالمین ج ه که در حق ما فرموده اند قوله تع ه
که در این شب قدر صد رکعت نماز از برای آن میگذا
رند تا دلیل باشد که این شب قدر شب معراج است
که در و پنجاه نماز واجب کرده بود که اقل آن
نماز فرض دو رکعت بود از این هدایات الهی ج ه در
دیده که روشنی در صلوة دارد که قرة عینی فی
الصلوة این معنی عیان بشود که چون آن پنجاه بود
بو بسط تخفیف با پنج آمد هزار رکعت نیز که
در ازای الف شهر بوده باشد با صد آمد چنان
ازده بیکی که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
قوله ج ربنا السلام در شب معراج ج رای لجمیع
دید از بیان حق ج ه از برای آنکه در آن شب که حق

فریضه

که حق فریضه شد بقرآن ام الکتاب درست بود
صدق الله العظیم بیان دیگر هم از حق در آن شب
که حق سید الانبیا را صلی الله علیه وسلم بمعراج
می بردند بسبب چه مقدم شد بود او سماوات را
بلکه ملکوت سماوات را مشرف میگردانیدند بسبب
چه بود که از کعبه او را به بیت المقدس بردند بیان
الهی اینست که تا معلوم شود که او را حاجت از برای
فضیلت وجوب نماز می بردند و حال آنکه در جمیع
روی الارض تا روز دین دو موضع نکنند این
صلوة مقبول حضرت الهی ج ه نیست والسلام
ایشان که نقض عهد الهی کردند که تا بجان
شیطان بی سجود شدند که الذین ینقضون عهد
الهی کردند که تا بجای شیطان بی سجود شدند
عهد الله من بعد میثاقه آنا انه را هم حدیثی
سماوی میکند که کرامند العهد بینی و بین عبدی

میثاقه بیان

الصلوة • بیان ح ی ج ه • وحده لا شریک له
مسئله کلی از بیان ح ی ج ه فرق میان حدیث
قدسی و قرآن که جبرئیل می آورد آنست که •
هر که که در صفت آن آن منطق میکند و از سو
کتابة الالهی آورده به سوره از لوح ابدی الالهی
می بری او را کاة تو جبرئیل است که در صفه
آدم در آمده است و اثر اخبار از وحی الالهی میده ام
وکالی تصور ان صفه اسم در آخره او را کات
در تو ظهور میکند ان اقسام است بعضی حدیث
• و بعضی آنست که رسول بجود منسوب کرده ده
است و بعضی غیره • در روایات آمده است
که حضرت احدیت تعالی • با بنده از بنده کال ا
انواع وصیت میکرد و هدایت میفرمود از ان جمله
یکی اینست • که اگر بنده را در معاصی و خطا کاری
به بینی • و ندانی که سر در ان معاصی چه حکم خواهد بود

چون عیسی

چون عیسی م بگو • ان تعذبهم فانهم عبادک و ان
تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم • • این رمز سبع
از ظهور امام هر زمان که افعال و اقوال بحسب ادراک قوم
ظاهر باین مختلف میشود و تمیز حق از باطل نمی
توانند کرد و انکار این صفه سبب عذاب ایشانست
که از سر معنی بی نصیب اند چنانکه حضرت مسیح با بنی
اسرائیل گفت و قرآن غیر منسوخ بر این ناطق است
که • و احل لکم بعض الذی حرم علیکم و جهولی دانسته
نخواست که از اصر و اغلال رهائی یابد که در شان
ایشانست • که مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها
کمثل الحمار یحمل اسفارا الی والله علیم بالظالمین
• در صفه حضرت امیر المؤمنین که آمده است
که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا موافق کلام تنزیل
حضرت جلیل الست • که وان الدار الآخرة لهی الحیوان
لو کانوا یعلمون بحکم • انکم الینا لا ترجعون چون رجوع

بدار السلام خواهند کرد که از سلام عبارت ذات حضرت
الله حی قیوم و قدیم است هر کس که از حضرت
رحیم حلول یابد و از ان فاقه کند هر آینه حیات
ابدی خواهد بود یافت چون حضرت امام المتقین
متقیان را وجود فانی بدل شود بکلام قدیم حضرت
ملک علیم از انا کلام الله الناطق دیگر من بعد موت
نباشد که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی
و وقیهم عذاب الجحیم فضلا من ربک ذلک هو الفوز
العظیم هر که از عالم تقلید بمیرند موت اولی [illegible]
اوست بعالم تحقیق رسند که ان الدار الآخرة لهی
الحیوان عبارة از ین فردوس جاوید است و این
مقام اعلی علیین حاصل نخواهد شد بغیر تلاوت
و تامل کتاب ابرار که جاویدان نامه الهی جل شانه
تعالی شانه وحده لا شریک له له الحکم والیه ترجعون
یوم تبدل الارض والسموات معلوم میشود از هدایت

الهی

از هدایت الهی که مسمیات ما کان و ما یکون بدل
باسماء ایشان خواهند شد یعنی روزی خواهد بود که
حضرت معلم کل اسما تعلیم کند ملایکه را که این شی
که در کنر فلک الافلاک واقع شده است که او را عرش
میگویند الف وری و ضاد است و این افلاک که
بهر گرد او دایر اند ایشان الف و فی و لام و الف و کا
اند پس برین تقدیر از هدایت معلم الاسما مسمیات
باسماء خود بدل شده باشد از برای همین معنی بر
ملایکه بعد از دانستن این اسرار که غیب سموات
بود و بر ایشان پوشیده بود که علم الاسماست سجده
کردن این ذات فرد واحد صمد لم یلد و لم یولد و
لم یکن له کفوا احد واجب و لازم و فریضه شد
و انکه باین اسرار نرسید و از تعلیم اسما مسمیات
رانده است که عاین الاسما اند مردود مطرود ازل و ابد
ملعون شد و از بین توحید از شرکی که داشت رانده

درگاه حضرة الله شد که فاخرج منها فانک رجیم و
ان علیک لعنتی الی یوم الدین که این یوم است
که حضرة ملک جلیل در کلام تنزیل خبر بحبیب خود
داده بود که یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
قوله تعالی ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق
انفسهم الآیة ای طالب حقیقت معرفت نفس خود بدان
که بحکم این آیة تا بر خلقت سماوات و تعبیة افلاک و
بروج و کواکب بر عدد [illegible] کلمهٔ آیی و [illegible] کلمهٔ الهی
واقف نشوی بمعرفت نفس خود بدان که بعینه همان
صد رشته نخواهی رسید افلاک و سماوات من حیث المجموع
که محیط اند بر عالم ارکان و طبایع و متولدات ایشان
تا بنهایت که عالم حیوانات است پس اینها بمنزلهٔ جسد
واقع شده باشد و آنچه در جوف اینها بمرتبهٔ
روح باشد که حکما نفس ناطقه میخوانند او را و از برای
مثال در یک جسدی از اشخاص انسانی نظر کنیم

و به بیان

و به بیان که روح او که بقول حکما از عالم علوی و نورانی
آمده است در وسط جسد او قرار دارد یا بیرون
جسد او تا ترا ازین مقدمه صحیح نتیجهٔ درست صحیح
رو نماید که سماوات اجساداند و ازان چهار طبایع
که از اختلاط و امتزاج طبایع و عناصر مقصود کلی
که ظهور در آخر و ایشان انسان بود تو هر گاه که عالم
ظاهر را نزالی و در تقسیم [illegible] کلمهٔ الهی و [illegible] کلمهٔ
الهی در نیازی با آن [illegible] کلمهٔ مطلقه که بر اشیا محیط
است و ظهور از وسط جمیع اشیا دارد که عبارت از آن
جسد انسان کاملست هرگز راه نخواهی یافت و من
عرف نفسه فقد عرف ربه نیز حاصل نخواهد شد و از همه
وسط که خیر الامور اوسطها است نخواهی گردید که وسط مخلوقات
است و سرای آخرت که عالم حیوانست که و ان
دار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون اسفل
سافلین تصور کرده و از برای این ادراک جبینه

و درک اسفل سافلین در گیرد و ادراک طیبه مانده
بغیر از ذات حضرت قیوم که [illegible] نطق حضرت [illegible]
لم یزل و لا یزال است که هو الحی الذی لا اله الا هو
از جمیع مخلوقات آخرین جمیع مخلوقات را حیوان
گفته اند اگر بقول حکما و اگر غیر دار دار آخرت چون
چون دار حیوان بوده است معلوم شد که تعلق بکه
خواهد داشت تا فلاسفه بجای سعادت و صوفی نام
با کدورة ازین دار حیوان بیرون افتیده بدرک
اسفل سافلین که خود بصورت گردند جاودان
از حضرت [illegible] قهار چه آنکه فیما کانند که لا تفتح
لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل
فی سم الخیاط که عبارت از خط وسط است که
ان شراهرا اگر عبور واقع نشد که صراط الله الذی
له ما فی السموات را از تقسیم فلک البروج و درجات و
دقایق و منازل در [illegible] صف و [illegible] صنوف بعد [illegible]

کلمهٔ

کلمهٔ الهی و [illegible] کلمهٔ الهی نجات بنده نگردند که روح
ایشان از ادراک روح القدس و روح الایمان
محروم و محجوب بوده و جاء ربک والملک صفا صفا
که خدا بیان فرمود که یک صف [illegible] و یک صف
[illegible] که جمیع افلاک از تقسیم فلک البروج بر این قسمت
واقع شده اند از قدرت حضرت [illegible] فلا وجود
جز او و لا اله غیره که در شأن اوست که و هو الذی فی
السماء اله و فی الارض اله تعالی شانه و ما اعظم برهانه
و ان الدار الآخرة لهی الحیوان عبارت از آن [illegible] نطق
مطلق است که حیات جمیع اشیا است بکلمه انطقنا الله الذی
انطق کل شیء و ان من شیء الا یسبح بحمده که اگر ناطق
نباشند مسبح نیز نتوانند بود چون مسبح نباشند شک
نیست که بحیوة خواهند بود و در دوزخ در گیرد و عمل
صالح که عبارت از صلوة است بعد [illegible] کلمهٔ الهی و
کلمهٔ الهی مانده که ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین

که هو طیبه بصورة خود از فلج که سدرة المنتهاست
بواسطهٔ عمل صالح که هو رکعتی صبح است در هفته دور
حضر مشاهده می تواند کرد که عمل صالح صبح است که رافع
هو کلمهٔ طیبه است باصل خود که عبارت از ذات مطلق
و وجود بر حق حضرة هو احدیت وحده لا شریک
له نه فلاسفه را چون کلمهٔ طیبه نبود عمل صالح از کجا
باشد که رافع او شود و از عالم ارکان و ظلمت او را
بعالم سموات و نور سدرة المنتهی برسانند و صحه نماز ا
بعد وحده خود و نطق خود در درجات و وقایع او
مشاهده کنند که لا تفتح لهم ابواب السماء و در شان
ایشان و ابنای جنس ایشان است که شیاطین بودند
و در ورا بو الکفر نکردند و در مثال وجه او که کعبه
است که این صلوة که عمل صالح و رافع کلمهٔ طیبه است
بی انکه توجه بان وجه ذات کنند مقبول حضرة ذات
نیست که خلق احد تعالی راس ادم و جهته من تربة

الکعبة صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم ونحن
علی ذلک والحمد لله رب العالمین قال م کل امر
ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله بود آن اسم که عین
مسماست از برای آنست که در الف و بی و جی و
الی آخره از بیان الهی م ممتاز ایشان بر اسماء
ایشان مقدم است تا معلوم شود که اول چیزی
که از مظهر انسان ظهور کرد و خبر از ذات و صفات
حق داد حمد خود بود و از دیده مشترک نا محرم در
لوح محفوظ حروف و کتاب مکنون حروف محفوظ
و مکنون بماند والسلام از هر مظهری از مظاهر
اشیا هر چیز که ظهور میکند اول او یک حرفست که عبا
رت از ذات حضرة احد فرد صمد است که باین اعتبار
توحید این یک ذات که بر جمیع اشیا محیط است که ملکو
نیست که هیچ مظهر از جمیع مظاهر در ان واحد دو
حرف بیکبار ظهور نتوانند کرد زهی بیان حد و نه

احد و وجود بی عدد وحد نوع که عاشق شدن گویند بقول
باطل فلاسفه بی ادراک ناپاک هر گاه که ارض را
که مرکز فلک الافلاک میگویند و بنسبت با فلک محیط
ابعد و اسفل سافلین میدانند پس ازین قیاس
باطل ایشان نتیجه آن دهد که ابعد و اسفل کعبه
باشد که عند الله از روی مرتبه اعلی علیین واقع
شده است که هدی للعالمین است از برای
آنکه نسبت با جمیع روی زمین کعبه وسط ارض است و
زمین چون افلاک از جمیع اطراف برو محیط است
و اطراف و اکناف زمین نسبت با کعبه با افلاک
قریب تر واقع شده است تا معلوم شود که بی
بیت خداوند خانه که محل ظهور نمود از جمیع اشیا وسط
را اختیار کرده ادراک دقایق نمی توان کرد که
لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء لا یمسه الا
المطهرون از معانی بطون آن سر بآنجا خواهد

نهاد

نهاد که این مطهرون که موحدون باشند که مس مصحف
حقیقی کنند چنانکه مس مصحف صوری موقوف بموضع
آن موضع بود در مقابله مطهرون انما المشرکون
نجس اند فلا یقربوا المسجد الحرام مضمون این آیت است
اما چون عاشق طریقت فانی شده نیست و هوای
نفسانی خفته الست جدا و جدا شناسد منع هوا
کرده اند ولیکن بحسب توالد و تناسل چنانچه
حضرت ابو البشر مس حوا کرد و بذر فرزندان خلق
او واجب شد که بیشتر کوشش نمایند و در صحیح
توحید را که شجر طوبا است در زمین جنت که در
تحت اقدام امهات است مستحکم گردانند تا کلمه توحید
قوه گیرد و جنبه پلید را از بن بیخ بر کنند که ما لها
من قرار از صفحه اوست چون جنت وجه ادم و و
جود او قران حقیقی است و مناظره و عداوت
شیطان ملعون با حضرت ادم بود تا جزم آن شجره

و وجه آدم و وجود او

ملعون را که در قرآن بود او فرمود بنظر قهر که
فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی الیوم
الدین • چون از وجود آدم که جنت حقیقی بود بیرون
افتاد ملعون ازل و ابد شد پس باین قرینه معلوم
است • که شیطان الرجیم ملعون را دیگر درین مظهر
پاک مدخل نخواهد بود مگر که مسلمان شود و در پی
سجود • از برای آن وجه پاک درآید که اسلمت شیطانی
بیدی صدق الله رسول الله والسلام •• نماز
جمعه را که در وقت استوا آفتاب میکذارند بخلاف
دیگرها بیان حکمه • آنست که چون بر یازده سطر
چهار رکعت دیگر درین یوم المزید مزید می‌شود
• که از هدایت الهی معلوم که بی استوا این چهار سطر
در وجه آدم ظهور نمیکند • هم بیان حکمه حضرة
آدم را که اسم الله فرموده اند مینمایند که بآن
معنیست که اسم ذات خدا قایم مقام ذات خدا است

بان معنی که اسم میکویند • و از اسم مسمی میخواهند و
حضرة آدم است که خلیفة الله است و خلیفه بهمان
معنی دارد که قایم مقام اوست صدق الله بقوله حکمه
• در جمعه بیع نه و نکاح هم بیعی تا زانی
چون قیامت در خود کامه بیع و در قیامت بیع و لی
و نکاح بدلیل لا بیع فیه ولا خلة الآیه صدق الله
العظیم • پس باین دلیل قطعی خدایی از روی تا
ویل و بیان صریح از محمد رسول م • تا این زمان
• هر کس که در جمعه بیع و نکاح کرده است بی
شک و شبهه که هر دو بر و حرام بوده است از برای
آنکه زانی و حرام زاده و حرام خورند خداوند
این روز را انکار کردند و شیطنت را بدلیل •
قطعی که قطع حلقوم ایشان واجب و فریضه است
بر خود اثبات کردند غضب الله علیهم ولعنهم
و اعد لهم جهنم وساءت مصیراً • لقد خلقنا الانسان

فی احسن تقویم • بدلیل الف لام معهود فرد ازین
انسان حضرت خلیفة الله است ج ه از بیان ح ی •
بان دلیل که فرمایند • لقد خلقنا الانسان من
صلصال من حماء مسنون تا بحکم این آیه مخصوص
بحضرت آدم ج ه شود • این نیز مسئلهٔ کلیست
که اگر کسی سؤال کند که بی ترکیب خبر معلوم
نمی شود و کتابت ح آدم مفرداته بود جواب
بیان ح ی ج ه که میفرمایند که کتاب او را بلبیع
ونه از برادران فرستاد که به مفرد باشند و لام
الف مرکب هرگاه که معلوم شود • از بیان الهی
ج ه که بعد از ال آمد و در لام بعد از ال آمد
تا از رمز الهی توحید حرف معلوم شود که چنانچه
لام الف است بی نیز الف است و بی نیز الف
است علی هذا از بیان صریح ح ی ج ه که میفر
مایند قوله ج ه الف لام بود چون باین مقام

بهر کسی

بهر کسی مقام توحید از لوازم صدق الله زهی بیان
توحید زهی بیان توحید • مسئلهٔ کلی دیگر درین
محل که ح ی الهی درج کنج ه ارج حرج میفرمایند
که تا ذات جدا بود • این صفات ثانی بود و تغییر آن
صریح میفرمایند • که مبادا که تصور کنند که آدم را
درین عنقریب آفریده باشند با قوله و براهین
قطعی و در جای دیگر میفرمایند که در وقت ظهور آدم
بر از را و جواهر را بهم میدادند • ای مشرک دوبین
بلکه ای کور صورت بی معنوی جواب این سخن چه خواهی داد
که این آدم کجا بنسبت کدامست که در وقت ظهور او بیچ
آن کی دیگر نبوده باشد پس از لوازم بوده باشد
که جواهر را به بره فره دهند و بر قرار میکو که درج ی ح ج
آمده است که میفرمایند که آن ممنوح شد که ای جهول
بلکه ای جاده هود حضرت الهی آنرا از برای رد قول
و ادراک فاسد کما لعنا اصحاب السبت آورده اند •

حضرت

تا تصور ناسخ و منسوخ باطل نکنند که منسوخ را ناسخ
دانند و ناسخ را منسوخ تصور کنند و دیگرها را بر این
قیاس کن و از حضرة مالک یوم الدین ج ه که او است
و بغیر از او موجود دیگر نیست توفیقی بیابی از این مقام
شرک و همی بیرون آی و بجنت موحدان در آی موحد است
ملحد نام مکن که ایشان را که تو ملحد نام کرده که جماعت
محمد صدر خود میدان و هرگز در تصور و توهم و خیال
ایشان این ادراک در نیامده است چه جای ایشان که
که ایشان نجس العین و مردود درگاه حق خداوند پاکند
بلکه خاصان و مقربان حضرة حق جبرئیل و ح بگرد سرادق بارگاه
حق ذو الجلال و خداوند تبارک نمی رسیده اند و لی دانسته
اند که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما
شاء و در ان محل که توحید تام الف و الف لام در آخر
و در عقب این حدیث لی فاصله ا ب ت ث ج الی آخره می آورند

تا شبهه

تا شبهه که باشد مرتفع شود والسلام انا عرضنا ا
الامانة علی السموات از زبان حق ی ج ه هو کلمه و لیت
که بدلیل حدیث می آورند که الرحم و الامانة یقومان
علی جنبتی الصراط که تا بر صراط مستقیم گذر نمیکنند
رحم و با امانت نمی رسند که هو کلمه الهیست و مسئله الله
نزل احسن الحدیث کتابا متشابها که مثل آنست
از زبان حق ی ج ه از سر آنست که میفرمایند و لا
یکتمون الله حدیثا این حدیث متشابه نیست که اصل جمیع
احادیث است و از این خدای روز حساب پوشیده
نیست وحده لا شریک که خلق منها زوجها بوجهی
دیگر از زبان حق ی ج ه آدم بوده است زوج کلمه بوده
است که ظهور در و دارد و بیان میفرمایند بعد از آن
که بنزدیک آن شجر مروید که شیطان لباس شما را از
شما بکشد تا از این قرینه بیان الهی معلوم شود که
آن لباس کشیده وقتی می شود که ترک اکل و شرب

کنند که ان اتی تکونا ملکین او تکونا من الخالدین
عید اضحی را عید قربان بوجهی ازین نام شده است که روشن
شود که مثال آن بیرهٔ هفت شاخ است که پیش محمد رو
دست بند رجود قربان شد و حوا پیغمبر بعد دید طواف
او را سجود کردند و با ملکوت سماوات که همه وایر نزد بر
کرد او از بهر اسجود که آن هفت طواف دلیل ان هفت
شاخ است که آن نیز چهار هفت است و جمیع پیغمبران
در آواز آمدند که ما را از نغمهاء غریب و عجیب بهره نیک
که این روز نیز دلیل از ان دست که ولیطوفوا بالبیت
العتیق حجی در شان آن هدی للعالمین فرموده است
که عید اضحی نیز باین اعتبار نام یافت که افعل تفضیل
است ازان رو که از جمیع انوار انور تر است که حقیقت
و ماهیت جمیع کائنات از پیر تو او از لباس ظلمت بیرون
آمدند و بنور ازلی ابدی سرمدی تا بحق و متلاحق
شدند سبحانه ما اعظم شانه و لا اله غیره والحمد تقدر رتبه

مسئله

مسئلهٔ در فایدهٔ سبحیان آنست که چون وقت او صلوة
بر شند دو چیز را بر هم دیگر میزنند که ناقوس است یا در
آی بجنبانند یا چیزی مثل بر تختهٔ زنند و اصوات که
ظهور از کلمه و کلام دارد که بحقیقت وجود پاک مجرد
مسیح است ظاهر کرده و زنند اگر چه ایشان بالکل ازین
حقیقت ظهور مسیح در اشیا محجوب وبند اما تاویل عمل ایشان
اینست که از هدایت معرفت مسیح حقیقی ظهور میکنند تا ان
کلمه را که مسیح است از جمادات ظاهر میکنند که نسبت
باشند روح نباتی و حیوانی و انسانی که مرتبه چهارم
است و سجود در صلوة از بهر روح الله که مسیح است
و مسیح عبد است و عین ذات خدا است در نگی آیند و
دلیل کلی بر حقیقت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد
اینست که ان صدای متشابه را که از شیخ از جمادات ظاهر
میکردند در شریعت خاتم از مظهر انسانی ظاهر می باید
کرد که ختم کار است که جمادات را از فیض جمیع سماوات

وسیارات بنفسات تبدل میشوی یا میت شید ونبات را
بحیوان وحیوانرا بانسان که دیگر من کل الوجوه ترقی
نیست ودر دیده که بینا از معجزه مسیح ج ه شده باشد که اگر
این کلمه که حقیقت مسیح است ای ترسا از مظهر انسان
ظهور نکردی وبیان این حقیقت که از هدایت حضرت
مالک یوم الدین ج ه در بیان می آید ظاهر نشدی لکن
ومقدر نبودی به هیچ وجه از وجوه که شما که ترسایید
با ما که مسلمانانیم وغیره از فرق امت وملت وحقیقت
آن مسیح را که فرموده من با همه اشیا هستم ولی همه اشیا
هستم طول وعرض وعمق را که لازمه جسم است ودر من راه
نیست من در پدر بودم وپدر در من بود وپدر قوه
ازلیست وروح القدس صوت اوست ومن نطق چونه
اویم چون نطق خداست از خدا جدا تواند بود ولی
ذات خدا چگونه میسر شود که باشد بدین تقدیر
پس نه ما ونه شما ونه هیچ فردی از افراد کائنات ره

بمسیح

۲۰

بمسیح وخدای مسیح نتوانستی برد بی شک وشبهه ای
ترسا مدرک حقیقت این سخن را که مسیح است اگر
میخواهی که دریابی از مقام جاهلیت بگذر وتعصب
را بر کنار نه عاشق آسا در دین حضرت خاتم النبیین
در آ تا دیده تو از معجز مسیح بینا شده بیت کتابت
الهی که صحف نطق خاتم است وهم کتابت الهی را
که صحف نطق آدم است از وجه مسیح بجوانی وپدر را
که آدم است وپسر را که مسیح است از آن بیت نطق
خاتم وهم نطق آدم چون در ترکیب در آیند
وبیان ذات وصفات قدیم ازلی ابدی خود کنند تشنه
تا ترا بحقیقت دین مسیح باشد واگر بر قرار در جهل
ترکیب وحمیت جاهلیت گرفتار خواهی بود ابدان
بدین از دیدار مسیح وخدای مسیح وجمیع انبیا واولیا
وحاجتان وشفقت یان حق عزت محروم وبی نصیب خواهی
ماند وبئس السعیر وبئس المصیر جاودان تا ذات قدیم

ازلی ابدی اوست معذب خواهی ماند والله یقول
الحق وهو یهدی السبیل مسئله ازطیور که در جوف
سما طایرند که صفت ایشان آنست که ما یمسکهن
الا الله شک نیست که بحکم توریه آن ذات که پادشاه
ایشان باشد ایشان نتوانند گرفتن چنانچه ماهیان
دریارا که حیات کلی از آب آسمان دارند و دیگر آنکه
آن طیور که درمیان آسمان و زمین طایرند آن کتا
بتهای وجه است وجه ابن یات بآن مناسبت که پرواز آن
طیور بآن موسیت که در وجه که آسمان وجود است ظاهر
شده وبر سر آمده اند که پرواز وظهور کلمه کلام الهی
بآیات نیست که شش وشانزده وربایع یعنی وهو الذی فی
السماء اله وفی الارض اله نیز هم بجوینده که مراد
بلندی و پستی خواهد بود والسلام مسئله دیگر
دست را در وضو تا مرفق می شویند مراد آن است
که شانزده مفصل ازطرفی باشد وشانزده از

ازطرفی

ازطرفی که سه ستون‌اند بلکه مراد کلی عند الله نیز
محقق آن خواهد بود که حضرت الهی جل که طینت حضرت
خلیفه خود را بدو دست خود تخمیر فرموده است
که هر دستی تا مرفق سه مفصل اند چنانچه هردو
بیست مفصل باشد که بیست و سه باشند نیز این
تقسیم بیست و سه بوجهی دیگر بوده است عند الله
تعالی ازین هدایت معلوم میشود که طول این وجود
پاک که بدو دست خلاق عظیم تخمیر شد در ستون
ذراع تمام شد و بنهایت رسید و در وجود دست است
که منسوب بذراع شده است راست از سر انگشت تا
سر فوق تخصیص نیز ملکیان که خلقت اصل وجود
آدم از آنجا بوده است ویدالله نیز در آنجا است که
فوق اید یهم است که حجر الاسود یمین الله فی الارض
ازبرای آن همه را اگر بطوع و اگر بکره رو در رو میباید
کرد و در سجود آمدن که واسجد واقترب درجی

درسع ح ه درکتابت رویای حضرة الهی در ان محل که
فرموده اند که کدام حرف ازین حروف فاضلتر باشند
فرموده اند که حرف آخر یعنی حرفی که باو تمام شود
و درین محل لی فاصله میفرمایند این حدیث را که
لم یبق من النبوة الا المبشرات تا معلوم شود که چون
اجزاء آخر نبوة مبشرات بود او افضل خواهد بود از ان
چهل و پنج دیگر ولهذا مبدا رسید کائنات که بهترین
حالات او بود بمبشرات واقع شد و دلیل آنکه پیش
از انکه بمعراج رود بمقام نبوة رسیده بود و دل مبارک
او منزل وحی الهی و آمدن جبرئیل و غیره که از اجزا
نبوت بود بنبوت حاصل شده بود ازین هدایت الهی
نیز افضلیت حبیب الله بنبوت میرسد که از لبنهٔ قصر
نبوت آخرین بود ز حی عنایت و عاطفت و شفقت
و مرحمت حضرة الله مالک یوم الدین که روز آخر ست
در بارهٔ حبیب خود که داشت که این حبیب را که چون

ظهور

که چون ظهور از وجود بست کرد سرور کائنات کرد اند
و آخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
که این سورة عظیم الشأن جلیل القدر سورة الجمعة
که مرآة بیضاست وعید المؤمنین و حج المساکین
است والحمد لله رب العالمین قوله تعالی انی رأیت
احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین
این که یوسف جمیل ام ستاره کان را بر نیرین
مقدم دید که تسلیم او شده در سجود آمدند و حال
آنکه برادران که تاویل ستاره کان باشند بود
اول قصد او کردند اما لطیفه در ضمن آن قصه
بود که اگر بظاهر دشمنی ورزیدند اما بباطن
دلیل خیر او شدند که تا بوسطهٔ ان مشقت راه و
چاه و بند زندان از حضرة رب العالمین
که ذلک فضل الله علینا وعلی الناس بعلم تاویل

و به پادشاهی مصر برسد ولهذا چنانچه اول قصد او
کردند هم ایشان بودند که پیشتر از والدین او در مصر در پا
وتسلیم نفس کامل او شدند وازایشان این شرب حضرت
یعقوب محزون وماه درش رسید پس موافق ومطابق
آیة کلام الله واقع شدند که اول ستاره ها سجود کردند
بعد آفتاب وماه چنانچه حضرت خلیل الله در طلب خداشناسی
اول از ستاره کان درگذشت بعد ازان بماه وآفتاب رسید
وازینها نیز درگذشت وروی در وجهی کرد که همه اینها بیکبار
رو در وکردند چنانچه حضرت یعقوب بنفس خود وزن وپسران
رو در سجود ازبرای حسن یوسف که صورت جمیل الهیست بر زمین
نهادند حضرت ابراهیم خلیل م بحکم انی وجهت وجهی متوجه
ذاتی شد ودر سجود آمد که مبدا حسن جمیع صاحب جمالان
دوجهانست که خلق الله تعالی آدم علی صورته ودلیل دیگر
آنست که آن خانه را که او عمارت کرد وروی در انجا کرد از
بناء الهی حج وجای وجه حضرت ابو البشر بود بحکم حدیث

ازان

الولد

الولد سر ابیه که حضرت خاتم انبیاست که مامور شد
که متوجه آنجا شود ودر سجود آید که آرنده دین ابراهیم
است م وبدلیل خدائی ثابت است از روی تاویل
وبیان که پیغمبر مانند قوله ع آه حسن خوبان جهان
از حسن اوست حسن او از حق تعالی پس نیکوست
صورت ونطق که آدم زاده راست زادم راست و
علم الاسما کلها است پس این که حضرت یوسف م که فرمود
رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الا
حادیث که در قاعده نحو این من من تبعیض است
واز ملک عبارت ملک وجود است از روی معنی حقیقت
واحادیث آنکه درین ملک وجود تجلی کردن است
وحال آنکه بخلاف نص ظاهر اول حضرت یوسف
م علم احادیث از حضرت رب العالمین حاصل
کرد ازان بر سریر مصر بر آمد تا معلوم شود که آن
ملک که بر احادیث بوجهی که ظهور نطق ازوست مقدم

الا

اگرچه وجود ملک موجود از نطق است والسلام ما
مسئله در آن چون محلی که گفتیم که ترسا تا ناقوس نمی زنند
در ص و سجود نمی آید یعنی تا آن صدا که روح القدوس
است وا [illegible] تحق صدا که حضرة مسیح است از جهة ذات
ظاهر نمیکند به عبودیت ذات مسیح بعد صفات قدیم است
او مشغول نمی شود اما این معنی ظهور در دین حضرة
احمد که خاتم انبیا تمام کرد که هم مسیح فرموده بود که بجید
[illegible] بعد اسمه احمد اگر این احمد این رمز را از دهان
بنی آدم در وقت اذان صلوة ظاهر نکردی هرگز یکی
از آن تدبیر مسیح و معرفت عیسی ابن مریم که کلمة الله
است نخواست رسید که در اذان هفده کلمه گفتن در صبح
که صلوة او از بیان [illegible] ه مشهود بان وجه است که وقت
زدودن ظلمت است از وجه ارض یعنی اول وقت
شهادة و رؤیت است و یازده کلمه قامت که [illegible]
باشد یعنی این نماز را بعدد [illegible] کلمه صدا که ذات

مسیح است

مسیح است بگذار بار فه کلمه اذان که صبح و پانزده کلمه
صدا اذان ظهر و سه دیگر که [illegible] باشد یعنی ای محل تعدد
[illegible] کلمه صدا آنکه باز مسیح است بگذارد چنانچه این [illegible]
و [illegible] کلمه در جهة ذات و غیر آن در پرده بود و متشابه
ظهور میکرد در عقل و ذهن و ادراک و در یافت نصاری
نیز در پرده حجاب بود و بندی و زندانی بود در دین
محمد صلعم در وقت اذان بر منارها بلند برآمد این
دلیل است که آن کتاب فجار که در زندان بود تبدیل
صه کرده در مظهر ابرار در آید وجود را در علیین شاهده
کند یعنی صه جود را در جمیع اطراف و اکناف عالم مشاهده
کند بتخصیص در فلک البروج از بیان الهی [illegible] او که سدرة
المنتهاست که آن صلوة چون بر صه او کرده میشود از آنست
که از انجا فریضه شده است که رؤیة الهی در [illegible] و
[illegible] در فلک البروج با الوصل حاصل است چنانچه حضرة
حدای بیان فرموده رأیت ربی فی [illegible] که بیان

احسن ربع دوم ، شش ثلاثه سه در دو و احد فرد را
نیز در حصه لام الف می توان دید که چار حرف غیر مکرر
او نیز در مثال این چهار جو است که یک رجب اسد
که جدا است یعنی الر لام الف را که سه پیوسته است گیرند
و واحد فرد است اگر الف را گیرند میم فرد است بالجمله حال
از سه یکی جدا است بالکل ، فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم در عقب گفتن بسم الله الرحمن الرحیم که این
قراءة قرآن در صلوة واجب است نه در غیر او وصلوة
بر عدد سبع مثانیست که در اوایل سوره مذکور ند از بیان
آنهم حضرة احدیة این سر را در این دو آیة از هشت کلمه
و شش تشدید در دیده بینا ظاهر کرده اند است و نیز
تکرار سجود که در سجود بخلاف قیام و رکوع است چون
از برای آن بود ، که در جمیع قراء حضرة حکایت سجده
کردن خلیفه خود با شیطان عنید بلید گویند که میکند
، و آن ملعون عنید بلید انکار میکند چون منحصر است

در هفت

در هفت موضع که آن نیز بهفت آیه خواهد بود از آن سبب
تکرار و تأکید سجود در صلوة که بی قرائت قرآن درست
نیست بر جمیع قاریان قرآن که بنی آدم اند واجب شد
جمیع قراء را بخوانند از برای چهارده آیه در سجود آیند
که بالجمله ، وادخلوا الباب سجدا ، الواب ، قرآن چهارده
سبع مثانی و دو سبع کتابند که سجده فی القرآن او
ل السور ختم این سجود چهارده بر رسول ختم شد
تا که این ام الکتاب با او نازل شد که الولد سر ابیه
خاصه اوست که با این نسبت اتی شد ، که هر آینه ام الکتاب
بر قلب شکسته و از غل و غش پاک گشته او را آن فی علام
و خداوند [illegible] کلام نزول اجلال یافته ، که کلا لا تطعه
واسجد واقترب که تا معلوم شود که قرب مثل حبیب الله
باین سجود بود فکیف دیگران ، فقس علی هذا ، و دیگر
انکه حضرة پیر آیه ، فاستعذ بالله که بنفس متکلم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم است چهارده حرف است غیر مکرر

فهرست و ... دلالت وره نمائی کنند که در اول حمد آن بناء
باالله از این بلید کنند تعیین رجیم می باید بود که از نیع چهارده
حرف این یک آیه هدایت بان چهارده ام الکتاب صوری
نیافت و از این چهارده ام الکتاب بصوری بچهار در خطوط
لوح محفوظ وجه حضرة خلیفة الله ره نیافت و آن چهارده
ز انکشافت تا از آن سواد وجه محمد حبیب صلوات الله علیه
به [illegible] کلمه و ... کلمهٔ نور سماوات وارض که صفات
قدیم ازلی و ابدی حق [illegible] احد صمد لم یلد ولم یولد و
لم یکن له کفوا احد که وجود مطلق مخلوقات و موجودات
وما کان وما یکون البته برسد ودیده را بان نور منور
تواند کرد خسر الدنیا والآخرة ذالک هو الخسران المبین
این تغییر و تبدیل ابدان الهی که از بدایت حضرة مالک یوم
الدین ... در بیان می آید بدلیل یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات فضلا من الله ونعمة والله علیم حکیم سبحا
نه و تعالی عما یشرکون مسئلهٔ عهد نامه که حق تعالی از بنی

از بنی آدم گرفته بود اگرچه نقض عهد را که بیعت
بنی آدم کنند اما مؤکد بدست راست بهمدیگر گرفتن مشهور
که قاعدهٔ کلیست در میان بنی آدم که هرگاه که باهم
عهدی و میثاقی کنند در وقت تاکید و مبالغه دست را
بیکدیگر دهند ولهذا از برای این معنی بود که حضرة آن
عهد نامهٔ بلی را که از بنی آدم گرفت بود بیعت از قول حبیب
خود و بروایت اولی خود علیهم السلام بدست راست خود
سپرد که حجر الاسود یمین الله فی الارض از برای آن حکم
فرمود که ولله علی الناس حج البیت تا متوجه آن طرف
شوند و آن عهد را که کرده اند بیاد آرند در وقت
سجود که یک عهد این بود که الا تعبدوا الشیطان که بی
سجود بود و منع سجود بنی آدم میکرد که ضال بود و مضل
اما چه سود ای بازار که خود را بنی آدم میدانند
و هرگز متوجه آن طرف نشدند و اگر شدند دفعهٔ قلیلی
که بود کردند اما چه فایده که هرگز این ادراک پاک سهر

از مظهر حبیبیه این سخن بر بنیاد ورد و این معنی را در عالم
صد واند بید اولئک کالانعام بل هم اضل واولئک هم الغا
فلون سبحانه و تعالی عما یشرکون آنکه حضرت فرموده اند
که از حرف منزلت حرف آخر است بجهت اتمام چنانچه
خاتم را هم بر جمیع یا سبوع و دلیل قطعی بر صدق تاویل
حدایی هم از کلام تنزیل حدایی جحه این آیه است
قوله تعالی و ما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها پس
یقین شد که آنچه بیشتر بوده باشد اکبر افضل بوده باشد
اگر گویند که حضرت خلیفة الله را چه میگویی که اول
بود جواب آنست که نام خلیفه لغوی از پس در آینده
است و ها خلیفه از برای مبالغه است که نیک از پس
حد در آینده از بیان تی جحه و حال آنکه این خلیفة الله
که مظهر اکبر بود و همه موجودات در ظهور اکبر و نیز در
حدیث روایات سود و مسایع همین لفظ خلیفة الله آمده
است و شک نیست در صحت این حدیث که موافق قرآن است

اختها

والسلام

والسلام ، بشناس ای طالب توحید نطق حضرة محمد
رب العالمین جحه که الف که اول حرفست ، از بیان الهی
جحه بعد از و لام آمد و بعد از لام الف آمد توحید الهی
معلوم کنی ال بوده است ول ا بوده است و از این
جهت توحید الهی بود که حضرة حبیب الله فرمود که لام الف
حرف واحد ، قد انزل الله تعالی فی صحیفة واحدة که آن
صحیفه واحده یک خط موی سر است که بعد از استواء
چهار خط است ، از بیان الهی ، وحده لا شریک له از این
هدایت الهی با اسم ذات صفات خالق کائنات و موجود
موجودات که الله ایست بر رد که بتعبیر از بهی آخر در چهار حرف
اول این سر در علم قدیم معلم اسما جحه مضمر بوده است
که اول الف آمد و بعد از آن لام بر قاعده حرف
و بر عکس بعد از آن اول لام آمد و بعد از آن الف که
که لام الف را در از برای توحید منزه می بایست
شد و بیست و نهم گشت تا ظهور توحید ذات کلام و ملک

علام شود ولهذا از بیت بوجهی که لام الف مکرر واقع
شده است که حرف واحد است وهی که در پنجم آمد
بوجهی از برای آنکه او نیز پنج است و در حروف مرتبهٔ
بیست و هفتم واقع شده است تا وجهی دیگر [illegible] اصیل
روی توحید بنماید ای طالب توحید یک وجه دیگر بر اقامت
ظهور توحید است که اگر جمیع شخصها یک شخص و یک
وجود نباشند سبب چیست که اگر دو شخص با یکدیگر بعملی
مشغولند که موجب لذة نفسی ایشان است شخصی دیگر که از
دور ناظر است از آن لذت بوجود او نیز لذتی میرسد
بحیثیتی که میخواهد که خود نیز در آن کار باشد بآن کیفیت
که تعلق بلذت دارد و بر عکس نیز همچنین که اگر یکی را
عقوبت میکنند هر کس که از دور و نزدیک ناظر است
همچنانکه اگر یکی را عقوبت کشنده از آن عقوبت در عذاب
دیگر اهیت است او نیز از آن عقوبت و از آن کراهیت
بی نصیب نیست و بلکه آن عذاب ببینند بجای میرسد

و بمرتبهٔ

بمرتبهٔ می انجامد که چنانکه عذاب کشنده در آن عذاب
میمیرد از آن ناظران نیز بعضی از کراهیت و بیم و خوف
آن عذاب میمیرند و در شادی بافراط نیز همچنین
و نیز می باید که واقع شده باشد و میشود که یک کس را
چنان بعذاب بکشند که چندین بیننده از خوف هلاک
میشوند زهی مقام توحید و قدرت حق [illegible] آه واحد احد
فرد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اگر
در نظر نباشند و غایب باشند چون استماع این نوع
راحت و عذاب کنند ممکن است که همین حال مذکور روی
نماید اینجا سؤال نباید که این در وقتی باشد و میسر
شود که بچشم ببینند یا بگوش چه میگویند ایشان نیز که
بهیچ حال خبر از عذاب و راحت ایشان نداریم چرا این سؤال
نباید از برای آنکه این شخص که یک وجود واحد است
در آن واحد تعقل جمیع وجود خود نمیتواند کرد که ممکن است
چند روز بگذرد که در ذهن او صد کیفیت او یا عضوی از اعضا

او از جمیع سعید و شقی مستور و مشکل نشود و نتهد با او
وازو بهیچ وجه جدا نیست و این شخص یک وجود با وجود سعید و
شقی متصل بنفصل خود است • و هر یکی را نامیست که تا آن
نام در ذهن او نیاید آن مستمار را ادراک نتواند کرد •
و چون بستر این توحید بر سند شاید که چون رحیم
معارضه رحمان رحیم گنشوند و نگویند که اگر همه وجود
یک وجود است که چون در یک تن راحتی یا المی بدید
آید • و در دیگری بدید آید که آن وهم و خیال و خبیث
پلید شیطان مشترک عنید است از ین جهت است که آن
مشترک دو بین لعین مخصوص است بخطاب • فاخرج منها
فانک رجیم • که آن ضمیر بمقام توحید میرود که حضرة احدیة
نیستانه آن مشترک را از آن مقام توحید بیرانده و
بیرون کرد و آن جنت بود که مکان اصل آدم بود و
همه ذریات از انبیا و اولیا در وجود او موجود بودند
و باز رجوع همه با آن یک وجود است که مطلق موجود است

که کل

که کل شیء یرجع الی اصله تا ای طالب اگر باین مقام
توحید در آیی یقین و تحقیق بر تو منکشف شود و از
هذیانات فی ملک یوم الدین نجات که بیت المقدس
جز زمین حشر جمیع خلایق اولین و آخرین است
و در ملک شام است که طلوع آفتاب توحید از آنجاست
بعد
• که خلقا من بعد خلق فی الظلمات • که بوجهی از روی
توحید ظهور و صدور رحیم می توانند بود و هم • از وجه
اختلاف • السنتکم والوانکم • در لغت ترکی آسمان را
کوک میگویند مناسبتی تمام با اشعار نصاری دارد که کبود
بر سر می پیچند که بترکی هم کوک است و آسمان که جای
حضرة کلمه است که عیسی است م که از دور کوک در نظر
می آید که باین سبب او را ترکان کوک نام کرده اند
• است شرف ترسایان را بالتزام مسلمانان است و از هر
دو طرف • از جهت جهل این عزت را خواری تصوری کرده اند
و چون حال آنکه آسمان که مکان نطفه پاک است و روح پاک

کبود بود تر سایی نیز بآن مناسبت بر آسمان وجود
همان کبود می بچند که سبز است که یوم تاتی السماء
بدخان مبین • این معنی است والسلام • بدان ای طالب
که نفس حق اسمعیل که از انبیاء الهی ج ع ه • از نفس پدر
که حضرة خلیل • الرحمان و جاعلك للناس اماما که ا
ابراهیم است عزیز تر بود بوجهی از هدایت الهی از
آن بود • که در مثال بره ای هفت شاخ که ذبح عظیم ا
آمده بود و سر تسلیم از عشق الهی در پیش داشت
برای فدا شدن • که ان هذا لهو البلاء المبین آن د
بقول اهل ظاهر نیز از بهشت آمد چنانچه حجر ا
الاسود که طواف برای حجر [illegible] و شاخ آن بره ا
و مهر مصحف چیات فضلا من الله و نعمة والله سمیع
علیم • قوله تعالی صبغة الله ومن احسن من الله
ای عاشق وجه خدا اگر میخواهی که صبغة الله را بدانی و
بر بیره تحقیق به بینی معنی آیه را از آن حدیث دریاب

که حضرة

که حضرة پادشاه عاشقان محمد مصطفی صلعم فرموده که ایا
کم والنظر الی المرد فان لهم لونا کلون الله • آن صبغه
که احسن صبغه هاست لون و رنگ صد متر فقط آن است که
رأیت ربی لیلة المعراج فی صد متر قط • پس برین ضا
بطه احسن احسن صد و احسن تقویم بوده است عند الله و
عند حبیب الله که ان صبغة الله و لون الله است و تم •
مسئله این که حکیم تمامی از و هم شیطانی که دارند بهر کیفیة
که تعداد چهار عنصر میکنند و تعداد چهار فصل و اخلاط
اول ذکر ناری میکنند که الطف است و عروج دارد و
در آخر ذکر اسفل که خاکست در ذهن ناقص ایشان
چهار فصل را اول از بهار میگیرند و بشتا خاکی را ختم
میکنند و لهذا از برای این بود که در وسط شتا علم الله
تكه از مظهر خلیفة الله ج ع ه که آدم خاکیست و مسجود ملا
است و شیطان ناری از برای فضیلت او مردود و ملعون
ظهور کرد و عالم را بدید از جود منور کرد انید وانرا که

که لطیف بود وکثیف کردانید وکثیف را لطیف از قدرت
ذاتی که داشت سبحانه وتعالی عما یشرکون ◦ اصل عدد
بنزد همه حکما یکیست ونه دیگر مکرر یست وآن یکی که موجود
بنفس خود است ◦ در مثال وحدانیت آمده است از
برای آنست که در شریعت نیز از آن ده یکی را جوع تعالی
بیرون میباید کرد اما چه سود که خلقی نادان را از سر شر
یعت انبیا خبری نیست که خدا ایشانرا محروم این راز نکر
دانید و باز آن یکیست که باوجود تکرار خود در حساب کسور
می آید ◦ که باوجود دو نیم است وباوجود سه ثلث و
باوجود چهار ربع و باوجود عشر که عشرات ازین ده
باین یکی را از برای مستحق این علم بدر می باید کرد زکوة
غله که از آسمان میخورد که جای صلوة است در اصل پنجاه
بود ◦ که این پنج قایم مقام این پنجاه است بحکم ◦ من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها هرگاه که آب از آسمان
نیاید و غله رو بخشکی کند از برای استسقا نماز می باید گذارد

آب

تا باشد

تا باشد که خدا رحمت کند که دو سخن نارسته و کشنده باری
که ره بحقیقت خود نبرد ◦ ونمی تواند برد که قابل حصه نبود
تا معنی ظهور تواند کرد و خود بیمن وجود شناختن تواند شد
والحمد لله رب العالمین ◦ حکما بیشتر اشیا را بچهار قسمت
کرده اند بموافقت چهار عنصر ترکیب آن وحال آنکه
اگر اول بعضی از ناره گرفتند وآنرا مقدم میداشتند
در معادن نبات وحیوان وانسان چه خواهند گفت که
آنچه مقصود ◦ از نوع بشر است در آخر واقع است از برای اینست
که خالق همه اشیاست اگرچه اول بود در آخر ظهور
کرد ◦ در مظهر آدم خاکی که خلیفه وقایم مقام است وتم
◦ قوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین این
آیة عظیم الشان جدا کننده است میان اهل نار واهل تراب
یعنی ناریان ◦ از آن رو که خاک پاک مرکز عالم است
و بیت الله الحرام است وجای سجود روبر زمین نهادن

انبیا و اولیا و اصفیا و اتقیا ست اسفل سافلین
بقصور کردند و بر و علو جستند چون فرعون و فرعونیان
تا در آب که معشوق و محبوب خاکست و عده و نار غرق
شدند و بنار سعیر که اصل خلقت ایشانست بحکم • کما
تموتون تحشرون حشر شدند که مما خطیئاتهم اغرقوا
فادخلوا نارا این حکمت الهی بود که تا امروز از تعقل
و تو هم حکیم نام تحقیق بود والسلام • مسئله بدان ای
طالب که در قاعده بعضی از حکما انسان مطلق آن
وجود را میدانند که طبایع و اختلاط مختلفه که اصل
وجود ترکیب اوست معتدل واقع شده باشد چنانچه
هیچ وجه از وجوه بر هم زیاده • و نقصان نداشته
باشند و حال آنکه این نادر الوقوعست این وجود را
که موصوفست • بدین صفت او را انسان مطلق میدانند
و میگویند • که عبارت از خلیفة الله که آدم اوست
• آن وجود است و این نوع انسانرا از اشخاص او

میدانند

میدانند • و میگویند که اینچنین آدمی باید که همیشه باشد
و این سخن موافق حدیث است که آن وجود هست و
انسان بنوع • که من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة بوجهی راست است که هر خلیفه که
هدایت یابد خلیفه مطلق کند چون قایم مقام •
اوست و هم آن حقیقت مطلقه است که در هر کس
تجلی کرده است اما یوم معلوم و شاهد و مشهود
و قیامت کبری و حشر و نشر جمیع اجساد و ارواح موقوف
بظهور انسان مطلق بود • که از غایت اعتدال که داشت
سدرة المنتهی و بیت المعمور و لوح محفوظ و بیت العزت
در عالم سموات که عبارت از علویاتست و نور انبیاست و
وجود مثال کامل مکمل بی زوال و لایزال بی شبهه و مثال
• و کمال بی نقصان او بود و در زمین کعبه و بیت المقدس
که جای سجود ملائکه سموات و کواکب سکان سموات و
جای سجود و روی بر زمین نهادن جمیع بنی آدم از انبیا

و اولیا و اصفیا و ازکیا و علما و اتقیاست که آن دو موضع
یکی مثال سر و پیشانی و قدمیه حضرت ابو البشر است
و یکی جای صدر و ظهر اوست و شیطان که ملعون و مطرود
و مردود درگاه از انکار و بی سجودی اوست آن
جاهل چون علم جمیع و کل اسما را در نیافت از مسمیات
دو عالم بی نصیب و محروم ماند و باصل خود بدرک
اسفل سافلین که بئس المصیر ابد الآبدین گرفتار
شد و اگر منطق تواند و اگر هیئت و اگر نجوم و علم
طب و حکمت و ریاضیات و معقول و منقول و کتاب و سنت
و جماعت و شریعت و صلاحیت و زهد و ورع شعار خود
کرده بود که بروزن جوی نمی یافت که فحبطت اعمالهم و لا
نقیم لهم یوم القیامة وزنا یا کی وزنا چون روی
در آدم مظهر الله بود نکرد و از برای صورت الله عاشق و
شیدا شده روی بر زمین ننهاد و در سجود و رکوع
و خشوع و خضوع نیامد بحکم فاخرج منها از مقام

نقیم

توحید

توحید رانده شد و در حبس شرک گرفتار شد تا جری
که بحبس العین گشته از بیت الحرام که جای پاکانست که عمارت
از حنیق یافته بود دور ماند لعنت الله علیه و الملائکة و
الناس اجمعین چنانچه حضرت انسان مطلق آن وجود
پاک مسجود بود که در میان آمد حال مطلق نیز آن از
زاک عنید پلید است که از جمیع اشخاص خود سر برآورد
و اظهار انکار سجود میکند و چون مخالفت الحجاب
و صحبوا الدنیا بابدانهم من غیر ان یتعلق کثیر منها
قلوبهم یتعجب الانبیاء و الملائکة من طواعیتهم طوبی
وددت ان الله جمع فی العذاب عنهم فعلیک بطریقتهم
وقع فی شدة الخطاب صدق یا رسول الله سرور
کار فضلا گر بکار خیما بجز جاه و جلال و کمال هنر
سزاوار تو که در علم نیست و بجز تو کسی از جمیع مخلوقات
تو با آن جاه و جلال و کمال تو ره نیافته و بحرمت حبیب
تو و انبیاء تو و رسولان تو و اولیا و اتقیا و اصفیای تو

که دران شدت عتاب ازان ملال توجه و معاودت
باشد چون رجوع عتاب بذات تست و شک نیست
که تو کریمی و رحیمی و ستار عیوبی و غفار ذنوبی
انک انت ارحم الراحمین قوله تعالی عیسی ابن مریم قال
اللهم ربنا انزل علینا مایده من السماء تکون لنا
عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت خیر
الرازقین حضرت کلمة الله که آن مایده آسمانی را عید
خواند ازان وجه که مایده آسمانی کلام قدیم ملک علیم
بود که نام روح الله فرموده که اول چیزی که از آسمان آمد
سخن بود و خدا بان سخن بود و من ان سخن بعد دم چون
عیسی از خود رست و از میان انبیا روح خدا یا او بود
که دو بار عود با جسد خواست کرد لاجرم آن مایده آ
سمانی را که روح الهیست فرمود که عیدا لاولنا و آخرنا
و چون حضرت عیسی بار دیگر خواست رجوع فرمود
حضرت در جواب او فرمود که انی منزلها و در وقت

نزول

و در وقت آن مایده هرکس که بکفر خود بماند و نگرود
قول خداست که فرمود که او را عذابی بکنم که هیچ احدی
را از عالمین نکرده باشم این معنی نیز دلالت بر نفس
آن آیه میکند که یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع
نفسا ایمانها ازین عذاب بدتر چه باشد و چه بیشتر
ازین باشد که در هر زمانی انابت و ایمان قبول درگاه
حضرت غفار الذنوب می بود در نزول بعض آیات
قبول و نافع نخواهد بود و از آیات الهی یکی رجوع
حضرت کلمة الله است از آسمان زهی تعجب کلام زبانی و بیان
خدایی که عبارت از نطق مطلق حق سبحانه
و تعالی وحده لا شریک له و لا اله غیره و الحمد لله رب
العالمین سؤال فرعون که از موسی و هارون کرده
بود قوله تعالی فمن ربکما یا موسی و جواب حق کلیم
ملک علیم این بود که ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی یعنی هر شیء در عالم صد بنا چند و در معنی هدا

یعنی پس از مدتی فرمود یعنی تا در عالم صحه نیایند
از معنی خود که حقیقت اینست هدایت نخواهند یافت
و باز چون رجوع بعالم معنی کنند بغیر ازین صحه ظاهر که
دیده اند بحسب ادراک شیئی دیگر نخواهند دید تا در
میان صحه و معنی توحید ثابت شود بر خلاف رای فلا
سفه که در جان کندن مانده اند و همین دلیل بر
مفارقت روح و جسد میگویند بحسب ادراک فاسد خود
یکی فانی و دیگر باقی تصور میکنند و نمی دانند که
بحکم نور علی نور که روح و جسد ند که از آن وجه که عین
همدیگر بودند خود را بعالم باقی رسانیدند بر همین صحه
که در عالم ظاهر مشاهده کرده بودند بدلیل ان
لک الا تجوع فیها و لا تعری که حق آدم از راه زن
عهد و حود شیطانی عنید بعید لعین عریان شده بود
بوسطه درک حبه تنزک اکل و شرب بدت لهما سو
تهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة از یان

الهی حجة

الهی حجة دلیل این معنی و تم قوله تعالی مثل کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
الآیه حضرة احدیة ازبرای مثال کلمه طیبه شجره طیبه
آورده اند می باید که مناسبت در میانه و شجره باشد
و دیگر آنکه از اشجار کدام شجر را صلاحیت آن باشد
که در مثال کلمه تواند آمد که آن کلمه طیبه است
میگوییم که از اشجار میباید که شجره نخله باشد که
حدیث است اکرموا عمتکم النخلة فانه من بقیة طینة
آدم و دلیل برین نص آیه است که حضرت درباره
آن شجره فرموده اند که اصلها ثابت و فرعها فی السماء
این صفت در اشجار دیگر بیشتر از شجره نخله موجود
نیست و بقول حکما نیز اگرچه بظاهر صحه نباتیت اما
از روی افعال حیوانیست ازبرای آنکه قوت فاعله
و مفعوله او از یکدیگر جداست بر خلاف نباتات دیگر
که ایشان را قوت فاعله و مفعوله باهم متصل است اگرچه

این صفت در درخت انگور نیز هست که بر دارها
بلند بر آید و ثمرهٔ خود را در آنجا ظاهر گرداند اما
بنفس خود نمی تواند این علو قدر حاصل گرداند
بخلاف نخل و چون این شجر با هم از روی خواص قریب
بودند در کلام تنزیل نیز ذکر ایشان بیشتر با هم تنزیل
می آید که ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون
منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لآیات لقوم
یعقلون و در سورهٔ یس نیز گفته وجعلنا فیها جنات
من نخیل واعناب و چون کلمه صاحب ثمره و فواید بسیار
خواهی طیبه و خواهی خبیثه و شجر است که خداوند ثمره
اگرچه جمیع نباتات دیگر همان خاصیت دارند اما ثمره
و فائده این نوع شجر از سایر انواع بیشتر است
و بطول قامت بکلمه طیبه که وجود پاک مسجود ملائکه
افلاک است از انواع خود اشبه است و در میان
اشجار سدرة المنتهی واقع شده است و وجود

نخله

نخله بر سایر ایشان که سدرة المنتهی دیگر ست
و نهایت نباتات است و اول حیوانات بقول خلق وجود
حضرة ابو البشر است که سدرة المنتهای ست که عندها
جنة المأوی ست آنکه حضرة النبی صلعم فرموده اند
که بیشتر از ظهور آدم ع دنیا را اشجار داشتند و تأویل
و بیان فرموده اند که چنانچه در کتاب کریم صریح
جع ه آمده است اما اگر سائل سؤال کند که این
صفت در اسب است بر خلاف او در دیگر حیوانات
موجود ست تخصیص با اسب از کجاست جواب اینست
که از سه مرکب که حضرة از برای وجود انبیاء ع در کلام
تنزیل تعیین فرموده اند اول و افضل فرس است
کما قال الله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها
و مراد از بیان آن بود که انبیاء ع که ره بحضور حق خود
نبرده باشند حیوانات و فرس است که این صفت انسانی
در وجه انبیاء ع بواسطه مویها ادیگر پوشیده و مخفیه

وحدیث است که لفک نطقتک چون جسد انسانی
از بهر او روح انسانی مرکب واقع شده است که با او
بقول حبیب الله ص چون همراهی کنند و محافظت
و مراعات بجای آرد در روز جهاد با دشمن صوری و
معنوی کارزار تواند کرد رجعنا من جهاد الاصغر
الی جهاد الاکبر پس حاصل حقیقی که فرس راست
در کوشش و کارزار در روز گیر و دار حیوان دیگر را
نیست و موانست و ادب و تمیز که در ذات او هست
در مرکب دیگر نیست که حکما در صفت تمییز او آورده
اند که از جمله یکی اینست که مرکب بادان همان دو شکوه کرده
شده است بر خلاف انواع دیگر و هم بقول حکما از
آخر حیوانات است که اینان معادن و نبات و حیوان را
مراتب نهاده اند اولی دارند و آخری دارند چنانچه آخر
نباتات نخل است و آخر حیوانات فیل و فرس است
و آخر انسان و اول ملک علی هذا چنانچه در کتب

اینان

اینان مذکور است که شرح آن طولی دارد و اینان که
حکما اند همین میگویند که بر ترتیب که آخر مرتبه
حیوان اول مرتبه انسان که از انسان ممتاز نشود از
روی معنی چنانچه از روی صورت بلکه در جمیع افعال جنس
انسان است که میخورد چون فرس و می پوشد و می آشامد
و خواب و بیداری و تندی و تیزی و لهو و لعب و قهر
و غضب علی هذا الی آخره آنچه حیوان دارد این انسان
نیز دارد و بغیر از کسب حیوانیت حاصل دیگر ندارد
که اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک هم الغا
فلون پس چون با این صفات فرس با انسان اقرب بود
اولی آنکه از حیوانات فرس گوید و انسان نا شناخته
خواهند تا وقت ظهور حضرة خلیفة الله وزرات او
که لجام در دهن ایشان اندازند و تنگ محکم بر کشنده
کنند و زین بر پشت ایشان نهند و قشقون در دم ایشان
بهر نوع تکلیف که توانند کشید هیچ دریغ نکنند و بدفع

بلهم اضل مشغول شوند و الخیل والبغال والحمیر
لترکبوها که حمار نیز میگویند و بهودی معجو بمد مد بر
بابی خود مقام تن استوا دارد والسلام علیکم
یزید فی الارض از بنای الهی جه آنکه موسی که بر وجه
حیوان از انسان زیاده آمده است در خلقت از بین
هدایت حیوانات دیگر هستند پرنده و دونده
که دست و پا و بال زیاده از انسان دارند پس همه
به آنها یزید فی الخلق باشند مصور آن صوری
که علمونند در بین اهل نوامیس که باصطلاح حکما
انبیاء الله اند بوجهی از این علمونند که هیولاء صنعه
انسان یا از خاکستر یا از معادن مثل زر و نقره یا
از چوب علی هذا و هیولاء مصور حقیقی در هر صنعه یک
قطره آب است ولهذا از نیرو آنکه هیولاء صنعه انسان
بی حرکت و جانست صنعه انسان چون انسان بی جانست
بر خلاف آب که جوهر سیال است که و من الماء کل شیء حی

حقی

وجود … آب است که در دست مصور آن صوری
قابل صنعه نیست خلاف دست قدرت مصور حقیقی که
فصورکم فاحسن صورکم فلینظر الانسان مم خلق خلق
من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب
حضرت احدیت بر بندگان خود از دادن مال سه
چیز فرض کرده است یکی زکوة و یکی خمس و یکی
قرض حسنه زکوة و خمس را حضرت خداوند از
دست در بیان آورد و چون عاشق صورت خود
است که بتعظیم وجه ظاهر شود خمس را از یک دست
خود دانسته و طلب داشته و زکوة را از دو دست
براهیم ذات بان کتابت وجه است که حبیب رب
العالمین در لیلة المعراج بیان احسن صنعه فرمود که
رایت ربی فی صنعه امرد قطط که هفت کتابت الهی است
از غایت تعشق که بر صنعه وجه خود داشته فرمود
که واقرضوا الله قرضا حسنا که آنها را بوجهی مجازا

وازان وجه بعوض که تا باز دادن او مخصوص بوجه میشود
که کل شیء هالک الا وجهه ودران آیه که فرموده
که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة که از نفس و مال وجه خواست یکی بقرینهٔ
جنت که جنت باقی سرای وجه است ویکی دیگر بقرینهٔ
مؤمن که المؤمن که مرآة مخصوص است از بهر نمودن
وجه صدق الله وصدق رسول الله ودلیل کلی کلی کلی
از بیان تمامی که سبع مثانی البتة البتة هفت شبانروز
ست که بحضرة حبیب و بندهٔ خود صلوة الرحمن علی
نا آه کرامت فرموده اند که دران محل سبع مثانی حدیث
صحیح حضرة حبیب را می آورند که فرموده بود که روز جمعه
از تاریخ سایر امم کم شده بود حضرة احدیه تعالی شانه
بمن داد چنانچه داد تا با وجود این یوم المزید در این
روز قیامت سبع مثانی مخصوص حضرة حبیب الله
باشد صدق الله وصدق رسول الله والسلام

سرّی دیگر

سرّی دیگر در کلام تنزیل حضرة ملک جلیل در آخر
سورهٔ مرسلات که آخر جزو بیست ونهم است مناسب
کتاب حضرة خلیفة الله که معلم کل اسماست ظهور میکند
از بیان حضرة الهی نجاه که بیان و تأویل من ادرک
الرکعة فقد ادرک الصلوة فرموده اند که مصلی
در یک رکعت صلوة الحمد را از اعوذ بالله تا ولا الضا
لین که سه کلمهٔ تامه اند خواند ودر رکوع سه مفصل
و دو دست را بدو استخوان مهین زانو باد و محل نهاد و محل
نهاد بعد رسه کلمهٔ الهی در صلوة بندگی حید بجا آ
ورد در آخر آن سورهٔ مذکور مرسلات که مرسلات
نیز جمع رسولانند حضرة در شان شیاطین بی رکوع
مهرهٔ پشت یکباره فرموده اند که واذا قیل لهم ار
کعوا لا یرکعون که چون رکوع نکردند که بعد کل
اسما بود حضرة بعد از این باین مناسبت بی شبهه
میفرمایند وختم بر کفر ایشان میکنند که فبای حدیث

بعده یؤمنون؛ یعنی چون در یک رکوع سوره که بعد جمیع
احادیث حاصل می شود و منکر شدند کفار سعیر کش عنید پلید
و چون حدیث دیگر نماند و ایشان بی ایمان ماندند تحقیق
شد که اسفل سافلین که نار سعیر و بئس المصیر
جاودانست جاودان مقام و مسکن و مأوای ایشانست
اعوذ بالله من سخط الله؛ دلیل کلی بر احاطت
حروف بر جمیع اشیا اینست که باتفاق جمیع اهل کتاب
تمام موجودات را از روی کتابت در [illegible] کلمه مقید می توان
کرد که چنانچه صافی آینه که نموده شود بنماید او را
بت حروف آینه تا همه نمودار جمیع اشیا کرد
مبین این کتابت باشد که و کل شیء احصیناه
فی امام مبین؛ که باین کیفیت که در میان آمد همه
اشیا از روی عدد در ظهور کرده است و اگر بدیده
موحدان نظر کنند از روی یقین روشن شود که غیر
از [illegible] نطق حق [illegible] احد صمد لم یلد و لم یولد شیء دیگر

درود جها

درود

در وجود جهان موجود نیست سبحانه و تعالی عما یشرکون
چنانچه از اعلای فلک محیط که ذات حضرتست و عقل
فعال و نفس کلیه تا انتها که عالم حیوانست
بمذهب حکما بحسب مطالعه تمام در کتب [illegible] کلمه ظهور
میکنند و می گنجد در صحیفه کتابت او نیز گنجیده است
که اگر کسی کتابت الهیست که در صحیفه خواست از
بیان الهی ج ه که وسع کرسیه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم؛ قوله تعالی کلوا
واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة ایام
خالیه سته ایام است که تعلق بدین دارد که درو
مخلوقند سماوات و ارض و ما بینهما و کلوا واشربوا
تعلق بعید المؤمنین که روز آخرست و سید الایام
است دارد که لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة که
درین روز مومنان در بهشت موعود با کل و شرب
و تشتهی الانفس و تلذ الاعین داخل خواهند شد

ازعنایت وعفوت ورحمت حضرة ص غفور وخداوند
غفور جه آه والسلام قوله تعالی ویطوف علیهم ولدان
مخلدون باکواب واباریق وکاس من معین لا یصد
عون عنها ولا ینزفون وفاکهة مما یتخیرون ولحم
طیر مما یشتهون الی آخره ای طالب تیسیر این معنی
کلام الهی جه آه برس که طواف مخصوص ولدان بچه
اعتبار شده است وهرکدام قوم طواف میکنند درخلد
جاودان مخلدون بدانکه ازبرای آن هر ولدان طواف
هرکرد ام القری ابتدا ازآن سنگ سیاه بود وهفت
کتابت سیاه است که بروجه ولدان است واین نزطواف
مخلدون هرکرد جماعت خواهند کرد که بعدد کتابت
این هرکرد جای حضرة ابو البشر ومسجود ملائکه
سماوات طواف کرده اند وبهتر آن رسیده اندازه
هدایت حضرة ص خلاق وجود جه آه وازاباریق
وکاس من معین بقرینه لا یصدعون معلوم می شود

که دراباریق

که دراباریق ها وکاسها این خمر لذت للشاربین
خواهد بود که صداع را باشرب خمر صوری مناسبت
هست وازبرای تنقل فاکهه وازبرای غذای لحم طیر
که مناسب است مما یشتهون وای برآن کافران که
بشکر چنین منعم لی دریغ لم یزل ولا یزال مشغول
نباشند اعوذ بالله من سخط الله شهر رمضان
الذی انزل فیه القرآن ای طالب توحید اگر چنانکه
یک سوره قرآن یا دو یا سه همه عین یکدیگر
نباشند پس معنی چون باشد که حضرة فرموده اند
که ماه رمضان آنست که در وی قرآن نزول کرده است
پس هر آیه که هر وتوریت قرآن صادق باشد باید
که نزول در آن ماه کرده باشد وحال آنکه ظاهرا
چنین نیست ازبرای ظهور این توحید است که حضرة
درباره صوم این آیه فرموده فمن کان منکم مریضا
او علی سفر فعدة من ایام اخر ای عالم نام وای

بجه
همه

وای فقیه ناتمام بیشتر این توحید بپرس و از شک بیرون
آی متوجه مسجد الحرام عشق پاک شده • بقاعدهٔ حکما
که نسبت مرگ صوری با ولادت صوری کرده اند و میگویند
• ان الجسد لیس لشیء سوی مفارقة النفس له کما
ان ولادة الجنین لیست لشیء سوی المفارقة
الرحم • و شده و صعوبت ولادت را بدلیل می آورند
که گاه بمکث گران موت بجنب صحه در والدهٔ ولد ظاهر
میشود که می میرد پس ازان وجه که رحم بدرجه جسد است
جنین را از نسبت مرگ جنین نیز همزادی دارد
که اگر جان ندارد اما از مفارقت جنین ساعتی در
اضطراب میباشد و او را بجای جسد مرده در خاک
می نهند چنانچه روح بواسطهٔ رحم در تربیت او در جسد
در آمد • که تسألون به والارحام • و بواسطهٔ جسد
در عالم صحه و کسب کمال رسید چون او را این کسب
کمال که معنیست بواسطهٔ این صحه جسد حاصل شد در

عالم

در عالم معنی که بعد از ورای بدن است ازین صحه
جسدی جدا نخواهد بود که بهمه کیفیت که آن نفس ناطقه
خود را مشاهده خواهد کرد بواسطهٔ جسد معنوی خواهد
بود از نسبت که نیز دو چندان نفس و جسد یک وجودند
بخلاف حکیم نام مشترک که هم خود گفتند که یک وجود
میتواند بود که بکار باشد و جدا باشد و نباشد بنا
علی هذا چنانچه در وجود انسان یک قوت اند که باعتبار
ازدواج افعال نامتناهی در وجود می آید که در گوش
می شنود و در چشم می بیند و در بینی می بوید و در دهان
میگوید و در دست میگیرد و بپای میرود چنانچه در باطن
دل را منبع حیات کرده و جگر و گرده را هر یک بکاری
وا داشته و هر یکی را از برای خود لباس کرداینده و
جای ظهور خود کرده حکما این ادراکات را قوی میگویند
و اهل شرع ملکه میگویند و راست است که رجوع این
جمیع قوتها بان قوت ازلیست که مطلق است که کلمة الله

فرموده است که الا ان قوة الازلية و روح القدس
صورته وانا نطقته این که حکما مرتبت نهاده اند از علت
اول که ذات حقیقت تا نهایت که عالم انسان است و در
اختلاف مانده اند اگر بحقیقت اشیا که کلمه حضرت
احد صمد لم یلد ولم یولد است بنگرند که ولم
یکن له کفوا احد آنچه را که در علت اول که مثال
آن در قاعده این است در علم عدد واحد است و در علم هندسه
نقطه است مشاهده میکنند در جمیع کلیات و جزویات
اشیا مشاهده کنند و در عالم توحید در آیند
که انطقنا الله الذی انطق کل شیء از آن رو
که خدا شناسی که حق شناسی بوده است پس ایشان
که حق را عرض گفتند و مستقل بذات خود ندانستند
چه کافران و مشرکان باشند و خود از آن وجه که
کافر و جاهل و شیطان بودند طعن خود را هم بر
ابنای جنس خود زدند که عوام انسانند و نمی دانند

که خدا

که خدا با انسان میگوید که الا انهم هم السفهاء
ولیکن لا یعلمون ای طالب چنانکه از کتاب وجه
انسان خط موی سر را خصوصیتی هست که دیگران را
نیست که از راه طول از فرق آدمی تا پای آدمی گاه
هست که میرسد و شصت ذراع قد اهل بهشت را که
از بهشت و نعیمی که ح آدم است ثم حاصل کرده است
از آن رو که اسم او نیز شصت زلفش بدیبای سندس
خضر استبرق می پوشانند از حواس خمس لمس نیز این
توحید را اظهار میکند که اگر دیدنست از موضع معین
است و اگر شنیدن و غیره علی هذا اما لمس است
که مخصوص بموضع معین نیست بلکه در تمامی وجود مو
جود است که هر عضوی از اعضای انسانی هر جا که
که سوده میشود حس لمس ظهور میکند و هم بیاض که
مشابه نور است و سواد مشابه ظلمت نور جوهریست
که خود را می نماید و دیگران را نیز می نماید و لیس از این

روست که بیاض نیز قابل جمیع شکلهاست بخلاف سواد
آن ذات که نماینده جمیع مغیبات بود نور سموات وارض
بود قوله تعالی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
این کتاب الهی وجود ابو البشر است که ناطق است
بحقیقت وبراستی و بحکم طینت آدم که جد ابدست
خود سرشت این آیه دیگر دلیل است که فرماید
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون که نسخه اسماء
کلهاست قوله تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون آنرا که نفس نمی دانند که حضرة
از قرة اعین اینست چه پوشیده است از آن حدیث
که مبین این آیه است اگر تفسیر در نتوانند یافت
نمی توانند بود که ح رسالتمآب فرمود که قرة عینی
فی الصلوة که دریابنده لیل ونهار است که حضرت
صلوة است قال علیه السلام ان اکل خبز الشعیر وشرب
الماء القراح الیوم الکبیرة لمن یرید ان یدخل الفردوس

عیسی

سحر حکما

سحر حکما ظاهر که بتصور وجود خود را ضح کرده
اند اینست که کل فاعل حکیم فله فی فعله غرض ما و
الغرض هو غایة یستبع الیها وهم النفس واذا بلغ
فعل الفاعل الی الغایة قطع الفعل وبدین مقدمات
قیاس میکنند که افلاک که فعل صانع قدیم است
چون از برای غرض بوده اند وشک نیست که این
غرض میباید که بواسطه این فعل حکیم بظهور آید
که اگر نیاید عبث باشد وشک نیست که چنین است
پس هرگاه که غرض صانع حکیم از ایجاد و گردش
افلاک دائمی بوصول رسد این فعل که افلاک گردش
اوست دلیل بر فناء عالم الحجب حقه اینست که میگویند
اما چون بغرض صانع که ابدیست وازلی که کل یوم
هو فی شان مطلع نشدند ومعذورند که ندانستند
که افلاک چندین هزاران هزاران سال بی نهایه سیر
کرده تا جمیل حقیقی در صورت خلیفه او جمال باکمال

بر غرض

بنماید تا بعد ازان که رو نماید ابدان بدین بیران
صفه عاشق شده سرایمه و سرگردان در طوف
باشند و هرگز آن از این عشق صورت [illegible] کلمه
الهی و [illegible] کلمه الهی سیری نه بینند که هرگز دو
وجود بهم دیگر نمانند که حق میگوید که وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها معارف وحقایق بسیار وبی
شمار در ضمن این کلمات است اما مدرک در میتوان
یافت که آنچه حکما گفته‌اند بوجهی راست است وانچه
ما میگوییم از هدایت الهی ازان راست تر است
وبعضی از محققان میگویند که چون بستر صلوة
رسیدند عمل صالح باطل شد بنهج مخصوص
خطاست برای آنکه پیشتر از تحقیق که این صلوة
میکرد وان صفه صلوتها دوست میداشت این
زمان که بستر تحقیق رسید اگر فعل صلوة باطل
میشود می باید که فعل ان دوست نیز باطل شود

واگر گوید

واگر گوید که صلوة واجب نیست که بران نهج مخصوص
بگردد واین محالست که تا باشد چنین خواهد بود
متابعت شرع عمل بر عاشقان واجب تر است و تاجد
که تکلیف نیست و تم . تا معلوم شود که سرای جا
و دار عاشقان حسن و جمال با کمال ازلی ابدی
الهیست وازان وجه که نخواست که فعل او چون افعال
مخلوقات باطل شود در خلقت هرگز دو صفه را چنان
نقاشی بیافرید که عجب صفه‌ها وی باشند
سبحانه وتعالی عما یخلقون . قول حکمای است
. که ان المعانی کالارواح والفاظها اجسادها
فلا سبیل الی قیام الارواح الا بالاجساد انچنین
اقرار میکنند وباز روحها از جسد معنوی عریان
گردانیده بر می انگیزند وبا فکار حشر اجساد
اصرار می نمایند مثل این جنس حکما با نبیا مثل
چنین است که وهمزاد خود که کوشت یار است متحرک

باشد باید که بعد ازین صورت صلوة
نیز از نهج مخصوص
یست
ل

که با چنین است و با چنین در وجود می آید اما چون
صحت تامه ندارد و حیات باقی نیز ندارد و بعضی
حیدابران کبروه ملل باد ازان جمیع انبیا که از غایت
بی دانشی بهر کار که در ترهات باطل فاسد خود
بتصنیف مشغول میشوند بیش ازان با وصاف حکیم
نامان مشغول میشوند بلک اکثر از جیوش سیوف
قاطع نباشند در رکنز آن محل بر صحیح حکیم نامان
بسر سایر انبیا اثبات کنند وان بنا از تقلید
وحاقت که دارند محقق و صدق تصور کنند

غضب الله علیهم ولعنهم
واعد لهم جهنم
وساءت
مصیرا

تمت الکتاب بعون الله
فضل یزدان از [illegible] الله بنده تمام
کل ایزدی کبری لا شد
عن محل [redacted]

[illegible] عبد [illegible] افندی

ونشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خالق وجود العارفین وزین الوجه خطابا لا شئ
وعالم علوم الاولین والاخرین ورب السموات والارضین وصلی الله علی محمد
الامین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعده بدان ای طالب عاشق اسمر الهیه
که حق سبحانه وتعالی چنین فرماید که انما علیک البلاغ وعلینا الحساب وجای
دیگر فرمود که ثم ان علینا حسابهم وحضرت رسالت پناه میفرماید که وبل لکل
عالم لا یعرف فهم تفسیر ابجاد اکنون بدان که پیش حضرت رسالت پناه تفسیر
ابجاد چه اعتبار تمام دارد چنانچه از دانشمند یهودی که پیش حضرت رسالت
سوال کرد که ای محمد از حضرت حق بر تو سوره الم آمد رسول گفت
آری یهود گفت من میدانم که عمر امت تو هفتاد و یک ساله باشد چنانکه
الف یکی است لام سی و میم چهل هفتاد و یک ساله باشد حضرت رسالت
بخندید و گفت دیگر نیز آمد در پی او المص یهودی منفعل شد باز گشت
وبحکم این آیت ما فرطنا فی الکتاب من شیء باید که این حرف جمل در قرآن
باشد که سائل سوال کند که تفسیر ابجاد چیست و چند نوع است

جواب آنست ای
طالب که در خاطر اطلاع علم تا ولث عدد و حروف
چندین وجه میکنند چنانچه یکی آنست که اجزای حروف باشند جهارم
حروف محجوب شود دوم محلی واقع باشد که بی جمجمه محجوب باشند که عدد و حروف
محجوب شود سوم محلی واقع باشد که بی محجوب شود بنجم محلی واقع شود و گویند که عدد و حروف
محلی واقع باشد که بی ج کبیره محجوب شوند اگر کل سوال کنند سوال ای طالب صادق
واجزای حروف و نقطها حروف محجوب شوند جواب اینست ج ای طالب جزئی جواب
جیست وجه محل باشد که از عدد و حروف اوه هر یک زاد جیست جواب
عدد و حروف ابجد اب ج د ان در قرآن کجاست ودر ائل
اگر کسی گوید که بنج وقت نماز که هست در قرآن کجاست والسلام اگر صادق
بگو که سعفص بنج وقت در مقابل بنج وقت نماز جواب بگو ای طالب صادق
سؤال گوید که اجزای حروف جیست وجه محل محجوب باشد جزئی جواب نماز الف
اجزای حروف ابجد الف لی با جیم دال الف آخره ح ب والسلام
ولی دو حروف است که بنج باشد در مقابل بنج وقت نماز والسلام

قوله

چون کلو در عالم مفردات نماند بعضی بدیل بدیل کلمة الله
های العلیا چون حقیقت زمین و آسمان و ما بینهما و ما کان و ما یکون بود
بت و بسیط کلمه آنی است و این حقیقت با دوام مرتبه مفردی و خفائی بود از عالم
بعضی مقام تنزیل و مقام ملکی بود و کلی وجیه وقت که عبارت از عالم مفردات بود بعضی حقیقت بیانست از عالم و ما یحب کلی
غیب بعالم شهادت نزول اجلال نکرده بود و کلی در عالم مفردات بود و بعضی حقیقت بود و در وجود انسان
موجودات معلوم فردی از افراد نبود بدیل کلمه ملکی و مرتبه تنزیلی و تقلید کار او و مفردات
سبب کرده صاه و وجود به حقیقی انبیا و اولیا آمد و از تنزیل و تنشیر جای ایشان نماند و جانفعا و ادبی و
وتحقیقی تبدیل کرد و مقام آدم وصد از الوهیت و انا الحق ظاهر اشیا و موجودات است
یکی باشد قول و مفردات بکمال رسیده بظهور آمد وقت ترکیب شد بعضی ایشان و وجود انسان کامل است
کلمهٔ آنی شاهده کرده شد و وقت ترکیب که خانهٔ کلامی و نحو سلطان حقیقی که وجود آدم که مقام اکمل است
تکمیل انس و جن که خلیفه احد و مظهر حد است که از روی معنی عامی حقیقی و مقام آدم است برسند بکوردن
قرار گرفت چنانکه صوم مقام ملکی و عدم اکل و شرب است چون بعبد که مقام آدم معنی است که ابتدا
و آن نامیدن مشغول شوند که مقام آدم اقتضای این معنی میکنند و قید. بفهم از کونین
معنی لغوی موحد مجازی نیست بلکه طعمه آن مرد موحد حد ایجاد است که خلفا و اوسع از کونین
باشد و تم

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس حضرة واجب الوجودیرا که از برای محافظت
آداب و مداومت بر سنن و صواب نوع انسانرا از
جنس دواب ممتاز گردانید و طبع سلیم اورا در اجتناب
از منکرات مائل بالذات ساخت لاجرم عمل صالحه و اخلاق
حسنه که افعال مرضیه و صفات جلیه اوست کلید گنج نجات
و خزینهٔ درجات آمد و صلوات زاکیات بر مصدر صدور صدر
صفهٔ انبیا و مظهر ظهور و اذ اخذ ربك من بنی آدم من
ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی باد و بر اولاد و عترت او که نقاط دائرهٔ دوایر
ولایت و مراکز مراتب الوهیت اند اما بعد بدان ای
درویش که اگر همهٔ قلوب سلیم و جمله طباع مستقیم بودندی
احتیاج بارشاد مرشد نبودی اما چون آدمی را
بواسطهٔ رعایت ناکردن اعتدال در خوردن و آشامیدن
و غیره هرگاه که مرض جسمانی واقع شود بالضروره احتیاج

به طبیب

طبیب حاذق باید و مأمور او باید شد تا بحال صحت باز آید
همچنین هرگاه که بسبب افراط و تفریط در غذاها و شربتهای
روحانی عارضهٔ روحانی عارض شود بالضروره
احتیاج بحکیم حاذق که به تشخیص علاج امراض قلوب
تواند کرده باشد و از هدایت ازلی دستگیری او کنند
و طبیب حاذق امراض قلوب بهر وقت او نه افتد و اگر
نیز طبیب حاضر باشد آن مریض منقاد معالجهٔ او
نشود و از آنچه نهی فرماید دست کوتاه نکند و بآنچه امر
کند مأمور نشود و از آن طایفه باشد که قرآن وصف
حال او چنین فرماید که فی قلوبهم مرض فزادهم الله
مرضا یعنی در دلهای ایشان بیماریست زیاده کرداند
خدای بیماری ایشانرا و غذاها و شربتهای روحانی که مصلح
روح اوست آنست که ادراکات و اعتقادات طالب سالک
از قبیل افراط و تفریط نباشد و اجمال را در مقام اجمال
و تفصیل را در مقام تفصیل بداند و بداند که هر فکری و

واعتقادی که بر دل او تجلی نماید شربتی لقمه ایست که
بر روح او میرسد اگر شربت و آن لقمه مناسب و ملایم است
صحت روح در او راکات طیبه برقرار است بلکه روز بروز
قوت و شوکت او در ترقی باشد ۰ و اگر غیر مناسب و
ملایم باشد باسنگی مواد فاسد تولد کند و امراض گونا
گون عارض شود و مثل نسخ و الحاد و اباحت که اهل تناسخ
والحاد و اباحت را عارض شده و طرفه حالی که دلیل همه از
قرآنست ۰ یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ۰ و آنچه قیام و
قعود و حرکت و سکون و هوا و مکان روحانیست که اعمال و
اقوال سالک بر نهج صلاح و قول حکیم حاذق باشد یعنی هر
جاده و در مکان شریعت مصطفوی قایم و قاعد باشد و ا
زانجا که شریعت گوید بگذر بگذرد و بر آنچه گوید ساکن شود
۰ و بوجهی که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر عبارت ملیک مقتدر
از شریعت مصطفوی ۰ که هرکس که درین مقعد صدق است
بنزدیک پادشاه قادرست پس هرگاه که طالب سالک

بر نهج

بر این نهج بقول حکیم دلها و طبیب جانها یعنی محمد مصطفی صلی
ام ۰ تقویت روح به غذاها و شربتهای روحانی نماید و ترک
لذات نفسانی و رغبت طبیعت کنند صحیح الروح و سلیم القلب
گردد لاجرم قلب او عرش الله و بیت الله گردد و لقمه لذیذ
توحید ۰ که در حالت بیماری بعلت اباحت و الحاد و غیره
ملک وجود او بود مصلح او شود و حضرة عزت از عرش
دل او بکرسی زبان او نزول کند ۰ و مجموع سماوات و ارض
در کرسی زبان او گنجد ۰ که وسع کرسیه السموات والارض
۰۰ یعنی بیان کننده حقایق سماوات و ارض شود ای
درویش مقصود محرر این کلمات العقیر الداعی ابو البقا المحی
الحسینی اصلح الله شانه فی زمرت اهل الفضل و اصحاب
الیقین از تمهید این مقدمات آن بود ۰ که در تاریخ شهر
شوال سال ضحی داعیه عزیمت بطرف دار السلام استراباد
که خیر البلاد و مصدر کشف المبدأ و المعاد المکی بقول
النبی الامی انا افصح من تکلم بالضاد و صانها الله عن

الی لنزل والعفادست باعث شد خواست که رساله بر
سبیل اختصار باسم وصیت نامه ● ویادگار جمعی از درویشان
صادق وطالبان محقق همدم محرم ومحرمان همدم موسوم
بوصیت نامه کتابت کند وچون رسائل وطوامیر که پیشتر
نوشته شده مشتمل بر ابحاث تاویل وحقایق ومعانی تنز
یل ● ودقایق الست ودر باب قواعد آداب فقر واوضاع
درویشی وتحقیق عالم آخرت ومعرفت طلب منصب شیخی
ومقتدای وفایده تجرد وبیان آنکه تجرد عبارت از چیست
دران رسائل خوض وشروعی نرفته بود بنابر آنکه هرچه
ازان قبیل گفته خواهد شد ● که گفته اند ونیز بیان آداب
●● واوضاع فقر بفعل کردن اولیست از آنکه بقول اما
هست که یک سخن از دو کس شنیدن تاثیر مختلف دارد
چنانکه خواندن فاتحة الکتاب بر پوست شکسته ● از حضرت
امیر م وغیر او الا مبتنی باشد بر قانون آداب فقر
واوضاع درویشی که نجات وصلاح آخروی وابسته آنست

بزرگوار

بزرگوار کویا بجلب بجمع قلوب منکسره وبقوت قبور
مندرسه ● بعضی دلهای شکسته اهل الفضل والتاویل در
مقابل آیات بینات وتنبیه از بهر رنجیده اصحاب الاجمال
والتفصیل در مناظره اطوار کلمات تامات که قدم سلوک
ما ویاران ما را بر جاده مستقیم شریعت مطهر محمد مصط
صلعم ● ثابت دارد وعلم سلوک ما را در عرصه حقایق
معدلت علی مرتضی م قایم دارد بحکم الناس علی دین
ملوکهم ● با ضلال ائمة الکفر ● که عبارت از ادراکات
خبیثه وقیاسات فاسده ما در عرصه میدان طریقت و
حقیقت نگونسار نشود ● مقصود ومطلوب ما ازین سخنان
بر اذهان سلیم سالکان وطالبان ناجی ماند بیت الهی کاف
ها یا عین صاد ● اغفر لنا وارحم بفضل یا بسم الله
یا ذا الفضل والکرم ● مقدمه اول بدان ای درویش که
نبوت ظاهر ولایتست وولایت باطن نبوت وهیچ معنی مصور
● وهیچ باطن بی ظاهر نمی تواند بود لاجرم ولی را در امور

شریعت که نبوتست متابعت نبی باید کرد و بی شبهه
ان معنی که ولی بدانستن آن معنی وبیعت در ضمن شریعتست
است و در عهد قوانین شریعت مصطفوی که منطبق است
بر قواعد خلقت موجودات معنی ولایت را از روی کمال
ظهور نیست پس قوانین شریعت بمثابهٔ اینه ایست که وجه
ولایت دران اینه نماید و اگر درین مقام شبهه وارد
شود که وجه ولایت دران اینهٔ شریعت بنماید و اگر اینه
از پیش بر دارند ان وجه از پیش بر داشته نخواهد شد
گوییم که وجهی که در آینه مینماید محسوس است اما چون
اینه در پیش نباشد آنچه مینماید خیالیست نه محسوس و خیال را
با حس وجودی و قوائی نیست و جواب دیگر آنکه مثلا صاحب
حسن و جمال چون در آینه نظر کند وجه خودش در نظر
اید و چون وجه او در نظر او محبوب و مرغوب نماید هر چند
در غیبت آینه همان حسن و جمال در خیال باقیست اما صاحب
حسن جمیل بالطبع نخواهد خواست که آینه از پیش او بر دارد

وصاحب وجه

وصاحب وجه قبیح چون وجه خود را در آینه ببیند چون
اینه از پیش او بر داشته شود همچنان وجه او در خیال او باقیست
اما بالطبع نخواهد خواست که دیگر در آینه نظر کند بنا بر این
مقدمه بهر سقیم القلب که گوید که من مشاهدهٔ حقیقت در
آینهٔ شریعت کردم و اینه از پیش بر دارد و نخواهد که در آینه
نظر کند از روی معنی قبیح الوجه خواهد بود اگر جمیل الو
جه است البته بالطبع خواهد خواست که لحظه بلحظه در اینه نظر
کند و در هر نظری لذتی یابد چنانکه حضرة صاحب نامهٔ
بلاویل عزّ فضله وجلّت کلمته در محبت نامهٔ الهی میفرماید که تجرد
انکه طالب بحقیقت علم الهی رسید و وجه خود را یعنی خلقت
وجه خود را تسلیم کلمه وحی کلمهٔ الهی کرد و اثر خطوط
الهی دانیت اما در عالم صالح محض که و هو محض نیست
واتبع قلبه ابرهیم را که قید بود از قیام صلوت وحج و
طواف واخلاق او که قل انّنی هدانی ربّی الی صراط
مستقیم دینا قیما ملّة ابرهیم حنیفا متابعت نکنند

او را آن تسلیم کردن وجه بحکم الهی فایده نیست که
عاشق آن وجه گشته است که بغیر آن ، و آنچه صاحب وجه
خیر موده است نکنند و ندانند و نبینند و اگر نه مدعی کذابست
، ویل یومئذ للمکذبین ، و سلیم القلب است آنکس که وجه
خود تسلیم بحکم الهی کرد و عمل صالح خود را بامثال آن هزار
تجلی بی نهایت که انجا که انا دیده است خواهد دید چنانکه
در کلام الهی در باب اهل بهشت و مواصلت و لقا بیان
کرده شده است مقدمه دوم ، بدان ای درویش
که مجموع آدمیان سه صنفند بعضی نیک کننده بالذات اند
، و بعضی بد کننده بالذات اند ، و بعضی مایل الطرفین اند
هیچ طایفه زنیکی کننده بالذات کمتر نیستند که ، و
قلیل من عبادی الشکور ، و آن انبیا و اولیا و محققان
هر وقت و زمانند چنانکه در قصه یوسف علیه السلام آمده است
، که زلیخا بیوسف میل کرد و یوسف بزلیخا میل کرد
کما قال ولقد همت به و هم بها ، اما چون یوسف نیکی

کننده بود

نیکی کننده بالذات بود آثار نفس بر وی ظفر نیافت و زندان
قبول کرد ، و طایفه بد کننده بالذات اند مثل ابوجهل است
، که بهیچ وجه آیات الهی و معجزات نبوی دلیل عقوبت و رفع
عصیان او نشد و هیچ طایفه زیاده از مایل الطرفین نیستند
و اهل ارشاد و هدایت را کار با این طایفه است که قابل
و مایل اند ، و این طایفه اند که بیمارند و قابل صحت اند
و هدایت ازلی و عنایت لم یزلی در حق این طایفه آنست
، که طبیب حاذق بسر وقت افتد اگر ، نعوذ بالله بد بخت
طبیب اقتدا نکنند فزادهم الله مرضا ، و صفت حال
این باشد و هر چند معالجه بیشتر کنند بیماری صعبتر شود
، و علت طبیعت گردد و مع هذا خود را صحیح المزاج
دانند ، و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض ای فی البدن
قالوا انما نحن مصلحون یعنی چون گفته شود این جماعت را که
فساد مکنید در زمین یعنی بدنها این جماعت با ادراکات حسیه
و اعتقادات فاسده گویند بدرستی که ما اصلاح کننده گانیم

بیچاره خسته که از دار الشفاء دین قاروره میبرد بحکیمان
ره نشینی و آن کسی را که طبیب حاذق دریابد و این
جود را بر فقرا کمک همت و متابعت او بندند و در تشریب
اشربهٔ روحانی هر چند که موجب نفرت طبیعت باشد منقاد
او شوند بی شبهه عارضه که بسبب حجاب بشریت ارواح
ایشانرا عارض شده باشد زایل گردد و بعد از آن چون
در رشتهٔ ضروریه بر امر حکیم حاذق روند جهت سته
ایشانرا انوار وجه الله فرو گیرد و در شان ایشان صادق
آید که ۞ اینما تولوا فثم وجه الله ۞ لا ۞ و وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة بیان حال ایشان باشد ۞ فصل ۞ بدان ای
درویش که آیین و شعار مجموع خدا پرستان و خداشناسان
۞ که در دایرهٔ نبوت و ولایت از کار نیک و گفتار نیک
و کردار نیک بوده است ۞ و اخلاق حمیده از جود و کرم
و سخا و صرف کردن مال و جاه و ترک ناموس دنیوی
و تعظیم امر خدا و شفقت بر خلق خدا و اکراه از اخلاق

ذمیمه صفات

ذمیمه صفات ذاتی ایشان بوده و هست و اخلاق ذمیمه چون
غضب بی محل و شهوت بی محل و ایذاء خلق خدا و بخل و حرص
و حسد بر مال و جاه و دوستی دنیا صفات و شعار اعداء اهل الله
بوده است ۞ و سر مجموع اخلاق و افعال ذمیمه دوستی
دنیا و طلب جاه و مال است ۞ و اصل مجموع اخلاق و افعال
حمیده ترک دوستی مال و جاه است و حضرت امیر المؤمنین
علی ع میفرماید ۞ که لنا علم وللاعداء مال یعنی نصیب
ما علم است ۞ و نصیب دشمنان ما مال است ۞ و آنچه بعضی
از صوفیان مخبط دماغ گویند که کثرت مال مانع و حجابات
راه درویشی نیست غلط عظیم است تامل باید کرد که از زمرهٔ
ائمه معصومین کدام کثیر المال بوده است و احوال روزگار
و امور معاش ۞ بر وفق مراد کدام بوده ۞ ای درویش
چون نام درویشی بر خود نهادی زنهار که از شعار اهل فقر
تجاوز مکن ۞ و شعار اهل فقر آنست که با فقرا و اهل الله
متواضع و فروتن باشد و با اهل طامات و ترهات التفات

ننماید ۝ و در طریق فقر ملامت زده باشند بواسطهٔ آنکه بیشتر
درویشی حاضرست و عوام بیشتر زرق و طامات و ترهات دوست
دارند ۝ چون درویش رعایت زرق و ریا و سخن بمزاج
عامه و رعایت ادب و تربیتی که اهل طامات برانند نکنند ملامت
زدهٔ ناقصان و عوام شود ۝ هر وقت که این صفات در خود یافتی
این آیت که ۝ فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة
علی المؤمنین ۝ اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل ۝ بیان حال تو شد و معنی آیت اینست که زود
باشد که بیاید خدا قومی که دوست دارد ایشانرا خدا و دوست
دارند ایشان خدا را و ایشان بر مؤمنان فروتنی کنندگان
باشند و بر کافران درشتی کنندگان باشند و از ملامت
کنندگان نترسند ۝ ای درویش علم فقر یعنی علم توحید
چون اصل علومست هر کس را که اندک مایهٔ ازین فن علم بزرگان
محققان بدست افتاد از بزرگی علم خود را بزرگ دانست

العظیم

وبیشتر

و بیشتر در همان منزل بمانند و بنیاد ارشاد و معالجهٔ دلهای
سقیم کردند ۝ و حال آنکه خود هنوز در حجب عقل و بدن
بوده‌اند که حضرت حق سبحانه و تعالی شناخته باشند ۝ ای عزیز
۝ از همگی سالکان و طالبان سبیل الله دور دارد ای درویش
اهل صدق و اخلاص را نشانهاست که ایشانرا بدان نشانها
توان شناخت و اهل زرق و طامات را هم نشانهاست
۝ که بآن نشانها ایشانرا توان شناخت علامت اهل اخلاص
بی طمعی در مال و در جاه و تواضع و فروتنی با اهل تواضع در
قول و فعل است و تواضع در فعل آنست که از برای مهمات در
ویشان ترک مهمات خود کنند ۝ و قدم از صحبت دریغ ندارد چنانکه
مرویست که حضرت رسالت پناه صلعم بمهمانی پاچهٔ گوسفند
ی بخانهٔ پیرزنی رفت و دیگر آنکه شهرت پیش عوام دوست
ندارد و از صحبت اهل دنیا و ارباب جاه محکم متحرز باشد
از دو وجه یکی آنکه خود با ایشان بغیر ضرورت اختلاط نکند
دوم آنکه اگر ایشان اختلاط کنند نفس او مغرور نشود ۝ و

بدان نشانها و اهل زرق و طامات هم نشانهاست که بآن نشانها ایشانرا توان شناخت

بهر کثرت شحنه که باشند که دایت نیز از بهر اسپ خود دور دارد
و علامت اهل زرق و طامات طمع مال و جاه و تواضع با اهل جاه و
دولت دنیا و کم التفات با اهل فقر و مسکنت و دوست داشتن
مال • و دوست داشتن کثرت صحبت عوام الناس و آرایش
اندام بجامها، اهل زرق و کوشیدن در ترتیب و تکلف
مسکن و سفره و کاسهای گران بها به تخصیص از وقتی که اهل
جاه و حرمت دنیا بسر وقت ایشان افتند و اختلاط کردن
با اهل دنیا • و گاه باشد بطریق شعبده خود اختلاط نکنند
اما ایشان نیز از بهر نوعی که توانند بصحبت خود کشند و از زوار
ایشان پیش خود خود را با شکوه و قوت تصور کنند و با سایر
اهل فقر التفات کردن و مشایخ را آلیه بودن در شهر و محله
دوست دارند • و چون بمسجد و خانقاه در آیند خواهند که
با انبوهی و کثرت باشند و در محافل بالانشینی دوست
دارند • و چون بجای روند که بغایت نزدیک باشند میان
پیاده رفتن و سوار شدن هر دو دوست دارند که سوار شوند

و دوست

و دوست دارند که مریدان بر سر ستوران ایشان بروند و دوست
دارند که معرفان بر ملا توصیف ایشان به نیکی و سخن جمیل و مدح
بسیار گویند و اشعار از زبان اخلاص چنانکه گفته شد برعکس
اینست کما قال صاحب الثناء ویل عن فضله بیت تا دوست
دارندم حسیی از بهر آرایش کنون • کی چون زنان فاحشه
می شانه بر گیسو زنم • ای درویش علامتی که بنزدیک
و عاقلان علامت مخلص و درویش و زراق
و مکار را بدانند علم و جهل است اما هر کس را استعداد
آن نیست که بعلم و جهل فرق کند میان مخلص و زراق که
بسیار عالم باشند که نسبت با مردمان بصورت جهل نماید و
بسیار جاهل باشند که در صفت علم نماید اما نشانها که بیشتر
مردمان را در توانند یافت اینست که بعضی در پیش باز نمودیم
شاید که سبب احتراز طالبان راه نجات از صحبت اهل زرق
و طامات گردد از قطب المحققین شیخ حسن را پرسیدند که
پیش خدا هیچ گناه صعب تر از خون ناحق باشد فرمود

که شیخی ناحق بدتر از خون ناحق باشد و شیخ عزیز نسفی که از
محققان زمان خویش بوده است در کتب خویش آورده است که بیشتر
کسانی که بشیخی و سجاده نشینی ارشاد کرده اند بنام و ننگ وا
بسته • که از برای عزت و جاه نهاده اند بغایت سخن خوب است
و درین روزگار خود تمامی باین کسوت بر آمده اند و بحدی که
اندک مایه از تراشهٔ قلم بزرگان دین و محققان راه یقین فراهم
کرده اند • و به تقلید دبدبهٔ ارشاد در میان ناقصان بلاد
و بقاع انداخته اند و چون دیو بزر دیدن انگشتری از سلیمان بجای
سلیمان نشسته اند قرداش کنند حمار کامشرب مست است •

ای درویش اگر ابراهیم درویش لذتی میجویی ترک تکلف
کن و صحبت دانا غنیمت دان و دانا آنست که هر مشکل که ترا
باشد در راه دین • از وی بی تکلف سوالی پرسید و آن
مشکل را دانا حل تواند کرد چنانکه تو بدانی که مشکل تو حل شده
نه آنکه بنا بر اعتقاد و تقلید چون او جوابی گوید تو گویی آری
و در دل تو جای نکند • و نقش نه بندد • و اگر تو مشکل خود را

خود را ندانی آن دانا مشکل ترا بتو نماید چنانکه بدانی که ترا
چنین مشکل در پیش است • بعد از آن حل آن مشکل کند
همچو طبیبی که بیمار را بداند که بیمار است او بیماری او را با او نماید
و علاج کند و اثر صحبت دانا آنست که هر چند صحبت با او بیشتر
داری ترک تکلف و ریا و محبت و ناموس دنیا و مال و جاه
زیاده کنی و مدار کارخانه و عمر و زندگانی در نظر تو بی و
وقع و بی حرمت نماید **بیت** با هر که نشستی و نشد جمع دلت
• وز تو نرمید زحمت آب و گلت • زنهار از آن شخص بهراسان
می باش ورنه نکند جان گرامی بحلت • بدان ای درویش
که بی اختیار کردن مجاهده نام درویشی بر خود نمی توان
نهاد و مجاهده نفس دانستن که چیست کاری مشکل است و
بیشتر از عوام درویشان مجاهده نفس کم خوردن و آشا
میدن و کم خفتن و کثرت ذکر و نماز مداومت بر صوم و در
خلوتهای تاریک نشستن و امثال این میدانند و حال آنکه این
امور از فروع بنا منشعب است در مجاهده نفس و نسبت با بعضی
مشربها همه نشاید که احتیاج باین نوع مجاهده نباشد اما آن

مجاهده نفس که بجان نام درویشی بر خود نمی توان نهاد
از سر لذات نفسانی اگرچه در کثرت صوم وصلوة
باشد و رغبت طبیعی و رسم عادت و آیین آبا و اجداد
و تقلید مذهب گذشتن است و این کار عظیم عظیم است
و کار شیر مردان و آزادگان و ابدالانست و کم خوردن
و آشامیدن و مداومت بر صوم وصلوة زیاده از فرض و
سنت کار پیر مردان و پیره زنان که عمر جوانی بغفلت
تلف کرده باشند و قوت مفکره و مدرکه ایشان بواسطه
ضعف آلت از دریافت دقایق و حقایق و تفرقه
میان حق و باطل عاجز و عاطل مانده و از سر عجز و خوف
از عذاب خدا تمسک بمبالغه در عبادات بدنی نمایند و
حال آنکه اعمال بدنی از برای حصول یقین است کما قال
جل وعلا واعبد ربک حتی یأتیک الیقین و محصل
یقین قوت مدرکه انسانست و افنای عبادات بدنی
بوجهی از برای رفع حجاب آن قوتست یعنی قوی بشریت که
مانع اوست از ادراک کلیات و حقایق اشیا پس

بالضروره

بالضروره نتیجه یقین از اقامت و مداومت بر ازدیاد
مقدمات عبادات بدنی وقتی حاصل شود که قوت
مدرکه بواسطه ضعف آلات یا بواسطه استنزار
در تقلید و توهم معطل و محجوب شده باشد چنانکه شاعر
میگوید جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا جوانی
نیاید ز پیر چنانکه صیقل آینه وقتی فایده دهد که آینه
را هنوز زنگ یا نه نخورده باشد ای درویش چون
طعام لذیذ پیش تو آید و تو ترک اکل کنی و یا خواب
بر تو غلبه کند و تو بنا بوضو و نماز بری و بر نفس تو
دشوار گذرد و تو بواسطه اختیار دشواری نفس خود را
معزز و مکرم بینی و یمکن که مبالغه دران از وسوسه
شیطانی خالی نباشد چنانکه قرآن بآن ناطقست
الآیه و حال آنکه همین کم خوردن و بیخوابی از قطاع
الطریق آید که در بیابانها در انتظار کاروان نشسته
اند و چون هیچ نتیجه خیری نمی دهد آن قطاع الطریق

استغراز

وجه نماز گذارد و روزه دارد که در انتظار غیبت
و قبول عوام و شهره بزهد و تقوی بر سر سجاده نشسته
است قال النبی عم انما الاعمال بالنیات اگر خواهی
گفت که غرض این هوایست و غرض من خداست
راست میگوئی اما ان قطاع الطریق بکار روان
نارسیده تصور مال و نعمت و غیره کرده اند بان
حاضر شده و توجه نموده تو نیز که از برای خدا ترک
خواب و آرام کرده متوجه قبله شده باشد که به
چیزی موجود شده باشد و توجه نموده و اگر نه چنین
باشد بالضروره آنچه بتثبیت نهاد تو باشد موهوم
خواهد بود و چون وهم وجود ندارد از مقدمات
ترک خورد و خواب نتیجه خیر از برای تو حاصل خوا
هد شد و درین میدان بسیاری سر کردان
شده اند و هیچ راه نخوانند که ترک خواب
و آرام کرده اند و قطاع الطریق سالکان سلیم

کشته

بالضروره غلط

کشته و نقشهای خیال و وهم را چه در بیداری چه در
خواب آنکه خود ساخته اند و هر نقشی بتثبیت موهوم
که میپرستند و نمیدانند تامل کن که اعتقادی که
بطریق تقلید و نقل از پدر و مادر فرا گرفته و آن
صفت ذات تو گشته و یا از وقت کودکی رسم و عادت
گرفته و بدان مداومت نموده و حس و عقل و فهم نفس
ترا با آن الفت پیدا شده چنانکه گفته اند عادت
چون کهنه شود طبیعت گردد چون کسی با تو گوید که
ترک این اعتقادات و رسوم و عادات میباید کرد
بر نفس تو چگونه دشوار می آید خو کردن و باز کردن
از مرگ بتر می تو اقبال آن نمی توانی بوجهی عبارت
از این مقاست ای در تو نتیجه بحکم و اتبع ملة ابراهیم
حنیفا ترا هم وجه ترک تقلید میباید کرد از تقلید
اطمینان حاصل نیست چنانکه شنیده از قران که
ابراهیم ع از حضرت عزت از چگونگی زنده کردن

خود سؤال حضرت گفت اولم تؤمن یعنی ایمان
باین معنی نداری ابراهیم علیه السلام ولکن لیطمئن
قلبی یعنی ایمان دارم اما سؤال از برای اطمینان دل
من است پس معلوم شد که ایمان دیگر است و اطمینان
دیگر هر گاه که نبی در احیاء اموات یعنی در دانستن
کیفیت آن مقلد حضرت عزت نشد بدانستن
جز ما مقلد هیچکس نتواند شد و اگر در امری بطریق
ایمان مقلد باشی باید که دانی که اطمینان نداری و اگر
خود را آنچه بایمان فرا گرفته مطمئن دانی یقین از
کوتاه نظری و کدورت مشرب خواهد بود
ای درویش تامل کن که اگرچه در اعتقاد تو تا
بشست و هر مذهب پیش تو حق است و هر رسوم و
عادات که پیش تو پسندیده است همه حق باشد و
چنان باید ترا چه احتیاج بصحبت غیری خواهد بود
بلکه همه کس را نصیحت تو احتیاج باشد و اگر میدانی

که تو درین

که درین مقام سستی و عارف حقایق اشیا و مبدا و معاد
خود کما هو حقه نیستی پس ناچار دست در فتراک دانندهٔ
این معانی باید زد و خود را باو سپرد و آنچه مشایخ
گفته اند که مرید را از معاش دنیوی میباید گذشت و تسلیم
شیخ میباید کرد بوجهی راست است و نتیجهٔ خیر دارد هر گاه
که شیخ کامل باشد و زراق نباشد اما البته مرید را تسلیم
شیخ می باید کرد و مجاهدهٔ نفس ترک اعتقادات و تقلیدا
ت و رسوم عادات است هر گاه که از اسیر اینها گذشت کار او
تمامست اما باید که اینچنین تجرید به پیش کامل محقق باشد و
اگر نعوذ بالله پیش غیر محقق باشد حال او چون بیماری
باشد خود را به نیم طبیب سپارد و نیم طبیب تمامی جان تو
را بکاهد ای درویش تعلق بهدایت ازلی دارد
و حاصل سخن آنکه مجاهدهٔ نفس ترک رسوم و عادات
و اعتقادات غیبست که نفس بان خو گیر شده است و دانستن
معانی محقق نیست و بتقلید فرا گرفته است یعنی

مرشد

استعدادات چنانکه افتاده اند که بی اختیار مجاهده نفس
در ترک ماکول و ملبوس انچه ازین قبیل باشد ترک رسوم
عادات و تقلیدات مادری و پدری نتوانند کرد و بالضروره
مرشد تزکیه و تصفیه نفس این باید کرد بنجم خوردنی
و آشامیدن و حقارت لباس و مسکن و امثال ان
و شیشه ناموس ایشان از اثر سنگ ملامت باید شکست چنانکه
نقلست که مریدی با شیخی گفت فردا روز عیدست و مرا دستا
ری نیست و دستاری جهت من بر کار کان نهاده اند و می بافند
و غرض او ناموسی بود شیخ فرمود که دستار بافته بر سر
بنه و بعیدگاه حاضر شو ای درویش اگر سنگ ملامت و
حقارت بر شیشه ناموس و عادات خود زنی گوی از میدان
ببری اما بشرط انکه سنگ ملامت بر شیشه عادت و ناموس
از برای خدا زنی نه از برای هوس چنانکه اهل اباحت
و الحاد زده اند باید که غرض از اختیار کردن حقارت و ملامت
ز برای رفع حجاب و بند ار باشد که نفس ترا مستعد [illegible] تو حاصل

شده

حاصل شده و تقویت و رسوم و عادات را مقصود خود
دانسته چون این شیشه ناموس شکسته شود نفس تو خود را
بحسب ظاهر خوار و ملامت زده باید روی بعالم باطن
نهد یعنی متوجه ادراکات حقایق اشیا شود که آن در
وصله ناموس پیش خلق و عوام نمی نشیند و یا خوار شود
باقی و دایم کردد که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی بدان ای درویش که مشارب انبیا در شرایع
بر تفاوت است وان تفاوت بحسب اقتضاء حکمت الهی است
ازین جهت است که بحکم توریت [illegible] حرمت و بحکم قر
آن حلالست همچنین مشارب اولیا در قواعد ادب و اوضاع
فقر بر تفاوت است ان تفاوت هم بحسب حکمت الهی است
باقتضاء وقت و قابلیت قوم در زمانی بر سبیل مقدمه چون
باعث تحریر این کلمات ان بود که باقتضا مشرب اهل الفقر
دانسته ولی بعضی از اداب و اوضاع فقر بر سبیل ایما بیان کرده
شود بدان ای درویش اصلاح جسم و روح درویش را

[illegible]

چون نمود حلال و قول راست نیست و هیچ مضرتی چون نمود
حرام و قول دروغ نیست • و بهترین وجهی که حرف معاش
درویش شود آن وجهیست که بکسب دست خود حاصل کند
• و در خریدن و فروختن چیزی دروغ نگوید مثلا چیزی
که قیمتش پیش او به ده دینار باشد زیاده از ده دینار نگوید
اما اگر به ده نخرند و بسبب ضرورت به نه و هشت بفروشد معذور
است بشرط آنکه قصدش در بها کردن آن چیز به ده دینار
نباشد که به نه دینار و هشت دینار • ای درویش سعی کن
و ظاهر و باطن خود را از ناشایست و آنچه حرامست پاک داری
که هر چیزی نجس العین و حرام مطلق نیست مثل غیر مسکرات
• و دم و لحم خنزیر و نظر بشهوت بعورات غیر محرم و اما که
نجس العین و حرام مطلق است چون بتو رسد پاک شود جهة
آنکه هر چیز که ذات او حرام نیست حرام شدن او بواسطه فعل فاعل
است مثلا گوشت گوسفند حلالست اما بر کسی که بغصب تصرف
کنند حرام شود یعنی فعل فاعل که غصب است آن حلال را حرام

کرده باشد

کرده باشد نسبت با خود و اگر نه ذات آن گوشت حرام نیست
بدین دلیل می شاید • که فعل مشروع آن گوشت حرام
شده را نسبت با فاعل حلال کرد انه چنانکه وجه حلال بدهد
و بخرد و نداند که آن گوشت در دست بایع بغصب است و
از آن جهت است شریعت به تفتیش نفرموده است و بکلی
و جزوی بنای معاش خود بر طمع بر غیر خود منه که در طریق
اهل الفضل مبالغه در ترک طمع تا غایتیست که شرح آن
قابل نیست مولانا کمال الدین هاشمی رحمة الله میفرماید که
طمع گبر خلیل است گو خوان منه • طمع گبر مسیح است گو دم مدم
• ای درویش اقامت بر راست گفتن لازمهٔ بی طمعیست
و هیچ منت و مذلت و سخن گفتن بحیل و محال نتیجه طمع است
و طمع طامع نه آنست که بجور دلی و آشنا مید بی و زر و نقره
و دواب و امثال آن طمع کنند و لیکن چه مضرت این نوع طمع
چندان مضر نیست که طمع در جاه کنند و خواهند که همه نوع
مردم در محافل و مجالس نام ایشان به نیکی برند و طمع در شهرت

کنند که نفاق و ریا و دروغ از لازمهٔ این نوع طمع است
• ای درویش هر که ترک طمع کرد آزاد شد و از رد و قبول
مردم خلاص گشت • بکوشاد نبری که خورش جهانی داری
و در تکلف جامه • و مسکن و طعام لذیذ مکوش که اگر درین
تکلفات کوشش کنی ناچار اوقات خود صرف طلب مال
چون باید کرد و از ادراکات حقایق باز مانی و اگر خواهی
که به ضبط هر دو کوشی هر دو مهمل مانند و در حدیث است که
حضرت مصطفی صلعم • با حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه فر
مودی که اگر نظام امور اخروی خواهی امور دنیوی مهمل ماند
• و اگر نظام امور دنیوی خواهی امور اخروی مهمل
ماند و اگر در کوشش هر دو باشی هر دو مهمل ماند این معنی
خود محسوس است احتیاج به بیان ندارد • ای درویش در وضع
هر چیزی خاصیتی و غرضیست ازلی آن غرض و خاصیت
باید رفت مثلاً خاصیت و غرض لباس ستر عورت و رفع
مضرت سرما و گرماست و درین غرض و خاصیت صوف

در بیع

در بیع قبر و سیع و پشمینهٔ جامهٔ سباحی یک حکم دارند و اگر
تفاوتی هست بواسطهٔ ناموس و پندار جاهلانست • ای
درویش هیچ تکلفی بتوان خواسته است زینهار کارها بر
خود دشوار مکن هر گاه که کارها بر خود تکلیف کنی بار تکلیف
حمالی نتوانی کشید • و بدانکه ادراک آن تن و روان متوجه
دو خیر نمی تواند شد پس هر وقت که ادراک تو به ترتیب
تکلیفات و مسکن و مأکول و مشروب صرف شود ترتیب
ادای تکلیف حقانی صورتاً و معناً نتوانی کرد و در ز
ندان طبیعت گرفتار باشی • و از هیچ چیز بی خبر نداری و
وانچه بعضی از فقرا بر سنت مشایخ ماضی هر یک نوع لباس
و مسکن التزام می نماید خالی از قیدی نیست پس هر نوع
که دست دهد و با سانی میسر شود بران باید رفت و
چنانکه گفتیم نظر بر غرض باید داشت • اما جامهٔ پشمینه
بغایت مناسب اوضاع فقر است از بافته و نمد و چون لباس
فرسوده شود از وصله دوختن عار ندارد اما وصله هم تک

جامه باید تا از شعار اهل شعبده ممتاز باشد و به تحقیق
وضع خرقه از اینجا پیدا شده است که طالبان و سالکان از برای
فراغت در طلب ماکول و ملبوس زیاده نکوشیده اند و طمع
نکرده اند و یک جامه را مدت مدید پوشیده اند و وصله
بر دوخته اند اکنون بجایی رسیده است که جهال صوفیه
جامهای گران بها دوزند و در اول مقدمه وصلها بر اطراف
و جوانب دوزند و باید که از هر چیز که مشروع باشد ترک
آن بر خود لازم نگردانی که شاید آن چیز که نسبت با سلوک
مالا یعنی نماید هم نسبت با سلوک تو در محل و زمان دیگر
مفید باشد مثلا نگویی که البته در بازار نروم که گاه باشد
که اگر در میان بازار رهگذری چندان رفع حجاب شود که مگر
بر بنده داشتن شبها نشود مگر وقتی که تو بر نفس خود
مسلط شده باشی و رد و قبول عام پیش تو مساوی
شده باشد تا غایتی که اگر در بازار گذر کنی و بر سر
هنگامها توقف کنی نفس تو منفعل نشود و با تو نگوید

که جامهٔ

که جامهٔ فقر و صلاح پوشیده و نام درویشی بر خود نهاده
بتقوی مشهور گشته و جمعی معتقد تو شده اند بازار و هنگامه
چه جای تست مردم ترا چگویند و اعتقاد از تو بگردانند
بلکه ترا قطع نظر از ناموس پیش خلق خفیف آید که بی ضرو
رتی کنج عزلت و حضور گذشته با حال عوام الناس باید
پرداخت پس باید که تا ضرورتی نباشد در بازار نروی
فی الجمله بهمه حال هر چه قید دست باشد بباید شکست
اگر همه منبر و عصا باشد بیت ای بسا واعظ که
بر منبر نشست پای وعظش منبر دل را شکست ای
درویش هر چه کنی و هر جا که روی باید که نظر تو بر منع
هوای نفسانی باشد و ترک هوای نفسانی اینست
که در کردن و نا کردن کارها نظر بر رد و قبول خلق و
شهرت نباشد اگر همه اعتکاف مساجد و مداومت بر صوم
و مبالغه در نماز باشد و باید که بغیر از نماز شام و عشا
و صبح که بجهر خواندن و اوراد و تذکار و تسبیحات بجهر معتادی

قطعا در نیم شبان وسحرگاهان ذکر بلند نباید گفت که از
زرق وریا خالی نباشد ویکی که سبب بیحضوری وتفرقه
درویشی شود که صاحب حال مخلصی باشد که این طاعت
توجهت او قایم مقام معصیت گردد ای درویش قاعده
اهل فضل چنان بوده است که چون درویشی بجهت تجدید
وضو دا از نافله شب برخواستی کفش در دست گرفته از
مجمع بیرون رفتی تا دیگری بیدار نشود یا دیگری که بیدار
باشد وبذکر حقی مشغول باشد بیحضور نشود واگر نعوذ
بالله کسی که شب برخیزد ومتعهد انجرکات وتنحنح وبذکر
بلند وقراءت بجهر نظر بر آگاهی مردم از حال او داشته
باشد خواب آنکس بهزار مرتبه بهتر از بیداری او در آن شب
شب [illegible] نافله او خواهد بود [illegible] باید که در طعام خوردن
بر همه کس سبقت نجوید بلکه او را بر خود سبقت دهی و چون
در مجلس [illegible] آیی رعایت ادب از خود در نگذاری [illegible]
با فقرا اتحاد [illegible] از [illegible] خنده کردن

اسراف

اسراف نمایی الا [illegible] که هم آمیز از خنده نکنی تا همگنان
از تو در حجاب نیفتند وموافقت که دین با یاران هر
چه رخصت شریعت باشد اولیت از [illegible] رعایت کنی وخود
را شهره سازی آنست که شیخ حسن بلغاری روزی
با جمع درویشان از خلوتها بغار ابراهیم بر سبیل تفرج
بیرون آمدند وهنگام ریواج وبهار بود در جبال کهها
سیری می نمودند وسخنان لطیف ومزاح آمیز میگفتند ومی
خندیدند ودران حال یکی از درویشان از خلوت خود بیر
ون نیامد واتفاق سیر نکرد درویشی پیش شیخ گفت که
فلان کس نیامده است حضرت شیخ گفت که [illegible] کنده [illegible] بهار
نخورده باید که در مجمع از گوشه زوبال [illegible] وکبریا
[illegible] این [illegible] اختیار کنی که [illegible]
[illegible] تشغیر کرد [illegible] آب [illegible]
[illegible] که سبب [illegible] وکفش [illegible]
نگاه دارد چون [illegible] کفش [illegible]

در درون آن بعرق پاک شده شعار بی تمیزان و بی نمازان است • و در صحبت که پیوسته تردد نمایی در ترتیب نشستن
بسیار تکلف منمای و در تیغ تیز منشین و سخن لطیف که موجب
بشاشت باشد اگر توانی گفتن بقدر احتیاج و محل بگوی
ای بشارت طبع که اگر آن سخن موجب بشاشت بعضی باشد
سبب نفرت دیگری نباشد و موجب انفعال دیگری در آن
مجلس نگردد و اصلا و قطعا از لفظ رکیک و نام بردن
اعضائی • که عورتست و نام بردن افعال قبیح و نجاست
ستنها و امثال آن احتراز کن و بر زبان مران • و اگر
کسی پیش تو بر زبان راند اگر تو مقدم مجلس باشی منعش
کن که بمطایبه بازی ها نامشروع نکنند و خواندن اشعار هم
مشعر این بیت بلکه شعار مخنثان و لوندانست در مجلس
ازادار خلقت بیرون میا مگر بضرورت و اگر کسی را در
مجلس در غیره حرکت واقع شود که ناپسندیده باشد خود را
بان میاور و اظهار مکن و اگر کسی که مقدم باشد منع

کنند

کنند تو مرد ملکی • و عذر نیز نخواه و جابه‌جا و کینه مپوش
مگر از برای ضرورت شغل که طهارت ظاهر • و باطن شمرده اند
است • ای درویش ریا باشد که درویش در صحبت درویش
سخن گستاخانه بگوید و حرکت گستاخانه کند و خوب نماید
وار تو آن معنی خوب ننماید و بسیار باشد که همان معنی از تو
در محل دیگر خوب نماید وار دیگری خوب ننماید فی الجمله رعایت
اداب صحبت تعلق بنازکی و فراست سالک دارد و حال
کلمه چند از بهر تحظی قلمی شد تا دلیل طبع سلیم باشد • ای
درویش بسیار چیزی باشد که ترک آن باید کرد و هم
وقتی ترک اشتغال بآن باید بود • و بسیار چیز باشد که ترک
بان مشغول باید بود و هم وقتی ترک آن باید کرد و بلکه
بسیار چیز در طریقه سلوک نسبت با تو مفید باشد و نسبت
با دیگری مضر و برعکس بسبب آنکه غذای طفل دیگرست • و غذای
جوان دیگر و غذای پیر دیگر همچنین سلوک مبتدی دیگرست
و سلوک متوسط دیگر و سلوک منتهی دیگر • اگر این معنی را فهم

گردی و دانستی که مقتضاء کل مقیم بتوفیق شانها هر در
یک مقام نبی باید بود و همه کس را در مقام تو نبی باید بود و
ترا در مقام همه کس نبی باید بود کار رشید بتو آسان شد و کار تو
با مرشد آسان و در اعتراض بسته و در صفات ساده گشت

بدان ای درویش که انسان در اصل فطرت چنان آفریده شده
است که با لطبع بعضی چیزها را بتقلید و عادت دشمن دارد
و بعضی را دوست دارد پس در اصل فطرت اعتدال در آفر
ینش هر که زیاده ترست او را میل بچیزهای زیاده باشد و ٢ معتدل
دانستن آنکه تفاوت در فطرت کجاست امر عظیم و مسئله مشکل
است و هر کس بقدر استعداد خود درین باب چیزی گفته اند
اما آنچه پیش ما است فصل است آنست که تفاوت استعداد
فطرت از تفاوت ترکیبات کلمات مجردات الهی و موجودات
سیئات سبحانست و چه بحکم ما تقدرت کلمات الله ترکیبات
آن مجردات نامتناهی است و هر ترکیبی از آن روح فرعی
و مظهری اند بحکم تغلیب لازم استعداد مظهری متفاوت است

و این سخن

و این سخن نیز شرح اختیار است و مقصود ما درین فصل آنست
که با تو بیان کنیم که حلال بودن و حرام بودن اشیا و اوضاع
ناپسندیده از کجاست بدان ای درویش که هر آدمی
که در اصل فطرت در مقام اعتدال واقع شده باشد و مربوب
ترکیب معتدل کلمات و مجردات الهی باشد طبع او از هر چه
نفرت کرد از منکرات باشد و طبع او بهر چه میل کرد از معرو
فات باشد بالطبع عادل و قایما بالقسط باشد و انچنین
استعدادات انبیا ازین باشد و قوم آن زمان را چون اعتدال
در استعداد بمثابه اعتدال استعداد انبیا نیست بالضروره
متابعت انبیا باید کرد تا عادل باشند و هر کس نکند ظالم و جاهل بود
و هر چه ملایم طبع معتدل نباشد ملایم طبع سقیم بود هر چند بر خلاف
طبع سقیم و اعتدال میل و نفرت طبع معتدل با شیاء و از اشیاء بتفاوت
است ازانست که بعضی حلالست و بعضی حرام و بعضی مباح و بعضی
مکروه و درین باب سؤال و جواب بسیار است ان شاء الله که بعضی
در هنگام صحبت بعرض مستحقان رسد ای درویش شک نیست

که بعضی چیزها نسبت بامشرب تو پسندیده مینماید و بعضی ناپسندیده
وطبع تو به بعضی چیزها مایل است واز بعضی متنفر اگر مشرب تو چنانست
که هرچه ترا بان میل باشد فی نفس الامر مرغوب ومفیدست وان
میل تو از روی عادت وتقلید نیست این معنی را برهان میباید
اگر برهانست مبارک باد واگر نیست ومیدانی که هرچه ازین
قبیل هر بسبیل عادت وتقلید فرا گرفته باشی اعتماد نیست پس
بالضروره ترک عادت پرستی وتقلید متقلد باید کرد و
بجبل طبیعت خود نباید رفت ومتقلد محقق باید شد وان چیزرا
دوست باید داشت که کامل دوست داشت وان چیزرا باید دشمن
داشت که کامل دشمن داشت وادب انرا باید دانست که او بان
امر کرد وبی ادبی انرا باید شناخت که او ازان نهی کرد
ای درویش انچه پیش طبع معتدل که در اعتدال قایل باالقطع
است ادبست وعبارت از شریعتست کما قال ادبنی ربی
پس هر امر که مشروعیت مراد دارد مشروطست بادب وپاک ومر
غوبست وهرچه نامشروعست بی ادبی وناپاکی ومهجور گشتن

ودور از

[illegible]

ودورتر گشتن ودور از شنیدن وعادتا احکامیست که ابوحنیفه
بران رفته یا شافعی یا شیخ فخرالدین یا دیگری بران رفته
ولیکن بلکه مراد ازان امریست که اختلاف مذاهب دران نباشد
اگر اختلاف نباشد حقیقت ان علم تأویل ثابت شده
باشد ای درویش هیچ وضعی وآیینی اشرف واکمل
از آیین شریعت نیست که ظاهرش واسطه نظام عالم و
باطنش مرآت جمال نمای حضرت خالق موجودات عالمست
وهیچ مجاهده نفس هوائی را دشوارتر از قید ومیت بر قوا
عد شریعت نیست وبعضی از اهل طامات وترهات که
مبتلا ها کرده اند ازانست که قدر شریعت ندانسته اند مثلا در
شریعت آنست که حلال خوری وحلال پوشی وراست گویی تا
مل کن که چه مقدار احتیاط ومخالفت با نفس اماره بالسوء
می باید کرد تا این سه امر بجای آورده شود وهیچ وجه سلطان
اجمال مصلحت اندیشی وفریب نباشد وترک صحبت اهل
دنیا وقناعت بمایحتاج ودل گذشتن از سر مالایعنی در معاش

لازمه بجای آور دل این سه آورست پس هر ترک و تجرید
که از برای رعایت این هر سه امر باشد او مرشد بحقیقت و بیشر
بعد است و اگر در ترک و تجرید نظر سالک بر طلب جاه و حرمت
و نیک نامی و آنچه ازین قبیل است باشد بی شبهه نه حلال میخورد
و نه حلال میکوشد و نه راست میگوید • مرشد او بحقیقت یعنی
اوست از برای هوای خود بلکه نزد یک اهل صفا اگر راست
میگوید بحقیقت دروغ میگوید • و اگر حلال میخورد لقمه حرام میخو
رد و اگر حلال میکوشد حرام میکوشد • چنانکه حضرت حق تعالی
ازین معنی خبر میدهد بسم الله الرحمن الرحیم • اذا جاء
ک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم
انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون •
یعنی چون آمدند بتو منافقان وگفتند که گواهی میدهیم که تو
رسول خدایی و خدا میداند که تو رسول اویی و خدا گواهی
میدهد که منافقان دروغ گویانند • ای درویش راه که از تو
بخدا است دولت و آنچه بر زبان تو می آید اگر در دل تو همانست

صدق قول عبارت از آنست و اگر غیر آنست کذب قول
عبارت از آنست لاجرم اگر بر زبان دل راست میگویی راست
گویی و سخن دل ترا هم گوش تو میشنود • ای درویش
تو از خدا بحجب حجبت ظلمات و تنزلات دور افتاده مرا
جعت میباید کرد • کما قال الله تعالی ارجعی الی ربک را
ضیة مرضیة • و دور افتادن تو از خدا بآن معنی است که
خدا در مکانی باشد و تو از آن مکان بمکان دیگر افتاده
باشی • و هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الو
رید • خدا با تست و ترا می بیند و ترا می شناسد و با تو
سخن میگوید • و تو او را نمی بینی و نمی شناسی و سخن او
استماع نمی کنی پس دور افتادن از او باین معنی است که
با تو باشد و تو او را نه بینی • و با تو سخن گوید و نشنوی
و او ترا می بیند و تو او را نه بینی چه دوری ازین دورتر
باشد • ای درویش حجابی که واسطه دوری تست
هم نوریست هم ظلمانی اما محجوب بحجاب ظلمانی تر

نزدیکتر است از محجوب بحجاب نورانی بواسطهٔ آنکه اسماء
صفات حق نورند و ظلمت ضد نور است و ظهور اشیا باضد
اوست یمکن که از وجه مناسبت و مشابهت معبود در نظر
محجوب مقصود و مطلوب نماید اعوذ بالله من هذه الحجاب و
از ینجاست که بعضی از اهل خلوت و عزلت بواسطهٔ ضعف
دماغ در عالم برزخی مشاهدهٔ انوار گوناگون نمایند و نیز
اگر واسطهٔ آن خود از ضعف دماغ نباشد بلکه صفای خاطر
و تزکیهٔ نفس باشد اما قوت ادراک بانجا نرسد که ان مشا
هدات بنیز نوعی از مصنوعات و مخلوقات است لاجرم انرا بذات
و صفات حق نسبت کنند بآئین مطلحین و وکند شوند و در
حجاب خود مجحوب ندانند حجاب از ظلمت و نور است
در راه و زین هر دو حجاب استغفر الله حجاب نور عقل
و روح و هوش است حجاب ظلمت چشم است و گوش است
ز چشم و گوش عقل و روح بیدار اگر کم دلی شود
بیار با و بشنو با و می بین با و دان معنی خود را همچو

او بین

او بین و او دان فدا کن جان و جانان تو بیکبار بیت
حجاب خود توئی از پیش بردار ای درویش اگر در هر شیء
هزار بار همه عالم نورانی به بینی و تأویل و مدلول آن انوار
مغرور مشو که مغرور شدن تو بواسطهٔ آنست که پیوسته در
حوب آن انوار نمی بینی چون احیانا مشاهده کنی نفس ترا
غرور از ان پیدا شود از انوار افتاب که از بامداد تا شب همه
عالم را نورانی دارد و بتربیت او چندین هزار هزار الوان
اشجار و اثمار مشاهده میکنی و هیچ متعجب نمی شوی و نفس
تو مغرور نمی گردد ای درویش هر چیز که در علم تو آمد با تو
دایم باقیست و فانی نمیشود مثلا اگر چنانکه زر بقیمه از غیر زر
اگر فوت شود انکس با آن مفلس خواهد گشت و اگر از زرگر فوت
شود چون در علم او آن زرینه از روی علم ثابت است علم از ان
زرینه از وجه الجواهد بود اما اگر کسی از ین هر دو یکی بیش
بالقوه است ندارد یعنی زرینه بعلم و بالفعل کار او تمام نیست و در مقام
نقصان است و بهره تمام نصیب انکس است که هر چیز که بالفعل

با او همراه است بالعلم نیز همراه باشد وانچه بالعلم همراه است بالفعل
نیز همراه باشد اما فرق بسیار است میان آنکه چیزی بالعلم
همراه او باشد و بالفعل نباشد وانکه بالفعل باشد و بالعلم نباشد
بهیهات اکثر ازان زرگر را ازان زرینه باید که در تحصیل آن محتاج
بغیر خود نیست و مراد او هم از و حاصل است وحال غیر زرگر در
تحصیل زرینه بر عکس آنست واین تفاوت بسیار بسیار است
ای درویش مراد ازین مقدمه آنست که هر امری از شرع که بتقلید
وایمان قبول کرده بالفعل ترا حاصل است اگر قطاع الطریق
ریا ونفاق وعز وجاه ومقتدای ناحق و آنچه از قبیل اخلاق
ذمیمه باشد اثر از تو بستانند بی شبه تحقیق وعیان وهیچ چیز
با تو همراه نخواهد ماند واگر علم این امور ترا حاصل باشد
مراد بالعلم دانستن حقیقت این امور است نه دانستن کیفیت
آن وبس و بالفعل هیچ حاصل باشد اگر نعوذ بالله بواسطه
فتنه از حوادث ادراکات حیثیه انچه بالفعل است از تو فوت
شود انچه بالعلم باشد بهیچ امکان فوت نشود وهیچ قطاع
الطریق

انچه ترا

انچه ترا بالعلم حاصل است یعنی علم الیقین از تو قطع نتوانند
کرد و ازینجاست که گویندهٔ کلمهٔ توحید را بظاهر شرع
هر چند بتکلیفات شرعی قیام ننمایند کافر نگویند و نجس العین
نباشند پس همچنانکه در قاعدهٔ شرعی حکم ایمان بر تصدیق
دل و اقرار زبان است در حقیقت حکم ایقان بر تصدیق دل و
اقرار بیان از روی مشاهده عیانست و چنانکه سلطان او
لیا فرموده که لا اعبد ربا لم اره ای درویش نزد
اهل فضل وسایر محققین غیر حق موجود نیست وهمه موجو
دات صور الهی اند بحکم جف القلم بما هو کاین و مقتضای
لا تبدیل لخلق الله هیچ صورت در عالم غیب نمانده است
که چون آن صورت به بینی مشاهده عینی باشد بلکه انچه
در غیب است نسبت با تو علم اشیا ست کما قال رسول الله صلعم
اللهم ارنا الاشیاء کما هی چون علم اشیا از غیب و شهادت
بر تو تجلی کند بدانی که هر چیز که در نظر تو بود و هست صور حقیقی
و حضرت حق در هر یک از اشیا متجلیست پس کار تو متجلی علم

علم ابتدا و علم نفس خود تمام خواهد شد ٭ در این تامل بسیار کن
و هر شبهه و سؤال که وارد شود بر صحیفهٔ ضمیر ثبت کن تا وقت
مارا بهم رسیدن ٭ بدان ای طالب درویش که حضرت حق سبحانه
و تعالی مسبب الاسباب است ٭ یعنی هرچه آفریند و هرچه از
قوت بفعل آرد بماده و سبب و وسطه باشد چنانکه انسانرا
که بهترین موجودات و خلیفهٔ ذات و مظهر صفات حق است از ماده‌ها
آب و خاک و باد و آتش و قبض اجرام سموات آفرید تا اینچنین
ماده‌ها و سببها پیدا نساخت اینچنین خلق عظیم و هیأت کریم
نیافرید بنابرین مقدمه بهشت و دوزخ و موجودات عالم معاد
٭ و آفت را ماده و سبب می باید و ماده نقوش بهشت و دوزخ
فکرها و قولها و فعلها فرزندان حقیقی و مجازی آدم است ای درویش
هر فکری و هر قولی و هر فعلی که از تو صادر میشود و آنچه از قبیل
طیبات است ماده و سبب آفرینش حور و قصور ٭ و انهار تجری من
تحت الانهار و طیور خوش آواز و نغمهای دلپذیر و غرفهای
مرصع از لعل و یواقیت و مروارید و لباسها سندس و خضره

و استبرق میشود پس بالضروره بحکم ٭ لکل شیء سببا فاتبع
سببا ٭ هرکس متابعت اسباب طیبه کند بنقوش طیبه واصل
شود ٭ و آنچه از قبیل خبیثات است ماده و سبب آفرینش حیات
عقارب و جانوران درنده و آتشهای عظیم و زمهریر و حمیم و
شربتهای خون و ریم ٭ و امثال آنست و هرکس که متابعت اسباب
خبیثه کند بنقوش خبیثه واصل گردد و این بهشت و دوزخ جاودانیند
٭ و اهل آن هم جاودانی اند بواسطه آنکه مربی بهشت و اهل
بهشت صفت کلمهٔ طیبه حق است و مربی دوزخ و اهل دوزخ صفت
غضب حق و کلمه خبیثه است ٭ و هر دو قدیم اند و منفک از ذات
نیستند لاجرم بعضی مظاهر و مربوبات مرحوم و بعضی مغضوب‌اند
و بمقتضای والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام و هم اهل بهشت و اهل دوزخ در بهشت و دوزخ در
تحت تجلی ذات حق اند بلا تفاوت ٭ اما بترتیب بر اسمی و صفتی
از جمالی و جلالی ممتاز اند بمرحومی و مغضوبی کما قال یهدی من

یت اداء الی صراط مستقیم و درین مقدمه تامل بسیار در
بایست است ان شاء الله تعالی بزبان سلیمه مشکل نماند انانک غیر مغضوبند
کما قال الله تع کی صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین کسانی اند که بر صراط مستقیم یعنی
بر خلقت نفس خود گواه و حاضر ند و انانک مغضوبند بر صراط
مستقیم نیستند کسانی اند که یعنی بر خلقت موجودات و نفس خود
گواه و حاضر نشده اند کما قال الله تع ما اشهدتهم خلق
السموات والارض ولا خلق انفسهم ای درویش قانون
شریعت از نماز و روزه و غیر بحکم لا یکلف الله نفسا الا وسعها
بر وضع صورت و هیات بدر تو که آدمست نهاده اند و وضع
صورت آدم نیز بر صورت موجد آدم عز شانه نهاده اند کما قال
خلق الله تع کی آدم علی صورته کر تمن این نوا در داده قل کل
یعمل علی شاکلته هانو در آینه پرستش یعنی نماز و روزه و حج
و زکوت وغیره خود را ببینی و در آینه خود موجد و خالق خود را
مشاهده کن و از خلقت نفس خود بر خلقت آسمانها و زمین

گواهی

گواهی دهی و گواه عادل باشی نه گواه ظالم همه کس دعوت
شهادت کنند اما گواه عادل انکس است که در مقام استوا
باشد چنانکه حضرة خالق در خلقت اشیا در مقام قسط و عدلست
که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قایما بالقسط
ای درویش مجموع موجودات از روی وضع و خلقت مجتبیت
واضح و مجزئیت صادق بر اثبات خالق اشیا که یکیست و
قایما بالقسط است اما تا کسی خواننده این نوشته و مجیب
نشود این کتاب صامت موجودات که نسبت با خواننده و داننده
ناطق
اصطلاح حدایق و قوانین کتاب مفردات و مرکبات موجودات
انا الحق نخواند از اولوا العلم که شهود عدلند نخواهد شد
سعی کن و تغافل منمای که شاید که بهمین عنایت ازلی بر
حقیقت نفس خود و حقیقت موجودات مطلع شوی و از ظلمت
حجاب پندار و خودبینی و تقلید خلاص یابی و بلقا میرسی که در آن
مقام تو نباشی و همه او باشی و خود را نه بینی و همه خود را
نه بینی و همه خود را ببینی بشنو مثلی اگر چه عامست لیکن

خالق اشیا

در و زیر این مقامست • ای درویش حضرت حق میفرماید
• که من کان فی هذه اعمی وهو فی الآخرة اعمی • پس بالضروره
سعی باید کرد تا درین عالم مشاهدهٔ ذات و صفات حق
و ملائکه و بهشت و دوزخ و هرچه در عالم معاد موعودست دست
دهد که بحکم این آیت اگر درین عالم این مشاهدات دست ندهد
در آن عالم نخواهد داد • ای درویش کیفیت عالم معاد
دانستن کار مشکلست و علم عظیم • و اهل تصوف را درین مسئله
اختلافاتیست • که اگر به بیان مذهب • و معتقد هر یک مشغول
میشوی سخن بتطویل فی الجامد • ای درویش الحاد و اباحه
عقبه ایست بر راه توحید که بسیار مرکبهای تیز گام سالکان و
طالبان دران عقبه فرو مانده اند بتحقیق درین روزگار که
سخنان اجمال متصوفه • در افواه عوام افتاده است و بجرد
شنیدن تمثیلاتی که در آفتاب و ابگینه و نحل موم و حباب و آب
بنظم • و نثر گفته اند • هر کس خود را موحدی تصور کرده اند
• و هر کس که ازین عقبه نگذشت ای کاش که قدم درین راه ننهادی

وانکس

و انک سخن توحید نشنیدی و حقیقت آن فهم نکرد ای کاش
از تقلید نگذشتی • و هر کس که ازین عقبه گذشت گوی
سعادت دو جهانی از میدان دولت جاودانی برد ای در
ویش بدانکه بعد از جدائی بدن روح انسانی را البته بی شبه
شعور و آگاهی در لباس انسانی که کسوت اهل بهشت
است و یا حیوانی که کسوه و لباس اهل دوزخست خواهد
بود نه بطریق تناسخ نعوذ بالله تعالی بلک چنانکه جمیع
کتب سماوی و احادیث نبوی بکیفیت آن ناطق است ••
ای درویش بدانکه فرزندان آدم را با حضرت حق عز شانه
دو حالتست • اول حالت عبدیت • دوم حالت محبت هر کس
که در مقام محبت است در بهشت درجاتست و هر کس که در
عبدیت است در مقام و بهشت نجاتست کما قال و لمن خاف
مقام ربه جنتان • هر کس که محکوم حکم تجلیات اسما و صفات
است عبد است و در جنت نجاتست و هر کس که محکوم حکم
• تجلی ذاتست در محبت است در جنت درجات است • و هر که بنواحد

مقام عبدیت او نه در مقام محبت است اولئک کالانعام
بل هم اضل وصف حال اوست و در بیان مراتب عبدیت و محبت
سخن بسیارست و وعدهٔ ما درین رساله بیان قواعد آداب
و اوضاع فقر درویشی بود در آن باب نیز جهت اعتماد بر
اذهان سلیم و طباع مستقیم زیاده اطناب نرفت بحضرت واهب
العطایا واثق است که قدم اخلاص ما را جاده بر اساس شر
یعت مصطفوی ثابت دارد و قلم اعتقاد ما را بر صحیفهٔ ولایت
مرتضوی جاری گرداناد و یاران و دوستان ما را بذخیرهٔ اعتقاد
ما غنی سازد بفضله القدیم و احسانه العمیم و صلی الله
علی نبینا محمد و ولینا و مولینا علی و اولادهما و عترتهما المعصو
مین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

تمت رساله از دست حقیر پر گناه تراب اقدام
اهل [illegible] ملا علی [illegible] از شهر [illegible]

بیت
ز اهل فضل بس امید دارم
بوقت خواندن این خط دو ده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين صلوة تمام
اکنون بدان ای طالب اسرار حق که معانی وحقایق چند
که از روی تأویل بر اسرار صلوة ونیت هر نماز را از فرض
وسنت وقرائت التحیات وسلام باز دادن وهر رکعت از فرض
وسنت در اداء جیب ودراز اکدام واقع شده است
ودراز اکدام طواف است فی الجمله هر چه تعلق بحق دارد
از قلیل وکثیر آنچه از کتابهای حق وخلفاء مرشید وعاشقان
حق نوشته شد از روی استخراج بیان کرده شود ان الله تع
اولا آبدست حضر چنین میشود که نیت میکنم که وضو بگیرم
از برای گذاردن حق روز حضر در از این هفت کلمه محکمات قدیم
تو قربة الی الله تعالی توجهت بوجه الغدیم تعالی یا وه اه یا ذا اه
الله یا فی اه الله اکبر ونیت آبدست سفر چنین است که
نیت میکنم که وضو بگیرم از برای گذاردن حق روز سفر در
از ادیه ...منتابهات قدیم تو قربة الی الله تعالی الی آفوه
نیت آبدست جم نیت میکنم که وضو بگیرم از برای گذاردن

نیت

حق

حق جم روز در ادیه ...منتابهات قدیم تو قربة الی
الله تعالی الی آفوه وبعد از نیت وضو از برای وضو در
هر محل که بشوینند این ابیات کلام قدسی حق بگویند
در دست شستن در هر بار تا سه بار اول بیت آسمانها
طی شود از دست راست هم ازین دست دست تو
کواست آفریدن هم به دست وطی به دست از
برای نطق آدم خود آمد دست بست بند نعمت ده انگشت
دست آنکه احمد در شهادت چار بست دهان شستن
بیت ... دندان چون در آبدار راست در ...
جا کرده قرار بیت هست دندان ... یا ... از
دهان هر بینی آدم بجو ... دندان جو در آبدار
... نطق جد از آن آشکار آب بینی رسانیدن
بوی حق احمد ز بینی می شنید طیب ز ناز باحق ازین گزید
حق تعالی چونکه آفرید روح در آدم ز بینی
در دمید در دو بینی دو ... دیگر بیان تا شود روشن

سر روح الامین ستتین رو سبب وه جائی سه پا
کی روا باشد که بوزینش تو سبب وسوطه حد
وقت سر اکبر ده زو این عطا ششتن سر فوق چونکه احرام
نماز از حق بدبست دست را باید نهد بر پشت دست
چه بر چه کرد د قبریع ای پسر از حکم رب العالمین
سبب در شبا زو زی زحق فه سجدا باید شکر کردن بحکم
غیبدان سر فوق دیگر فی بارنش باز بکشاید زهم
انجنین رفتست این حکم از قدم فه باید الحمد بهر آنکه
که هست بهر ایزد خوان که فلکم ایزد دست فه بار از بهر
وقت سیکس رکوع با خشوع با خضوع با خنوع آب رسا
نیدن بسمر سسر بود اصل وجود هر بشر جای نطق
وه واد اک و نظر عبه جای خاک وه وآنست بهر
آن جامع جهان عالم است سبب جای وه وعبه بود
[illegible] بر رحش زان کل نمود ششتن پا تا سه بار
چونکه سر با کلام ایزدی در ازه [illegible] سر مدی

وازکلام

وازکلام تنزیل قدیم ملک علیم حج وه در شستن وه
در روز حج چنین میخوانند تا سه بار اللهم بیض
وجهی بنور وجهک یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود
وجهی یوم تسود فیه الوجوه اگرچه در بهر آبدست
خوانده میشود اما این آیة کریمه بیا وشه میکنند که در روز
حج ظهور دارد و در شستن بینی سه بار بخوانند
اللهم ارحنی من رایحة الجنة وارزقنی من نعیمها و
در مسح سر و گوش و گردن سه بار این را بخوانند
اللهم غشنی برحمتک واظلنی تحت ظل عرشک و در
پا تا سه بار اللهم ثبت قدمی علی صراطک یوم تنزل
فیه الاقدام در سه نوع وضوء وقت که وقت حضر
وقت سفر وقت حج است بر سن منوال وضو بگیرند
وبعد از وضو که توجه بقبله کنند قامت باید آوردن
بر سن منوال الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان آدم خلیفة الله واشهد ان محمد

[illegible]

نند

رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح قد قامت الصلوة
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله [illegible] الله که سه کلامند
بعد از این نیت [illegible] حضر نیت میکنم که بگذارم
چهار رکعت نماز پیشین فرض روز حضر در ازاء فقره
کلام محکم قدیم تو قربة الی الله تعالی توجه بوجه
قدیم تو یا ذاته او یا ذات آن یا [illegible] اه الله اکبر بعد
از نیت این آیت کریمه را بخوانند که انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشر
کین بعد از این در هر رکعت اول اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین الخ بعد از آن در هر رکعت از برای
اتمام سوره که این چهار بیت را هم بخوانند که
چار مژه ابرو دو ابرو موی سر هفت کم اند از جدای
داد گر وه دم هست صراط مستقیم موی فرقش
از خلیلست زان دو منیم واول اعوذ بالله خوانند تا

معنی آنست

معنی آنست که به بیان الهی و به بنا مختصر شریف که در
هر رکعت که در ازاء یک فقره مفروضست از مرکبات بنا
بفرد آن باید حقیقت که امن و رحیم در مفردات که
ومن ذحله کاآمنا و بعد از فاتحة الکتاب غیر
مکرر بیت و یک و فقه و یک آیت که تمام [illegible] و
فقت و چهار بیت نیز که تمام سوره در یک [illegible]
که در مقابل یک [illegible] است خوانده میشود تا یک آیت
و این چهار بیت بعد از فاتحة الکتاب خوانده نشود
تا یک آیت و این چهار بیت بعد از فاتحه سوره
در یک اشارت نمیشود و مراد از کثرت حق آنست
که اثبات وحدت کرده میشود زیرا که در دو رکعت
صبح و دو رکعت پیشین و دو رکعت عصر و دو رکعت
عشا بعد از فاتحه آیت میخوانند و در رکعتهای دیگر
نمیخوانند و این فقره در اصل [illegible] و سوره ذکر
اینست اثبات کرده میشود و برای این معنی نخواهد و دلا

بسیارست اما قدری نوشته شد و پنج وقت حق تعالی
از نماز پیشین تا نماز صبح همه بر این منوال ثبت کنند زیرا
اول نماز نماز پیشین و آخر نماز نماز صبح میشود و دلیل
بر اثبات این معنی از کمال شریعت جاویدی افندی
قدس سره وطاب ثراه که در شرح این مسئله شریف
اثبات میکنند که میفرمایند قوله جه ه انه یرد روز آخر
یوم آخر خواندی همین معنی که در آخر روز ششم خلق
آدم وقت تمام بینی حق اه هر گاه که ابتدای صبح از ظهر
اعتبار کرده شود آخر صبح حق صبح با پس روز ششم
داخل بوده با بر روز هفتم که روز جمعه است و عقبه و حق
را چون در یک جا ذکر کرده اند هر دو از روی معنی بوده
باشند که در ازل واقع شده اند پس آخر روز
ششم که فرموده عبارت بوده باشد از آخر [illegible] روز
عقبه روز ششم که داخل بوده باشد بر روز هفتم که
جمعه است و ابتدا عقبه روز هفتم متعلق بخلق آدم رود

وبوجهی

و بوجهی آخر روز ششم اول شب و روز جمعه است
باین اعتبار که اول حق جمعه حق صبح است برای تمیز
این معنی آخر روز ششم را ذکر کرده اند زیرا معنی که بعضی
یاران اعتقاد بر آن بود که آخر روز ششم آخر عقبه روز
ششم است که خلق آدم در آن وقت بوده است و از این معنی
غافل بوده که میفرمایند در آخر روز عقبه روز جمعه آدم مخلوق
و این دلیل کلیت که بعد از خلق و از پهلوی آدم مخلوق
شدن حوا که خلق در این محل معنی اندازه است تا معنی راست
آید و بوجهی آخر روز ششم را که ذکر فرموده بحکم
خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام وجود
آدم از روی جسد در این شش روز داخل است اما چون
علت غائی اشیا وجود آدم است در آخر روز ششم ذکر
کرد که مراد آخر عقبه روز ششم است که اتصال میباید
با اول عقبه روز جمعه که خلق آدم در وی بوده باشد اگر چه
خلق آدم در روز جمعه از روی اندازه است که اتصال دهد

باید نیست اما در این روز چون حشر اجساد خواهد
بود که اتصال [illegible] آخرت در شش روز با [illegible] روز جمعه
که شش بار بعد [illegible] است دیگر آخر روز ششم برای
این معنی کرده باشند تا آن جامع بوده باشد شش و هفت
را آنچنانکه در بالا فرموده بودند و تمام کلامه پس از این
بیان می آید معلوم میشود والله اعلم ، و نیت نماز جمعه چنین است
نیت میکنم که بگذارم دو رکعت نماز پیشین روز جمعه
در ازای آیه کلمات متشابه معه چهار [illegible] آسمانی قدیم
تو قربة الی الله تعالی الله اکبر ، بعده عصر را و شام
را و عشا را تا نماز صبح بر این منوال نیت باید و نیت
نماز سفر چنین است ، که نیت میکنم که بگذارم دو رکعت
نماز پیشین فرض روز سفر در ازای آیه [illegible] متشابهات
قدیم تو قربة الی الله تعالی الله ، کسی که در سفر
باد در هفته در پنج وقت چنین میباید گذارد زیرا روز
جمعه نیست که حق سفر قایم مقام جمعه و حضر است انشاء الله

گفته

گفته شود که چگونه قایم مقام هر دو میشود والله اعلم ، و نیتهای
حضر و جمعه را در ازای اجزای لام الف کنانیده میشود و نیت
چنین میباشد ، که نیت میکنم که بگذارم چهار رکعت نماز
سنت پیشین در ازای اجزای لام الف قربة الی الله تعالی
الله اکبر ، زیرا چهار حرف [illegible] لی مکرر لام الف با اجزایه
میشود با یک ن ی حتی دوازده میشود بر این نهج لام ال ف
لام ف ی و مکرر شش شش حرف و یک نون و مجموعش
یک حرف که هشت میشود در ازای هشت [illegible] سنت که در عصر
و عشا بخشش است چون مکرر نیست بوجهی در مقام طرح چند
ولکن نه بآن معنی که بالکلیه ترک کرده شود انچنانچه خلیفه
[illegible] خلاق قدوة المحققین شیخ ابو الحسن قدس سره در
کتاب شرح درج صغیر خود تنبیه میفرمایند ، که البته موکد
را میباید گذاردن و دلیل بر این معنی که نماز سنت در ازای
لام الف است درج آیه حج آیه و الحق که نماز واجب قبه بگذارند
و سنت دوازده اعتبار لام ی و سر آنست که اکبر سنت بعد

گرد

خوانان کرده اجر یابد و اگر نکرده کافر نبود بهر آن اوی که آیه
در سفر بکرده اعتبار لام الف نکنی بهر آنکه مکرر آید و در آیه و
فاتحه در حق صلوة . یعنی بهر کاهکه نماز واجب که فاتحه است بگذا
رند و دوازده سنت با وبجای آرند اعتبار لام الف میشود که
بیست ونهم است چنانکه عقد فاتحه دوازده بیست ونه است
و اگر کسی در سفر دوازده سنت را بگذارد اجر یابد و اگر
نگذارد کافر نشود بهر آنکه لام الف مکرر است که در آیه و فاتحه
موجود است و حق سفر قایم مقام فاتحه و آیه است . و از حق
سفر مراد همین سنه است و چون آیه حق در سفر گذارده
شود و در حضر که فاتحه گذارده بود جمع میشوند که از بهر رو به
آن مرتبه میگردد که اول در سنه آیه موجود است
پس در حق سفر از این جهت اعتبار لام الف شد و اگر
دوازده سنت در سفر میگذارند اعتبار لام الف میکردند
و مکرر میشود و حال آنکه در حق سفر تخفیف معتبر است از
بهر توحید حروف که آیه قایم مقام همه میشود و از فاتحه و آیه

وازسنت

و از سنت تخفیف شده است قوله ج ه و در ره اعتبار اگر
بعد دخاتم نماز کرده الا کافری و بعد دشله معه الآیه یعنی بعد د
فاتحه و آیه که اصل قرآنست کسی نماز نکند کافر است و بعد د
شله معه الآیه که لام الف است زیرا که چون ترک فاتحه و آیه
کرده باشد و لام الف که در اینجا موجود است پس
او را نیز ترک کرده است من ترک الصلوة عمدا
متعمدا فقد کفر . و اگر کسی سهو آن کند که چون لام
الف در فاتحه آیه موجود است موجود است پس او در دواز
ده سنت مؤکده که در فاتحه حق گذارده میشود تکرار اعتبار
لام الف کردند الله اعلم بالصواب . جواب بوجهی اگرچه
در فاتحه و آیه موجود است لیکن آنکه در بالا مذکور شد اما
بدلیل حدیث النبی صلعم که فرمودند . و من لم
یقرأ لام الف حرف واحد فقد کفر چون فاتحه آیه که اصل
است و صفت جامعیت میباید داد که در وی همه
معانی مرئی گردد و حرف واحد بود بودن لام الف در

در ظهور آید و بعد ۶ حرف مقطعه که اصل حق است
عمل کرده باو و در شش روز که هفته گفته میکذارند و دو
زده سنت که اعتبار لام الف است عدد شش روز هفتاد
و دو است که هفتاد و دو هزار ملک لام الف را باج و صلح
آورند و چون از هفتاد و دو بگذری قدم در هفتاد
و سیم می نهی که لام الف است که حرف و اخر است و عبارت
از روز جمعه است که ظهور ستر لام الف و توحید کلام است
و عدد جمع نیز که دوازده است مثل دوازده سنت که
باعتبار لام الف گذارده میشود و چون با عدد شش روز
جمع شود هشتاد و چهار اند که در اصل هیچ و نه اند که حق
و دوازده سنت بعد و هر روز در حضر گذارده میشود
که متضمن همه این معانیست که مذکور شد و تمام این شرح
شریف حج حمزه افندی است قدس سره و طاب ثراه و
جعل الفردوس مأواه ازین بیان حق معلوم میشود
که سنت هفته روز که دوازده است در ازای افراد لام

است

است

است که دوازده است و سنت غیر مؤکده که هشت رکعت
است در ازای آن جهت [..] است که ذکر کرده شد پس
معلوم شد که مؤکد در ازای لام الف گذارده میشود و
در ازای چهار کلمه تجلی است تا معلوم شود که بیست و هشت
سنت به در سه روز جمع میشوند و چهار رکعت که اول
ظهر آخر میگویند از روی تأویل در مقابل کدام
[..] واقع شده است بیان نکرده اند زیرا که در روز
جمعه ظهر اول که دو رکعت است در ازای بیست و هشت
است و با امام و اقامت گذارده میشود و چهار رکعت
که او را ظهر آخر میگویند در شش روز حضر با امام و اقامت
گذارده میشود و در روز جمعه بی اقامت و بی امام میگذا
رند پس معلوم شد که اهل ظاهر ازین حدیث شریف
در وهم افتاده اند که و لا تشریق و لا جمعة الا فی
مصر جامع که وجود شریف ... که حقیقی است را
نیافتند باری این چهار رکعت ظهر آخر بگذاریم که اگر آن

میشد

دو که در ظهر جمعه گذاردیم مقبول نباشد این چهار رکعت را
البته قبول میدانند هیهات هیهات لما توعدون بیت از حق
انّ الظّن لا یغنی رسید ۞ مرکب ظن بر فلکها کی رسید ۞
زیرا این چهار رکعت را اگر فرض میدانند میباید که بامام
و قامت بگذارند و اگر سنت میدانند این خود ممکن نیست
که فرض سنت باشد زیرا که فرض در ازای مفردات است و
سنت در ازای مرکبات است چنانکه معلوم است تکرار کردن
حاجت نیست والسلام ۞ و آن چهار رکعت که بعد از
ظهر روز جمعه است نیت چنین است ۞ که نیت میکنم که بگذارم
چهار رکعت نماز سنت روز جمعه در ازای چهار کلمه آسمانی
قربةً الی الله تعالی توجهت بوجه قدیم تو یا [illegible] آه یا داده
یا داده آه الله ۞ اگرچه این چهار رکعت که در ازای چهار
کلمه عجمی است سنت است اما چون قایم مقام این چهار
حرف عربی مکرر لام الف است که تعلق بجز رسول م دارد
که از وی بمیراث رسیده است و واضع این سنت است

بدین سبب

بدین سبب اگر سنت باز دوست ولیکن فرض سنت
در نماز جمعه آیی در ازای محکم و متشابه واقع اند زیرا
که قه حرف دوازده سنت و سه وتر که [illegible] میشوند در
ازای محکم و متشابه اما چون متشابهات در مرتبه ترکیبند
نسبت بمحکمات که اصل اند که از روی صفحه رسول م
در مقام ترکیب است و از روی معنی عین مفردات
مشاهده میشود بدلیل ۞ یس والقرآن الحکیم
که لی و سین هردو محکم اند ولی و قبت که اسم و
مسمّای هم اوست و حرف [illegible] نیز است و سین که نام
شریف حضرت رسول است از روی تجلی شفت است که جامع
[illegible] و [illegible] مظهر این دو واقع شده است و تمام
وصف وتر کیهی یک رکعت میگذارند چنانکه در جمعه
جمعه میفرمایند که قوله حرف آه دو رکعت نشسته بیک
حساب که لام الف حرف اه لام الف بیک حساب دو
و فیست دو رکعت وتر که نشسته میگذارند در ازای

دو حصه ترکیب لام الف است که نشستن عبارت از
ترکیب است و بیک حساب یک حصه است هرگاه که وتر را
یک رکعت گذارند در پا استاده میگذارند درازای یک
حصه لام الف است در پا استاده گذاردن یک رکعت
اشارت بیک حصه مفرد است پس این علت است که لام الف
را گاه دو میکنند و گاه یک زیرا سیر و دور ماه‌ها بعضی
سی روز میشود و بعضی بیست و نه روز پس این در
حکم لام الف شد وتم ◦ قاعده تأویلیت که نشستن ایشا
رتست ترکیب شدن حصه را در پا استادن کنایه از
مفرد شدن حصه است تم کلامه ◦ ازین بیان معلوم
شد که صلوة وتر درازای لام الف گذارده میشود هرگاه
که سه رکعت بگذارند درازای لام و الف و لا و سه حصه
میشوند مفرد و مرکب باین وجه جمع شده که صلوة وتر
که سه رکعت است درازای ایشانست و نیت هر سه
نوع که سه رکعت است بپا استاده و یک رکعت بپا

استاده

بپا ایستاده و دو رکعت نشسته هر یک درازای لام الف
گذارده میشود و نیت چنین است ◦ که نیت میکنم که بگذارم
صلوة وتر را درازای لام الف و لا قربة الی الله تع توجهة
الخ و در آخر رکعت آخر از حضرت علی کرم وجهه روایت و ح
رسول این دعا را در آخر وتر می خواندی که عن علی رض
ان النبی صلعم کان یقول فی آخر وتره ◦ اللهم انی اعوذ
برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ
بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
صدق رسول الله وتم ◦ و در آخر این سه نوع حق که
حضر و سفر و جم است در رکعت آخر صلوة صبح که بر کوع میروند
◦ بعد از آن قیام نمایند دو دست برداشته یک دعای
قنوت میباید ◦ زیرا که تا دعای قنوت چنانکه مذکور
شد خوانده نشود صلوة هر روز ناقص میشود انجا که درج
کی حج آه میفرمایند قوله حج آه تا نشسته و ایشان بعد د
اجزای حصه و غیر عمل کیسو حصه اه یعنی بعد اجزای شش که نه

درحق نشسته نه تشهد میخوانند و با ایستاده یک دعای
قنوت خوانده میشود در ازای اجزای غیر نشستن که یک عدد
نمود است تا معلوم شود که این در حقیقت یکند و در نشستن
اعتبار نه اجزای نشستن از برای آنست که نشستن عبارت
از اجزای ترکیب شدن [illegible] است و ایستادن عبارت
از نمودات است و با ایستادن قنوت را خواندن اشارت
است با آنکه اشیا و موجودات بالفعل بپا ایستاده
اند و بگواهی آن یکی ذات قدیم درآمده اند پس
نیز داخل اشیا است میباید و نیز چون بعدد صفات
قدیم او که بیست و [illegible] از آن ابدیت پرستش
کنند و در اتمام و آخر صلوة بپا ایستاده بموافقت
اشیا یکدعای قنوت میخوانند تا گواهی بواحد
نیت آن ذات قدیم داده باشند و باین گواهی از
ترکیب با عالم پاک شده در جنت موحدان درآید
درین مقام است که خدای تعالی بنده کامل صالح خود را

دردار السلام

در دار السلام خود خوانده و هدایت بصراط مستقیم
میکند کقوله تعالی والله یدعوا الی دار السلام ویهدی
من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی من اتبع الهدی
شرح شریف قطب المحققین اعنی جاویدی افندی
عالم علم جاویدان قدس سره وکرم الله وجهه وقرینه
دیگر از برای قنوت خواندن از قیامت نامه شریف ح
خلیفه [illegible] خلاق امیر علی العالی کرم الله وجهه وقدس
سره وخطاب شاه آنست که میفرماید [illegible] خواهی که رسی
بملک ابرار بر خیز و حق فجر بگذار چون تاریک اوست
قاب ازق شده تا نقش از آن زنجر مشتق چون رکوع
اوست قاب قوسین عالین وجود ملک کونین
بر صورت او شدند موجود اشیا چو ازامر [illegible] معبود
ایستاده بر استوار زود بر خوان تو قنوت وکن دعا
زود تا روی خدای عیان ببینی بر نوی صراط راه بینی
صدق خلیفة الله وشیق الله اثبت میشود که درحق

حضر که نه تشهد است و در اداء اجزاء شیئ با نقطها که نه
واین نه حرف وین بیک عدد که مستماست قایم شده اند
پس در آخر صف قنوت را خواندن مستمارا ترک کردن است
وقت حج نیز هشت تشهد دارد بنا حرف جیم است زیرا
که حرف جیم است اجزاء و پنج ن هشت میشود و این هشت
حرف ورن قدیم بیک مستما اند که در اداء او دعاء قنوت
میباشد و شش تشهد صبح در اداء حرف سین که حرف
ون شش است و این شش حرف ون بیک مستما قایم اند که در
اداء دعاء قنوت میباشد پس معلوم شد که دعا قنوت در
نماز صبح که آخر صف است خوانده نشود بوجهی بمفردات رسیده
نمیشود انچنانکه مذکور شد زیرا که بر کلیات عمل کرده و بمفردات
نرسیده باشد و تفاوت مشاهده و دیده جدا در مفردات است
و مرکبات بمفردات قایم است ولی مفردات قایم است و بی مفردات
وجود استقلالی ندارد و فهم و یه رکعت نماز تهجد میباید
گذارد کقوله تعالی فتهجد نافلة لک عسی ان یبعثک ربک

مقاماً

مقاماً محموداً که در اداء یه رکعت تهجد متشابهات است که حق
سفر در اداء اوست که تا در روز و شب سفر میباید کرد
که آیات ربک بطون است که بغیر طوره د که در اداء
فه عدد قدیم ازلی ابدیست و مقام محمود است رسیده
تا زیرا که لفظ محمود فه عدد میشود سبر بن نهج م ی م حی
م ی م واو دال الف ویه رکعت نماز تهجد بعد از نصف
گذارده میشود تا بقه اذان نماز صبح که مقام محمود است
وسمه است رسیده باشد و نیت چنین میشود که نیت میکنم
که بگذارم یه رکعت نماز تهجد در اداء عدد متشابهات
قدیم تو قربة الی الله تعالی الی آخره و در دو رکعت
سلام باز دهد و در یک رکعت آخر سلام دهد و در
خواندنش همچنانکه مذکور شد و تم و نماز اشراق
که بوجهی دوازده است بوجهی و بوجهی چهار است در
اداء لام الف گذارده میشود زیرا که لام الف بوجهی
چهار است و بوجهی شش است و بوجهی هشت است

وبوجهی دوازده است ومقصود از همه یکیست
ونیّت چنین میشود که نیّت میکنم که بگذارم چهار رکعت نماز
اشراق در ازای چهاری لام الف قربةً الی الله تعالی الله اکبر • زیرا
که سنت موکّد وغیر موکّد بیست میشود دو که فرض وسه وتهجّد
میشود حرمت طینة آدم بیدیّ اربعین صباحا بظهور آید
وبه تهجّد وچهار اشراق بیست میشود هرگاه که با فرض جمع شود
سی میشود در ازای سی [illegible] که تا طالب هر روز در ازای
سی ومعنی خود عمل کرده باشد • وهر روز عید میشود بهمان مضمون
این بیت شریف است که سید شهید عماد الدین نسیمی میفرمایند
قدس سره وکرم الله وجهه • شول کنشک شمع عنه ذرّه
کیمکه بولدی یولی • هر کونی عید وهر کیجه قدر شب برات اولور
صدق باشید زیرا که از عودت همچنانکه روز جمعه که روز
عود است عید المؤمنین خوانده است رسول خدا که در آن روز
بهذات عودت میکنند • وحه ومعنی مشاهده کرده میشود زیرا که
بحکم الصلوات معراج المؤمنین عروج کرده است از مرکبات بمفردات

که عین

که عین ذات اند همین معنی است که خلیفة الله
کرم الله وجهه در خطبه شریف علی التحقیق خود
فرموده اند • که ای طالب بدانکه صلاة وخمس وزکوة و
صوم [illegible] خلة حدا وجها دنجموع معادله است که با حدا میکنند
که اینها در مقابله جنّت ونازونعیم ولقاء حق است که
فرموده • ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة الآیه صدق خلیفة الله
• وحق [illegible] مجید • وفعال لما یرید حق درهمه
میفرمایند میبایدر دانستن که هر نقطه از طوده نفس
در ازای کدام حرف • واقع شده است ومتوجه کدام حرف
میشود ودر ازای کدام طواست این سجده که میکنی
تا عارف وکامل • ومکمّل باشی صحّ وجه • اگر سائلی
سؤال کنند که این حق خضر را که فرقه وحق جهم را
که بنده است وحق سفر که بهاست که در ازای اصل در
فرع کلام مفردات آید ودر وه نس که لط حداست

وشش ی است در ازای کدام طواست و در هر رکعت
مستوجبه کدام سجده و کدام طو میباید شد ● اکنون
بدانکه اول اوقات صلوة را باید دانستن که پنج اند
که ح تی در نونامه ی حود ح ه در کلام مجید در ازای
پنج تن ● که درجه بحه محکمات است تعیین میکنند و
مناسبت وقت با آنست که اوقات ظاهر کننده صلوة اند
و ظاهر کننده چو وقت که صلوة در ازای اوست و در
وجه نسبت این پنج وقت تعلق ● بدو چشم و دو گوش
و یک دهن است که وقت صلوة ظرف صلوة است
و دریابنده و ظاهر کننده اوقات صلوة این پنج
عضو است و ح [illegible] در یافتن و ظ کردن اوقات
صلوة درین پنج عضو نهاده است ● و این پنج وقت از
سیر آفتاب بحس چشم ● معلوم میشود و ظاهر کردن
وقت به بانگ نماز بدهان و زبان تعلق دارد که درین
محل ● زبان و دهان هر دو کیفیت چون دهان ظرف زبان است

وظرف متفاوت

وظرف و مظروف هر دو کیفیت و ظ ● کنند شنیدن دهان
بانگ نماز را شنونده و دریابنده گوش و حس گوش
تا چشم سیر آفتاب را نه بیند که از کجا بکجا رسیده است
دهان و زبان ● بانگ نماز را ظ نکند و اگر گوش او از
بانگ نماز نشنود بهر کنز نه اوقات صلوة و نه اعداد
رکعات صلوة معلوم شود و تم ● اگر گویند چرا دو چوار
20 بینی و حس بینی را که شامه است صلوة نگردی جواب
برای آنکه حس بینی تعلق بدرک ● اوقات صلوة و اعداد
رکعت صلوة ندارد که اینها که ذکر ● رفت از اعداد او
قات صلوة تعلق بحس باصره و سامعه دارد و تم
● و از رساله شریف معتبر ح میر فضلی کرم الله
وجهه ● و قدس سره در تقسیم صلوة اوقات نشنوکه
میفرمایند ● اگر سائل گوید که فرضه که [illegible] صلوة حضر
چرا شش رکعت جهر و نه رکعت [illegible] با خفاست جواب
میگویند و میفرمایند که ازین فرضه که اصل کلام است

نفس بحه از روی ترکیب دو دو میشوند و یه حه
بیست و نه حی زی قی جی یی که بجهر بند و یه که با خفاست
الف لام کاف عین صاد سین میم قاف نون واو
ذال وصل حم هشت رکعت بجهر و هفده رکعت با خفاست
بیست و نه لی تی ثی بی جی زی ژی ظی و هفت هفت
رکعت که با خفاست بیست و نه جیم حیم دال شین ضاد عین
کاف که بینه حفه منت نهات اند و یه رکعت نماز سفر از شش
رکعت بجهر و پنج رکعت با خفا میخوانند شش رکعت که بجهر
اند لی تی ثی قی زی ظی و پنج رکعت با خفا جیم ذال
شین ضاد غین که یه حروف اند و سائل سؤال
کرد که چرا قرائت بجهر مخصوص دو حرفی شد و قرائت
مخفی مخصوص سه حرفی شد جواب فرمودند که در حروف
دو حرفی یک صیحه گفته واقع شده است از حروف سه
حرفی از برای آن آواز بلند میخوانند که تا معلوم شود
که در میان این فه آح و یه حه و یه حه در نزد آن عسی

فرقی بیت

فرقی بیت زیرا که آواز در مقابل یک حه است بدلیل
این حدیث قدسی که میفرمایند بیت حرفی یک صوت است
تو یک صیحه بدان — هرچه میخواهی بگو نامش بدان صیحه آه
حج آه — و بوجهی دیگر که اکمل و افضل وجوهات است در تقسیم
اوقات حق از ادراک پاک حضرت میرفاضلی قدس سره
که این پنج وقت حق را در ازای چهار ره هفت ط د و یک
طی که پنج قسم میشوند بیان میفرمایند زیرا که حق
ظهر که اول نماز است در آن محل که آفتاب بزوال
میل کند تعیین فرمودند که کنایت از هفت ط ما
اتم است که نسبت بده د که تام است و ه ق در زوال
است از جهت نقصانی که در میان این نقصان چند مرتبه
کمالات مندرج است که قبل لی ظهر حین زالت ما
الشمس کنایت از هفت ط و ه واست که حق ما
ظهر در ازای اثنا نسبت و مرتبه اول مرتبه مفردات
است که اصل او چه حرف است در فیض وجون این چه را

نسبت بیکی با هفت طاقی که ظل آن چه است سایه بظهور
نمی آید مگر بحرکت محل و چون محل آن هفت طاقی در
حق آید چه حق میشود در مقابل چه حروف مقطعه پس
ظل هر شیء مثل او شده تا که نماز عصر را درین هنگام
گذارد که وصلی بی العصر حین کان کل شیء مثل ظله
عبارت ازین معنیست و در محلی که فیر زنند خطط به طواقی
میشود از خوردن و آشامیدن مستغنی است و صوم
نیز چنین است و چون از ه ذر متولد میشود و بعالم
ظاهر که محل ظهور آن هفت طاق الوهیت می آید افطار
میکنند پس نماز شام را در مقابل محل هفت طاق الوهی
گذارد که وصلی بی المغرب حین افطر الصائم عبارت
ازین معنی است و چون هفت طاق الوهی ظهور کرد و محلش را
که بیاض بود و کلکونی اصلی همراه داشت مستور و مخفی
کرداند نماز عشا را گذارد که وصلی بی العشاء و
حین غاب الشفق کنایت ازین معنی است و چون این چهار

هفت حق

هفت

و چون این چهار هفت حق مذکوره را در مقابل این چهار
هفت گذارد حق فجر را که فجر بمعنی فتح است در مقابل چهار
طاق دیگر که از طاق بظهور می آید گذارد و مؤکد این معنی
است که دو رکعت فرض و دو رکعت سنت و ازین جهت
است که ملائکه شب و ملائکه روز درین وقت جمع میشوند
مفهم [illegible] در محل ظهور [illegible] که همه چیز ها حرام میشود هیچ نکه
در روز حجم که روز ظهور [illegible] است بیع حرام میشود و در
البیع و حج صایل حجه میفرمایند که در ره کوکس مالک
چیزی نی [illegible] پس ازین بیانی معلوم شد که در ظهور
[illegible] که همه چیز ها حرام میشود آنجا بیع گفت اینجا طعام
و شراب فرمود یعنی یکیست عبارت مختلف و صلی بی الفجر
حین حرم طعام و شراب علی الصائم عبارت ازین معنیست
اگر سائل سؤال کند که چون نسبت دران چهار هفت حال و محل
را از هم جدا کرده و دو حق کردی و درین چهار طاق یکی حق
میکنی جواب آنست که این چهار طاق در مقابل آن چهار که است

که در وقت ظهور او همه اخفا آن همه تجلی میشود و ازین جهت
است که قایم مقام آن چهار رکعت را که لام الف است رسول علیه السلام
عرق واحد خوانده است و ازین جهت است که روز قیامت را
شبیه بنیت گفته اند و تم در بیان تقسیم حق ظهور و آنکه شغل
از جهة اطاعت نامهٔ مولانا کمال الدین القیاغی قدس سره سبب
تخفیف شدن پنجاه صلوة و به پنج قرار گرفتن و صد و هفتاد
کتاب بقه آمدن و صد و پنجاه کتاب حق جم به آینه آمدن
و صد و ده کتاب سفر به آیه آمدن بتفصیل بیان کرده اند که همه
را تقریر کردند درین مختصر مجال نبود فی الجمله انچه درین
لازم آید گفته شود ان شاء الله تعالی اکنون بدانکه قراءت جهر
و مخفی شدن صلوة در کلام آبی اثبات کرده شد و در وقتی که
نقطه حقیقی است آن رکعتها که مخفی گذارده میشود در ازا حال
تعین میکنند و شش رکعت را که آشکار است در ازا محل که مخفی اند
نطق را آشکار میخوانند تا دلالت کند که این حق در
ازا وقتی موضع است و آن وقت آنست و شش آنست

بدانکه

٧

بدانکه حق خضر که فه کتب است اول او نماز ظهر است که چهار
رکعت مخفی اند در ازای چهار رکن است که بطش از سوی سر حاصل
میشود و چون ظهر را دایم میطلبیدند که حال محل هر دو
آشکار است نطق را مخفی کردانید و حق مغرب که سه رکعت
است دو رکعت او که بجهر میخوانند در ازای محل دو فرقه بالا
که مخفی است نطق را آشکار میخوانند و یکی دیگر که مخفیست
در ازای همه بیاض وقت است که همچو روز آشکار است و دو
رکعت نماز عشا که آشکار است در ازای محل دو فرقه زیر
که آشکار است و دو رکعت نماز صبح که بجهر است در ازای محل
دو ابروست که مخفیست و تم و دو رکعت نماز ظهر روز جمعه
که ظاهر است در ازای دو خط موی بینی که مخفی است که در توریة
آمده است که حق تعالی روح آدم را از بینی دمیده است و روز
جمعه روز نفخه و روز ظهور نفس و روز ظهور روح عیسی است
و روز ظهور حیات است چون خط مخفیست نماز را بجهر خوانند
و چهار رکعت حق عصر جمعه در ازای دو خط عارض دو خط

شاربست که ظاهرست نطق مخفیست ودوکته صبح شام
جم که بجهر اوست درازاء محل دو موی بینی است که مخفی است نطق
نطق را ظاهر کردانید ویک که صبح شام که مخفیست
درازاء ط آن غنفقه است که ظاهرست ودوکته نماز عشاء
جم که بجهرست درازاء محل دو آن شارب است که مخفی است
نماز را ظاهر میکردند ودوکته نماز عشاء جم که مخفیست یکی در
محل ط آن غنفقه است ویکی درازاء همه بیاض وجهست که هر دو
ظاهر نه اگر گویند که چونست که همه موضع حرفها را درازاء
چهار قسمت کرده بودی اینجا موضع ط غنفقه را باخفا دا
دی جواب آنست که ط غنفقه در خلقت ساده واقع
میشود که ط عارض را موی با غنفقه راهی باشد و ط
غنفقه کشاده واقع شده است خلقت آن این بوده باد صاحب
شرح صلوه گوچی ازبرای این حکمت بچنین کرده وفرموده
با ودو رکعت نماز صبح را در جم درازاء محل دو ط عارضست
که صبح اولین وآخرین است چون ط مخفیست نطق ظاهر کرد

وقم

وقم وصبح سه رکعت است ودر سه وقت گذارده
میشود زیرا در اول سه وقت بود و چون تخفیف شد
وقت قرار گرفت یک وقتش دو رکعت ظهر ودو رکعت
عصر که در یک وقت ادا کرده شود درازاء دو ط شارب
ودو ط عارضست که بهم دیگر متصلند از ان جهت این
دو وقت نیز که درازاء دو ط شارب ودو ط عارضست
عارضست در یک وقت ادا میشوند اگر عصر را در وقت
ظهر ویا ظهر را در وقت عصر گذاری بهر دو وجه جایز
که هنگام اعتبار یک وقت دارند وسه رکعت شام شفق ودو
رکعت عشا که در یک وقت اند دو رکعت شام که ظاهر ند
درازاء محل دو شاربست که مخفیست ویک رکعت که مخفی است
درازاء ط غنفقه است که ظاهرست ودو رکعت نماز
عشا که بجهرست درازاء محل دو آن عارضست که
مخفیست واین چهار وقت در دو وقت ازبرای آن ادا
میشوند که حال ومحل هر دو با همدیگر متصلند ودو رکعت

نماز صبح شود که یکی در اداء و تحلل خط عنفقه است و یکی در
اداء همه بیاض وجه است ● که ان قرآن الفجر کان مشهودا
است که حق صبح را حرفی در کتاب مجید میفرمایند از برای
آنکه اذان او فقه نیست و اینجا نیز یک کتف او در اداء
همه بیاض وجه واقع میشود که شش خطی و یک کتف او
در اداء یک موضع میشود که سرطاق است در حق گاه ما ●
میفرمایند که در وسط بهشت درختی است که در تورات
آمده است ● که در وسط بهشت درخت خیر و شر است
میفرمایند ● که آن درخت خیر و شر خط عنفقه است
که وسط خیر و شر است بحسب ادراک ● سبب علم و جهل ستر
آن شخص از بهشت دور و رخی میشود و تم و در یک
کتف حق شام حضر ● و در یک کتف حق عشاء تم و در
یک کتف حق صبح سفر که در اداء همه بیاض وجه ادا کرده
شود از برای آنست که تا توحید عیانی و تعظیم توحید
نخستین وقتی ● و هم رحمانی میشود از عمل یک ...

وبیک خط

وبیک خطی حاصل شود تخفیف ● آنکه از ده یکی مانده است
و توحید آنکه همه بیاض وجه را یک خطی گرفت و تم ●●
و دو کتف نماز که در روز عید گذارده میشود از بیان حج
میسر ● فاضلی قدس سره در مقابل حروف منقط بیان
میفرمایند ● زیرا که حروف منقط بر دو قسم است مکرر
و غیر مکرر شش هفتاد و هفت است و غیر مکررش چه
● که در توحید هفتاد و هفت نقطه یک نقطه است و چه نقطه
است یک نقطه است بحکم این حدیث قدسی که میفرمایند ●
هر صفت کنز یک بجویی ای پسر ● دیگری دارد همان یکتا
نظر ● بلک از یک صفت او آید همین ● معنی قوسین او
ادنا به باب ● حق ا. ح. و موکد این معنی است که در کتف
اول هفت تکبیر میگویند زیرا که قسم مکرر الفبای دارد
که اینست ی ف ق ن ● و در کتف دوم پنج تکبیر میگویند
زیرا که قسم غیر مکرر پنج تا دارد یا فقط آن و دو خطبه
میخوانند زیرا که به تقسیم ● دیگر قسم مکرر که هفتاد و

هفت تن اند بدو قرات مقرو اند بقرائی یا ایشن حفص
نزایست وبقرائی بحج داخل است که هفتاد و هفت تن هفتاد
و هشت تن میشوند • و در مقابل هفتاد و هفت تن یک
کت گذاردن یا در مقابل چه تن یک گذاردن و در
مقابل هفتاد و هشت یک خطبه خواندن یا در مقابل
هفتاد و هفت تن یک خطبه خواندن اشارت بتوحید ست
که در حقیقت یک تن واحده اند و یک تن که عبارت
ازان قوت ازلیست که جمیع اشیا باو قایم اند • و مؤکد
این معنیست که در خطبهٔ اول نه تکبیر میگویند زیرا که
دران قرات که با ایشن داخل است نه تن میشوند بر این
نهج یا ف ق ن و در خطبهٔ ثانی هفت تکبیر میخوانند
زیرا قسم غیر مکرر هفت تن دارد چنانکه مذکور
شد • و بوجهی نه تکبیر و پنج تکبیر و هفت تکبیر که دو
سبع المثانی میشوند و دو خطبه و دو کت که در مقابلهٔ
صورت آیتی قدیم ازلی ابدیست و که عید عبارت

ازعودت

ازعودت کردن است بدین صورت که حقیقت اشیا
و صفات ذات حق احدیت است و این که در سالی • دو عید
است همین معنی که فاتحة الکتاب دو بار نازل گشته
یکی از برای حصه ذات و یکی از برای صفات اکبر گویند حج اینز
عید المؤمنین فرموده است رسول خدا ولقد جاب
تکراری جواب فرموده اند که مال جمعا نیز به ذات و یکشنبه
• زیرا که در سالی پنجاه یک جمع است و دو عید که پنجاه
و سه با بست و یکش تعلق به ذات دارد و سه واش تعلق
به ذات دارد و سه • روز ایام تشریق که بقیهٔ سالست
• که تعلق بعید دارد از ط ذات در آیا. که بطبق بست
و چهار میشود زیرا که سیصد و سی و شش روز چهل
و هشت هفت است و بست و چهار روز که سه هفته و
سه روز است میشود که ایام سه • روز است که بقیهٔ سال
میگویند در عرف زیرا که روزه کبر فتن در ان سه روز
باطل میشود همچنانکه در عید • و تم • و نیت عیدین چنین

است

که بنیه میکنم که بگذارم • دو رکعت نماز عید مع تکبیرات او
در ازاء مقطعات کلام قدیم توفر بته الا الله تعالی
الی آخره • و نماز تراویح در ازاء چهار سجده گذارده میشود
بدلیل حم آن حم که میفرمایند قوله حم ه با چهار تا
و دوازده رکع دارند که راست بست حرف و ثنا میشوند
که نماز تراویح که بیست رکعت است در ازاء این بیست
حرف این گذارده میشود • و در نماز تراویح در هر چهار
رکعت تسبیح خوانده میشود تا دلالت بر چهار عناصر آسمانی
کند و بیست تراویح سی روز ششصد رکعت میشود
و صد رکعت نماز قدر است • که تعلق بصوم دارد که کنا
از حقه امر دست که هفت طرز و در رحم مادر که محل صوم
است • که از خوردن و آشامیدن حیوانی منزه بود
کسب کرده است از برای آن در سی روز که صوم است
ششصد رکعت نماز تراویح و قدر است در ازاء آن
هفت ط اصلی و دوازده آن که در وجود فقط حاصل

میشود

حاصل میشود و این هفت آن در سه محل دو دو واقع
ده است • و در یکی یکی همچنانکه نماز تراویح در سه ده
روز میشود • که هر ده روز دو صد رکعت است ششصد
میشود و نماز قدر صد در ازاء ط سیر و روز محرم و آن
دو آن و هر یک ازین هفت آن صد است همچنانکه قاضی
بحساب جمل غالبست که بی قون • بیت • حکم غالب را
بود ای حق بیرست • زر چو هر مثل غالب آمد آن
زرست • و در نزد مشغول تا بثبت که زیب صد اسم
همچنانکه در انیس المعرفه آمده است و چون در یکی این
صفت با هر یک از روی توحید چنین خواهد بود
و مؤکد این معنیست که سی روز روزه و یک روز
عید و یک روز خروج از عید که سی و دو روز میشود از
حقه بیست و چهار بار سی و دو عقه میشوند در ازاء بیست و
چهار ط افاقی که سه هفت است و نطق سه هشت
که بیست و چهار میشوند که هر یک ازین هشت و چهار

طه در مقابل سبعه عشر آیت و طس اول به طسم اتم تعلق
دارد از نیست که تبارک و پنج این سه روز در مقابل چهار رکعت
عجمیست که این چهار رکعت نیز از طس بظهور می آیند و
میفرمایند قوله حم و خطبتین بر نهج شاه صاحب یعنی
دو خطبه که در روز عید خوانده میشود در ازای چهار رکعت
است که بسبب طس حاصل زیرا که منبر در مقابل
عرش و خطیب در مقابل رحمان که عبارت از حقیقت
اسم که صاحب چهار رکعه است که بر منبر و آه حقیقی را
خوانده راست بایستاد و خبر از آینه بودن این روز و
مشاهده کردن و آه درین روز دو عد و وعید و حساب
کتاب و خسران و عذاب و راحت و حشر و نشر که همه بدین
روز تعلق دارد اگر در شرح هر یک شروع کرده
شود سخن بتطویل می انجامد و مراد ما بیان حقیقت
حق است و این که نماز عید و دو خطبه در محل ادا کردن
نماز اشراق گذارده میشود که او نیز چهار رکعت است بوجهی

درازد

در ازد لام الف که قایم مقام این چهار رکعه عجمیست که یک
نام چاشت اشراقست که کنایت از طس است و در اصطلاح
صدای مراد از چاشت طه اتم است زیرا که میفرمایند تا در
شب قدر از اول از اول رمضان طه در زنجیر است و
بعد از شب قدر تا وقت چاشت بعد از آن طه از زنجیر
خلاص میشود زیرا که بسبب خواندن فاتحة الکتاب
سبع مثانی حضرت طه آمد فتح میشود که چاشت است و هفت
طه ام است که طه از روی ادراک جبینه از این خطور و
تحیکر داند و مایل است بنظر کردن در آن و عدا ح
آنست از روی تقلید تا هر گاه که از حقیقت آن
بگو که رمضان و شب قدر است خبر کنم و بسبب این
هفت طه ام از هفت طه و آینه سخن بگوی چندین
خیالات محالات و انکار صرف پیدا میکند که طه درین هفت
طه ام ابوی لغوی دارد چنانکه شعرا که مجموع دیوانهای
خود را باین هفت طه اتم و زلف و چشم و گوش و دهن
و گردن و قد و قامت محبوب زینت میدهند و چندین

کمالات اظهار میکنند و چون از حقیقت این وجه محبوب
که بحقیقت وجه اوست و لفظ است که کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و رأیت ربی فی صورة
امرد قطط و خلق الله تعالی آدم علی صورته و لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم که کمال و فضلت و
بزرگواری این وجه نمی توانم گفت چون بصاحبان این
دیوانها خبر کنی و بگوی که این وجه محبوب که شما جدع
میکنید گشته آن و فریبنده آیند حقیقتش آنست
که گفتیم چندین هزار افسانها و انکارها و فی دها
پیدا میکنند و بانکار صرف مشغول میشوند که همین
بیان است که خلیفهٔ خلاق میر سید اسحاق
کرم الله وجهه و طاب ثراه در ترابنامهٔ شریف خود
در حق مفتریان فی الستحفا که همین حال شعر است
که میفرمایند و آنکه گفته اند که مار شیطان نزد در
پنج دندانها گرفته در بهشت برد کنایت از اینست که
بهشت کلام قدیم و وجه قدیم باشند و مار از شنیده بتعلم

میکنند

بتعلم میکنند و دو زبان دارد همچو مار که میرود و طی عبادت
از کلمات خبیثهٔ این مفتریان است که در پنج دندانها
قلمهای ایشانست و سبب این قلم که شبیه مار است
این منزل حرفهای خود را که القاآت طاست در بین
که عبارت از کلام قدیم و وجه قدیم است درج میکنند
و برای تفسیر و بیان میکنند و کافر را بر تاویل حال و قال
بیجبر از قول خود بر خود اثبات میکنند بحکم من
فسر القرآن برأیه فقد کفر که صفت حال این نسع
نعوذ بالله من غضب الله و قهره و در جای دیگر
میفرمایند اگر گویند که این بیان و معنی که مفتریان
در بیان کلام قدیم گفته اند چرا نشاید که تفسیر و
بیان او همان باشد فرمودند که همانا نشاید زیرا که
قرآن بوحی الهام بود و اطلاع بر حقیقت آن
هم ازین طریق صحت بندد و وحی و الهام نصیب
انبیاء و اولیاء و محققان هر وقت و زمانند که و
جود خود را از سر تا پا در مقابلهٔ این وجه کی بوجهی

والهام جذبی تفسیر و بیان میکنند همچنانکه حضرت امیر المؤ
منین علی کرم الله وجهه میفرماید که لو کشف ا
لغطاء ما ازددت یقیناً و فرمود الا اعبد ربا لم اره
پس معلوم شد که هر چه ازین امام و اولیا و سایر
الله تعالی علیهم اجمعین و تابعان ایشان رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین از روی بیان فرموده اند همه بطریق
الهام الهی و وحی نبی و کشف عالم نامتناهی خواهند
بود ازین بیان نیز معلوم میشود که بغیر از کلام این
امامان و تابعان ایشان هر کس که در بیان این کلام قدیم
سخنی گفته است خالی از خللی غیبت و کفر محض است و
سخن ایشان ترک کرده نمی اند همچنانکه حضرت خلیفة
الله فی الارض در قیامت نامه شریف خود میفرمایند
بیت کس ره بری باصل نگفتا هر چیز کنی ز خلق ناچار
از کوزهٔ دیگران مخور آب مرزیست که گفته تو در آب
سبحه تنبه است مرطالبان را که از کوزهٔ دیگران هرگز
آب نخورند که ایشان مریض اند شاید که طالب از
کلمات

از کلمات خبیثه ایشان که از کوزه های ایشان بظهور
آید پرهیز کنند که تا بمرض ایشان مبتلا نشوند نعوذ
بالله من غضب الله و سپر رشتهٔ بیان نماز تراویح
است که بجا سنت چند شد و بکمال و نیت چنین
میشود نیت میکنم که بگذارم سنت گفت نماز تراویح
در ازاء جهاکه آسمانی قربة الی الله تعالی الله
اکبر و بعد از نیت همچنانکه در حق سفر و در حق حرم
و در حق حضر بیان کرده شد ادا کرده شود ان شاء الله
تعالی امید میدارم که از اصطلاح جذبی خارج نیست
این بانیها ای طالب همه از کتابهای خلفاء عظام
و کرام حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین اسماع
حضرت الله و از نسخه شریف حضرت میر فاضلی که پرورده
خلیفة الله است و از کلام شریف حضرت میرزا دست
بریده محمد که پرورده حضرت میر فاضلست و از خال کبیر
حضرت جاویدی که پروردهٔ حضرت دست بریده میرزا احمد

است و از عمل لطیف شریف حضرت حمزه افندیست که بر
دروده و سرچشمهٔ خلفای جاویدیست که پرورنده
— این فقیر وحقیر روسیاه پر گناه امیدوار بعفوت
لی دریغ ستار حضرت است سلام الله و رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین الی یوم القیام الی ابد الدوران
— تا ای طالب هر گاه که باین اسرار حق مطلع شوی این
فقیر را نیز بسبب جمع کردن بیان این اهل الله مدام بدعای
خیر یاد فرمای و هم دران درگاه عالی آشنا به —
که دار القدس آنست لی فانه — دعاء همراه سحر
کردان — زمردان همچنین جویند مردان — که از ابیات
کلام در بار حضرت میر سید اسحق و بمناسبت حسب
حال بیاد آورده شد زیرا که دعاء طالبان و نونیازان
نزد حق عز سبحانه مقبولست کقوله حضرت — یا به روی جوا
نان نو رسیده بوصلت که نفس ناطقه لانست در
فضائل این صفحه — اگر سائل سؤال کنند

که چرا نماز

که چرا نماز سه شد یکی در اول رجبست که نماز رغا
یبست و دویم انکه در وسط شعبانست که نماز برات
— و سیویم انکه در بیست و هفتم رمضانست که نماز
قدر است چرا در یک ماه نبود و هر یکی در ماه دیگر بود جواب
آنست که اصل کتاب آسمانی که چه مقطعات ام
الکتاب است از ان جمله سه حرف دیگر ظاهر میشود
که اوائل قرآنست و نماز رغایب نیز در اول
رجب است و ماه رجب شهر الله است و الف ابتدای
اسم است و فی الله از و ظاهر میشود که نماز رغایب
در ازای اوست — دویم نماز برات است که در وسط شعبان
است و ماه شعبان ماه محمد است و میم محمد صلعم حد ظ
و طه است و کهیعص که در وسط قرآنست که دال
از و ظاهر میشود و دال نام محمد است که حق برات در
ازای اوست — و حق قدر که در بیست و هفتم رمضان
است و ماه رمضان ماه امت است و امت عبارت از نون حکایت

جز آنکه کلمت او زما است — و چون که در بیست و پنجم
مکان دارد و حفظ و نقط دوست با حروف آن بیست
و هفتم میشود که واو و یا است که حق قدر در ازای
او است والله اعلم — و نیز هم این سه نماز نیز همچنانکه
مذکور شد نیز میباید که نماز رغایب در ازای
فی و نماز برات در ازای دال و نماز قدر در ازای
واو انچنانکه بیان شده است والله اعلم — و زکوة نیز سه
نوع است یکی پنج و یک و ده و یک و بیست و یک
که مجموع سی و پنج میشوند در ازای ابجد حروف
متشابهات که سی و پنج میشوند — و چون از سی و
پنج متشابه سه را از برای زکوة بیرون کنی
و سی و هفت ابجد [illegible] محکمات داخل گردانی [illegible] میمانند
و عدد ا بعضی از قسم محکمات ظاهر میشود و [illegible]
از قسم متشابه بظهور آید و سر شناختن کل آدم نیز
ابواب و ادخال این [illegible] معلوم میشود و پس معلوم شد

که مراد

که مراد از ابواب زکات ظهور [illegible] بوده است
و بوجهی دیگر مستحقان خمس چه میشوند در ازای حروف
مقطعه — و در ازای لفظ الله و چون زکات قسم شد
و مستحقان نیز چه که هر دو [illegible] میشوند اگر گویند که چرا
این مستحقان [illegible] صنف شده اند قسمی پنج و یک میبرند
و ایشان شش صنف اند و قسمی ده و یک میبرند و ایشان
هشت صنف اند و قسمی بیست و یک میبرند و ایشان
نیز هشت صنف اند — جواب آنست که این مستحقان از
برای آن چه صنف شدند که حروف مقطعه اند و آن
سه حصه نیز که از زکوة می ستانند بمثابه آن سه حرف
است که از متشابهات بیرون آمده داخل محکمات شده
است تا نیز معلوم شود که این [illegible] اند که [illegible]
[illegible] اصل که اسم ذات و مستجمع جمیع صفات که [illegible]
[illegible] است برده اند و خود را عین آن [illegible] دانسته
مرحوم چنین برا که بمثابه بقیه آن [illegible] است شناسنده گا

این نیز میباید دانست — اکنون این مستحفات از برای آن
صنف شده اند که حروف منقطه چند اند و از این چند حروف
منقوطه چند اند و از این چند حروف منقطه هشت حرفش
در اوایل سور مذکور است که اینست ا ک ط ح ق ن
ص ی و شش حرف بعد از آن میآید ل ر هـ
ع س م — و لفظ نیز که چند لفظ است در ازاء این
مستحفات هشت حرفش مکرر است ا ا ا م ل ل ل و
شش حرفش غیر مکرر ا ل ف م هـ ی — اکنون لفظ
الله را که پنج حرفست چون در وی مشاهده و ملاحظه
کنی بدان وجه که در وی نیز باعتبار عنصر آیات موسی پنج
نوع حظیست نوع اول خط سر و دو عارضست که یک
حظیست و دوم خط عنفقه و سیوم خط شارب و چهارم
مژه و پنجم ابروست و وجه عضویت که مثنی و مکرر
واقع شده اند — پس لاجرم پنج و یک را بدان گروه
میباید داد که در ازاء شش حرف بی مکرر لفظ الله را در دو سکو(؟)

پس ملاحظه و مشاهده کنی که در لفظ و باکرر واقع
شده اند دو یک را که در مقابل و لفظ و لفظ دیگر
در مقابل و لفظ و باء واقع شده اند بدان گروه میباید
داد و نیز که در مقابل حضرت حرف مکرر لفظ الله واقع شده
اند زیرا که ع قال الله اند بدلیل انکه رسول الله فرمود صلی
لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة حب الفقراء والمساکین
و هم جلساء الله یوم القیمة — پس همنشین همنشین را
نیکو شناسد و تم — و صوم نیز که از ارکان پنج گانه
اسلام است یا سی روز است یا بیست و نه در ازاء حرف
و لام الف بنقطه وحدت مشاهده کرده میشود پس بیست
و نه نمیشود که دو حرف است سی باشند — و اگر بیست و نه
روز باشند لام الف بنقطه وحدت مشاهده کرده میشود
پس بیست و نه میشود و تم — و کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله که هر دو بیست باشند و چهار رشته یر(؟)
دارند که حرف نیز مشاهده کرده شود و زیت صوم نیز

چنین است که نیت میکنم که صوم بگیرم در ازا
ی نحر و لام الیف قربة الی الله تعالی اجزه
اکنون چون نحر شهادت را دانستی و حج را
دانستی و کبوترا دانستی و صوم را دانستی که در ازای
کلام قدیم ملک علیم است حج و استطاعت حاصل کردی
زیارت کعبه معظمه مشرفه آه برو و طوافهای او را
آنکه در ازاء چه واقع شده اند در یا که طوافها
اول نیت قدم بگوید که نیت میکنم که بجای آرم
هفت طوف قدوم در ازاء هفت کلام و کتاب متشا
بهات وه قدیم تو یا فضل آه یا وه آه یا ذات الله
الله اکبر طوف حج نیت میکنم که بجای آرم هفت
طوف حج در ازاء هفت کلام و کتابت محکمات وه قدیم
تو یا فـ آه یا وه آه یا ذات الله الله اکبر نیت طوف
حج عمره نیت میکنم که بجا آرم هفت طوف عمره در
ازاء هفت کلام و کتابت محکمات وجه قدیم تو یا فـ

یا ذات اه

یا ذات اه الله اکبر طوف وداع نیت میکنم که بجا
آرم هفت طوف وداع در ازاء هفت کلام و کتابت
وه قدیم تو یا وجه اه یا ذات اه یا فـ آه الله اکبر تمّ
و در مقتل گاه بعد از طوف چهار هفت بر در مقتل
گاه چهل عارف را از مشرق و مغرب عالم بیاد آرند
و در رود بجانه مقتل در آیند و در سه روز ایام
تشریق هر روز بیست و یک سنگ شکسته بر دارند
که همه شصت و سه سنگ باشد بیست و یک در ازاء
خاک و بیست و یک سنگ در ازاء آب و بیست و
یک سنگ در ازاء باد بر بیست و یک آتش اصل
طار و بطرف مار آن شه پلید عنید مرید لی دین دید
که در مقابل قلوه النجف امن و امین الافات والبلیات
است که او را قلوه سجریه میگویند و چند از زن و
از احرام بیرون آیند که طا عبارت از مظهر خبیثه
آن ملعون لعنت الله و غضب آه بر آن ابلیس

پیر تلبیس خبیث عنید مرید پلید مردود لي دين وتم
— بدانکه این چهار هفت طواف بقرینه بین العلمین
که مقام استواست چهار رهشت است زیرا که بعد از عرفات
که عبارت از عرفات وجود آدم وحواست به باب العلمین
می آیند — ودران محل چیزی میباید پوشید که بهم پیو
دوخته نشود یعنی مفرد باید پوشید — نه ترکیب زیرا
که لباس دوخته عبارت از ترکیب است واحرام که
نادوخته است — عبارت از مفردات است که بین العلمین
مقام استواست که عبارت از ظهور سبوحه مفردات
قدیم ازلی وابدی است بیت جامه احرام او نادوخته
یعنی شد اما نه لف سوخته صدق یا سیدا
اسحاق که بنا همین معنیست که گفته شده است وتم
اکنون بدان ای طالب معلوم شد که اگر حج است
— واگر زکات است — واگر صوم است — واگر کلمه شها
دت است واگر طوف خانه خداست — که بنی الاسلام

علی خمسة — مجموع را در زیر سبوحه قدیم سبد آن که
اگر از روی تفصیل بیان شدی همین مضمونست که فرمو
دند که قوله العزیز بیت کر مقطع را زین آیدم اشکار
— ای نچه بونجلیین دفتر طولار — صدق یا مولانا
رفیقی قدس سره — واگر کسی گوید در نیتها حق
حج چه حروف مقطع که سبع المثانی میکنی بچه وجه
است زیرا که در هر جا نوشته میشوند برین
نهج نوشته گردد — الر کهیعص طس حم ق ن
— واگر خواهی که سبع المثانی تعینی ممکن نیست
جواب آنست که اگر چه برین نهج نوشته میگرددا
در ح کی ا ج ه — بوجه دیگر می نویسند وچون درین
محل مناسب بود نوشتن این مسئله لازم نمود
قوله ج ه — ولقد آتیناک سبعا من المثانی —
کهیعص طس الر حم ق ن ص ا ه ج ه ودرین
محل این اصل کلام را بترتیب ننوشته اند مرحوم و

ومغفور بنور الله مرقده قدس سره حاج جاویدی افندی
فرمودند که در دیار عجم مشت کسی از عاشقان خدا
در مجلس مذاکره کردندی و در هر کس حاج حاجة
بوده همه توجه نمودند برین اصل کلام آخر الامر
حواله بحضرة افندی کردند افندی فرمودند که
چون پیش ازین جبهه ذکر مستقیم فرمودند که مراد
این جبهه اصل است هر گاه که خواهی این جبهه را تنها
صفه کنی همچون طوده ده هفت طبقه و هفت طبقه درا
ممکن نیست الا ازین صفه مشاهده توان کرد که بعضی
وطس هفت است و حم دق و اکثر وان نیز هفتند تمام
کلامه ازین بیانی معلوم شد که چه حروف مقطع
هفت هفت میشوند و چه حروف متشابهات نیز همچنین
تا در ازاها طولها تقسیم شده باشند زیرا که هفت
طفه حج ده هفت طفه عمره فرمنند و در ازاه جبه حروف
محکماتند و هفت طفه قدوم و هفت طفه وداع

سنت در

سنت در ازاه جبه حروف متشابهات و بوجهی در ازاه
حال و محل تقسیم میشوند و چون این طولها در ازاه طو
تقسیم کرده شوند که کعبه جای سر و پیشانی آدم است
بدلیل خلق الله تعالی آدم و جبهه من تربة الکعبة و
زمزم که در اصل زمزمه بوده است که عبارت از صوت
و صدا است که لازمه این وجهست که کنایت از نطق
نام حجر حقیقی است حجره که تا ازین زمزم یک شربت
کسی هر که بخورد دیگر تشنه نخواهد شد و زندگی جا
وید خواهد ماند و نام او حاجی خواهد بود هر که
یک شربت بخورد از خوی او زنده ماند تا ابد در کوی
او قدم و فایده وضو نیز که سه بار آب رسانیدن
است بوده و دست و پا از بیان خلیفة الله که در مختصر
نامه شریف خود فرموده بودند که قوله الخ نیز سنت است
در وضو آب که بوجه و با عضا معین برسانند و از
تجاوز نکنند و در غسل نیز سه بار آب بر سر و اطراف

س

بریزند واگر در آب غوطه خورند هم سه بار سر بر آب
فرو برند این معنی از هدایت بیج آه از انجا منکشف
میشود که وجود شخص مرکب از چهار عنصر مختصر مکرم
مطهر معزز تخمیر از بدین نیج ه یافته پس از ان جمله
یکی چون آبست و استعمال وضو با وست از روی
توحید چون آب برده میرسد از برا ان سه دیگر که
بحسب صحه نسبت با و در عالم غیب اند سه بار باید که در
تکرار آید و اگر آب نباشد خاک که صعید است و طیب
چون دایم در وقت وضو سه اند که در عالم غیب اند
تکرار وضو بسنت ح نبیب آه وارد آمد که در شان
اوست که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی صدق آه وصدق رسول الله در باب غسل
از مال شریف ح حمزه افندی که این مسئله شریف را
از ح جاویدی افندی روایت میکنند و میفرمایند قوله
ح آه وجنابت بیکانی همه صاه ح ه در باب غسل

روشن بیانست که فرموده اند حکمت درین است که چرا
وترا غسل لازم می آید چون او بکسب تقرب کرد که صفت
کمال دارد مرحوم مغفور ح افندی طاب ثراه فرمودند
چنانکه آه در حل خود قرار صدر باید کرد وتر نیز امر
شد که بر حال خود قرار کیرد بدلیل قال ح پس صفت
کمال او در آنست که بر حل خود قرار دارد که ظهور حل
تام در آنست پس او ابیکانکی دست میدهد از ان
رو غسل میکنند تا رجوع کند باز بحل خود وهم در ح
ح آه حضره یی بیفرمایند قوله ح آه هر کنز همه بی مظهر شو
و بنجی اگرچه هر دو یکی اند که نور علی نور در حق
ستر عورت واجبی و عورت خلاف وه و دست در جل
بو باقی بپوشند و ایشان نیز بپوشند که عهد حق و بر
ایشان نند نزع عنهما لباسهما الآیه صاه این آیت
کریمه را که از ح دو و در جنت طالبکی ان و در کشید
در بخت حسنه اجداد اوردند تا معلوم بوده که در ان

عالم بقا فشر اجساد خواهد بود که جسد آدم و حوا در جنت
عریان شده بود — و باز پوشیدند که همانا معنی ستر
عورت است در حق کسی چون جسد بر آدم و حوا تابت شد
باین آیت بطریق اولی که فرزندان او نیز بجسد اجساد
محشور خواهند شد والله اعلم — و در ع نامه حق جلّ و علا میفرمایند
بیت گفته است اندر نماز ت کردگار نادره و دست و پای
در نماز سه نباید پوشید — زیرا که حق در ازاء بعضی
از الهیت ازین مواضع مستخرج است والله اعلم — و در وقت
بر آمدن و فرو رفتن آفتاب نماز گذاردن جایز نیست
زیرا آنکه آفتاب در مقابله نطق است و خاک در مقا
بله ده یعنی تا نطق خود را در مقابله او مشاهده
نکنی نماز جایز نیست زیرا که آفتاب بعد از آنکه بر آید
و تمام روشن شود مقابل خاک میشود همچنانکه نطق
منسبط بود والله اعلم — و آنکه فرمودند که آفتاب از قرن شیطان
بر آید و فرو میرود کقوله تعالی — و از روی زمین حقیقت

در ازاء

در ازاء نطق خود که شمس معنویت مشاهده بکند
و در اک ان ترکیب همه است از وجود خود منحرف شده
باشد از قرن شیطان که میفرمایند — که صفت حیوانیت
آفتاب از انجا بر آمده با آدم بیت نطق بر شکل خود
آمد عشق باز میکند سجده به پیشش در نماز — بعد
از ین از قرات التحیات و قرات دعاء قنوت و
بعضی از اوراد خلفاء کرام رحمهم نوشته شود استغفر
الله العظیم — اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
یرجع السلام الی آخره — بعده آیت الکرسی تا آخر
بعد از تسبیح دوازده امام رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین — و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب — و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا فلولا
فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین
بیت استعاذه بر ابلهم دیو زمان رجیم — سوی اسم

بردم از دیو رجیم

بفضل الرحمن الرحیم — بعده دعا خوانده وتم — بدان
ای طالب اسراری که مسائل چند که درباب شریعت اجماع
میکنند ونوشتن اولی نخود زیرا که بعضی ملحدان از غایت
استیلا بهوای نفسانی میگویند — که چون ما بحقیقت
رسیدیم ومعبود العین وجود را التسلیم بست و
بجای آوردیم وعین بست وعهد که کردیده ایم
وشناخته ایم که حق است که در جمیع اشیا متجلیست بعد
ازین دیگر تابع شدن شریعت جائز نیست وسبب این او
آنکه جنبیه چندین عاشقان خدارا از راه منحرف میکر
دانند وباسطه چندین غیبت وبهتان شوند — واین جود
عین شرکست وکفر محض است زیرا حقیقت از شر
یعت معلوم میشود — واگر شریعت ابر دارند حقیقت
کدام دربنا آرند — وبکدام عمل واعتقاد مؤمن شوند
ومیباید که چون شریعت ابر دارند ویرا دیگر طلبند
وهرچه خواهند بکنند — زیرا اعتقاد اهل فنا چنانست که

کسی بامر

[illegible]
بفضل الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] الفضل [illegible]
[illegible] فانك خیر [illegible]
وخیر الفاتحین واغفر لنا فانك خیر [illegible]
الغافرین وارحمنا فانك خیر الراحمین
وارزقنا فانك خیر الرازقین [illegible]
واهدنا ونجنا من [illegible] الدنیا
لیس ورد حفظنا من البلاء الدنیا
وقضاء الدنیا وانصرنا علی
الکافرین

که کسی بامر ونهی شریعت تابع نشود تقوی وطهارت
را شعار خود نسازد اگر جمیع علوم تأویل وتنزیل را
ضبط کند وبخواند اورا اورا فایده نیست بیت مصطفا
دن صوردیلر بر کون ملکی کیمدر آلک دیدیلر ای نامور
متقیدر شول کیم تقی در هم تقی آلم اونلاری در سنم ای
متقی متقی اولک دیمشدر زنهار اکرم اتقی در وبیری
پروردکار متقی تقوی چون اولدی لفظ عام متقی
اولمق کرک اعضا تمام یعنی آلک آیاغنک کوزنک ای یار
متقی اولمق کرک هر نه وار دیدی کیم تقوی در روحی
پاک ایدر متقی سوزی درست ادراک ایدر پس ازین
ابیات شریف مولانا رفیعی قدس سره معلوم که تا کسی بتقوی
وطهارت موصوف نشود ازین علم نچا که تقلیدی
بحقیقیات ونه هیزکاران لست نصیب بودن ممکن نیست زیرا
که این طایفه بطریق دکتوت مشهور نیستند وکسوة
وکلاه ایشان نیست وطریقت ایشان طریق محمد است تم

که عبارت از شریعت است و فرموده اند که هیچ مجاهده
نفس هوا ایرا دشوارتر از مداومت بر قواعد شریعت نیست
که ظاهرش واسطهٔ نظام عالم و باطنش مرآت نمای جمال
خالق موجودات است زیرا وجه خدا که بی وجه نمونهٔ الهی
ست در آینهٔ شریعت او مینماید و این طایفهٔ اهل فقر
در ماوراء النهر و در دیار عجم مشهور بجلال خواران و راست
گویانند که صفت انبیاست و ایشان کسانی اند که رخ حق
جهه در روی ایشان مینماید که سیماهم فی وجوههم من
اثر السجود و ایشان پادشاه عاشقان رسول خدا صلعم
در انتظار این عاشقان میفرمایند که واشوقاه الی لقاء
اخوانی یکونون من بعدی هم بمنزلة عبد الله و یقوّون
ورقة معلقة و سوداء علی بیاض لم یرونی ولم یسمعون
منّی اولئک اخوانی حقا قالوا السنا اخوانک یا رسول الله
انتم اصحابی و هم اخوانی صدق رسول الله که امت
این پادشاه اند که امتی امتی میفرمایند و احشرنا فی زمرة

المساکین

المساکین و جمع را یک نام او جمع المساکین است که
حق جل جلاله میفرمایند که مسکین مبالغه است از سکون که بغیر
از خدا بکسی ساکن نشده باشند چنانچه و نفخه الهی
دیده و زنجم آمده و ساکن شده است چون این جمع بحقیقت
روح را دریافتند پس مسکینان اند که بغیر از خدا که نفحهٔ
الهیت کسی ندارند که نفخهٔ الهی همین جمع است
که بایشان نفخ شده است و روح اضافی ایشانند و حق
را چه وعدهٔ صدق همین بود که روزی بیاید و در
حقیقت روح و آینه بودن روز جمع خبر داده که فرمود
ان علینا بیانه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجا
هدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم که وصف
حال ایشانند و روز حشر بودن جمع آنست که جمیع اشیاء
در انتظار آن روحه که درین روز ظهور دارد شاهده

کنی و نشر آنست که بحر در تجمیع استعدادات آمده کنی و
مبدأ و معاد نیز عبارت از نیست و سوحه است و این مرتبه
ونتیجه بالقوه بعد از جوانی پیدا شد عالم بالفعل روی نماید
چنانکه ح جاویدی افندی قدس سره وطاب ثراه در
در شرح این مسئله شریف بیان بس لطیف و شریف
میفرمایند که برای طالب سالک که بعمل صالح مشغول
باشد وطالب نتیجه بالقوه و عالم بالفعل است کافی و
شافیست آنچنانکه ح آی دردم آی ج آه دران که میفر
مایند قوله ح آه که در مقام نبوت جو است بودن حضرة آدم
یعنی هنوز بمقام نبوت که ابتدا کردنست نرسیده بود
در ابتدا و تاویل جواب نکرده بود تصرف ننمود حدیث
لا نبی بعدی خبر میدهد که بعد از ح رسالت هیچ پیغمبر
دیگر که عبارت از بحر آمده باشد نیست پس چون مقام
نبوت آخر شد دستور تصرف آ یعنی اگرچه سوحه
آمده تمامه در مظهر محمد وعیسی ویوسف وغیره تجلی

نکرده

نکرده بود اما یوسف ع م چون بحکم وعلمتک من تاو
یل الاحادیث که من بتبعیض است تعبیر بعضی از احادیث
کرده بود و بوجهی ابتدا از عالم نحو وتصرف زینجا در
نزد خود جایز شد و ح رسول م متکلم به بحر آمده بود
وبنوعی بطور ده نفس بجای طی تطوق مقابل گشت
وبه خلق سایر حیوانات مساوی شد تصرف او از همه ز
یاده شد وسایر نیز علی قدر مراتبهم این تصرف صو
ریرا بوجهی نمودند تا دلیل واضح بر هان شود بر تصرف
معنوی که این تصرف معنوی و حقیقی در غایت که در جمیع
موجودات واشیا یک ذره نمانده است که در تحت تصرف
صاحب اسماء کل نیامده بخلاف تصرف صوری
چنانکه در متن کتاب میفرمایند که ح رسول م بنوعی
بطور ده نفس وخلق سایر حیوانات عما وسیع وهمه اشیا
را در اینجا ذکر نکرد زیرا خلق حیوانات هفت سوراخ است که
عبارت از بحر باشد وسایر اشیا از زوج دانه وبرگ

محتاج طرق اند که با علم یکی شوند که از یکی کون مخلوق‌اند پس
هر جا که استوا دریا شود از سوی است و احاطت سوی یکی
مفرده چنانکه ح خلیفة الله بر حق در نظم در زر بار
خود میفرمایند بیت کل اشیا را جدا و ند احد در شمار
آورد از روی عدد ذات او دید سوی چون شد محیط
گشت اشیا عرش از روی وسیط پس تصرف معنوی
در تمامی کائنات و موجودات واقع شد و گفته بودیم
که تصرف صوری انبیا دلالت بر این تصرف معنوی میکنند
زیرا که انبیاء الله که واضع شرایع‌اند حقه سوی که در
اقوال و افعال خود بکرده‌اند و جمیع ارکان دین و قواعد
اسلام مطابق و موافق حقه سوی یکی بود و دلالت
به سوی یکی مفرده میکردند که ذات یا صفت نمود از معنی
بیل تصرف صوری‌ای و انبیا نمود از تصرف معنوی باشد
و دیگر آنکه دخول جنت و معرفت و معلوم شدن جنت
تحقیق که جیبت در جنت رفتن است نه بیانی چون

بجزی چند

بجزی چند چنانکه علم و عمل هر دو موافق باشند و تم
یعنی بقول بعضی ملحدان بگوئی که چون ما بتحقیق رسیدیم
و واقف حقیقت اشیا و موجودات شدیم پس هر چه
در اشیا مانند بهشت و حور و غلمان است تصرف اما چه
سود که این تصرف صوری بحد کمال نبود در این عالم ظاهر
بعالم بقا که در این عالم ظاهر هست اما از روی علم
و ادراک هر گاه که جمیع اشیا را و کائنات را مخلوق از
دو یک کاف و نون یا فتح و سوی یکی مجرد را از روی
احدیت در همه موجودات مشاهده کردی بحکم
یوم تبدل الارض غیر الارض همه اشیا بحقیقت خود
که کلام حی است مبدل شده باشد که جنت عبارت از آن
کلام حقیقت بقول امیر المؤمنین خلیفة الله فی الارض
جنتی که ز وی او کلام است او خالق نور و هم ظلما
ست پس از روی علم همه اشیا بهشت بوده باشد در
نظر مرد موحد جدا بین و هیچ کس مانع و دافع علم و

ادراک او نمی تواند شد که این تصرف بالعلم و ادراک
بالقوه بعد از توالی ابدان متبدل بتصرف بالفعل میشود
و در این عالم بقا هیچ مانع نخواهد بود و عمل را نیز در این
عالم موافق علم و ادراک میباید کرد یعنی چنین
عمل نکنی که بتصرف صوری این عالم مشغول شوی که میدا
نی که مانع هست پس هرگاه که مانع با عمل موافق علم
تو نمیشود و دیگر هر عمل صالح که میکنی هم نتیجه آن
عمل صالح بهشت و حور و غلمان قصور وقم و در معادیه
سید شریف رحمة الله علیه می آید که چهار ملک قبل
از نفخ روح سعادت و شقاوت نفس مینویسند بعد
از آن روح دمیده شود و روح که در بدن تو در آید
اگر آن قالب مرقوم سعادت باشد روح هم سعید
خواهد بود و اگر بر شقا مرقوم شده باشد روح نیز
شقی شود سؤال وارد شاید که روح تابع جسد و
معلوم بدن تو شده باشد و مشکل این قضیه با یارا

چند این بود

چند این بود اما از بیان حضرت افندی ما سلام الله علیه مبین
گشت و روشن فرمود که تا از عالم جمادی آن حقیقت
با آن بدن است در هر مرتبه که قطع میکند نوعی در تر
قیت تا آن غایت که در بطن امّ در آید و به پرورش
بروجات و درجات افلاک در ماه چهارم آن حقیقت که
عبارت از نفس و آن چهار ملک که نویسنده سعادت و
شقاوت و رزق و اجل اوست عبارتست از چهار
عناصر که از اجتماع ایشان این همه صفتها ظاهر
گردد نه آنکه آن جسد و آن بدن و زمانی بوده با
که خالی با از آن حقیقت و بعد از آن آن روح د
میده شود و این سعادت و شقاوت صفت جلال
و جمال حقست که دایم با هم در ستیزند آن روح زکی
رو هواها بصفت شقاوت متصف شده گمراه و
جاهل میمانند و آن زمان که در صحرای وجود آید پس
در این عالم ظاهر نیز همان پرورش که در بطن امّ یافته

بود میباید چنانکه تا آن غایتی که به نشئ مجالس مقال
زن شود و در بدن و نفخ روح خدای با آن زمان بصفت
رحمت خدا متصف شده — عارف حقیقت خود و شناسای
خلق آسمانها و بروجات و درجات افلاک شود که قصر تجلی
او بوده در مسند جلالت سلطنت خود را در میباید
وقتم کعقوله جلاله — که در صفات رحمت خود جلوه داد خود
را ، بعد از خرابی این جای ناظر خدا شد ، و از سر
تکبر بپوشید کسوت قهر — مقبول دیو گشت و مردود
کبریا شد — در عالم طبیعت جاهلیت و کسبیت حاصل
چو کرد ناگاه در عالم بقا شد — با او بماند و بیجم باقی
در عالم معانی — آن نقش و آن صفاتی کو با وی آشنا
شد — آن روح لامکانی کاندر مکان نگنجد — گمراه
ماند و جاهل کبریایی و هوا شد — بر مسند جلالت
سلطانی بی نیاز نشست — روح بزرگواری کنز خودی بدحید
شد صاحب حجت — نقل از کتاب انجیل عیسی که بحیات

نظر کنندان

نظر کنندان چشم را بکش و ببیند که بیک چشم در زنده
گانی به بد و چشم در دوزخ — تا آخر این بحث شریف
دیگر چشم و ید که پیغمبر مانند اثبات عالم معاد که حشر
جسمانی خواهد بود میکنند — که در بالا فرموده
که دوزخیان را عذاب کنیم در میان گوشتها پس گوشت
تعلق بجسم دارد و چشم و ید نیز همچنانکه حکما بر
خلاف انبیا اند — که حکیمان آن اند انکار حشر اجساد
میکنند — این مسئله توریت و انجیل نیز بر عکس
و خلاف آن تعیین عالم معاد و حشر اجساد پیغمبران
شنید وقتم — ای طالب بدانکه اگر خواهی که تحقیق کنی
عالم آخرت را و بدانی که حشر اجساد چیست و چگونه
است — رجوع بکتاب نامه ح سید اسحق سلام
الله علیه بکن که در آخر باب سیوم بتفصیل اثبات
که بران منزلت نیست و اگر خواهی که اعتقاد چند
که در میان طائفه ملحدان است بدانی و نفع و ضرر را

هر یک به جایی بتدریج نازل شده و استوا یافته ح امیر عبارات
الدین که بحشر زاده ح خلیفة الله است شرح بسط
مستوفا فرموده اند و معادیه ح سید شریف قدس
سره و کرم الله وجهه که در این نسخه شریف این
اعتقاد که تعلق باهل فضل دارد بتفصیل مشروح
کرده شده است و در انجا نظر کرده شود که این
نسخه شریف ای طالب بمثال صیقل اند نسبت
باکسی که آینه ضمیرش از غبار جهل تیره شده است وهم
و این اسرار و حقایق که مذکور شد که امانت
حق عبارت از انست اول بهر آدم نازل شد و از آدم بجا
منتقل شد که تا امام محمد مهدی که هر یک صاحب
امانت شده اند و این امانت است ای طالب که عبا
رت است از مفردات کلام حق که زمین و آسمان
نتوانستند کشید و این مفردات است که مهدی عا
لمیان است بدلیل الم ذلک الکتاب لا ریب فیه

هدی للمتقین

هدی للمتقین پس الم هادی متقیانست که بغیر ازین
مهدی نیست که هدایت تواند کرد پس این مهدی که
مفردات است در مظهر محمد مهدی غیب شد و در غار
وجود ماند بعد ازین از غیب خواهد آمدن چنانکه
آمد و بیان کردیم معلوم شد که تا کسی بمفردات نرسد
هدایت نخواهد یافت و از غیب آمدن مهدی انست
که مظهر مبارک ان ح ح ه از اولاد امام موسی کاظم
م جدا شد زیرا که اگر متعاقب بعد ازین امام
آمدی گفته شدی که تقلید پدرش میکند اما ح
صاحب ح ه در خواندن سوره مقلد هیچ کس نشد تا دا
نند که با کشف حق میسر غیب نسب نامه ح صاحب
ح ه نسب ح صاحب الذی ورد فی شانه تعیین
اسمه و زمانه بل ح رسول الله و هو المسیح
بن فلان ه بن سید بهاء الدین حسن بن سید محمد
بن سید عماد الدین بن تاج الدین بن سید علی بن

سید هاشم بن سید سدر شاه بن سید محمد الیمانی
بن سید حسن بن سید جعفر بن امام موسی کاظم
ع بن امام جعفر بن امام محمد باقر ع بن امام زین
العابدین بن امام حسین ع بن امام علی ابن ابی
طالب صلوات الله وسلام الله و رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین — انبیا که صاحب امانتند اینند
آدم ع — شیث ع — محلث ع — محوف ع — عثمینا ع
ادریس ع — ناحور ع — نوح ع — سام ع — یافث ع
بره ع — جفینه ع — ابراهیم ع — اسمعیل ع — اسحاق ع
یعقوب ع — یوسف ع — شربا ع — شعیب ع — موسی ع
یوشع ع — کالب ع — وقیل ع — الیاس ع — والیسع ع
اشموئیل ع — داود ع — سلیمان ع — اصف ع — زکریا ع
عیسی ع — شمعون ع — یحیی ع — سلیمه ع — بیرده ع
محمد ع — امام علی ع — امام حسن ع — امام حسین ع امام زین
العابدین ع — امام محمد باقر ع — امام علی موسی رضا ع —

امام محمد

امام علی کاظم ع

امام محمد تقی ع — امام علی نقی ع امام حسن العسکری
ع امام محمد مهدی ع — صلوات الله وسلام الله و
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین — و بعضی از خلفا ح
که یاد دارم اینند امیر سید علی ع — خلیل کیا ابن
نقیب ع — مولانا مجد الدین ع — مولانا محمود ع — مولانا
کمال الدین هاشمی ع — خواجه حافظ ع — شیخ علی نفوا
شی ع — مولانا بایزید ع — توکل ابن دا ع مولانا ابو
الحسن ع — امیر سید احمد ع — امیر سید شیخی ع مو
لانا حسن ابن حیدر ع ح حسین غازی ع ح سلیمان
صلوات الله وسلام الله و رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین ب و مجموعش چهار صد سید بودند که
شب و روز با ح سخن گفتندی والسلام علی من اتبع
الهدی

تمت هذا الکتاب علی ید
الحقیر الفقیر تراب
اقدام بنده کان
ف الله علی
مزوم

حامدتن ۴ ناره حلمز ولنبه دود اولور
ادمى قرضى لى ولاد دروانش
ادمى مددى لى ولاد دروانش

١٢٦٧

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

در حدیث قدسی حضرت عزت می فرماید که لولاک لما خلقت
الافلاک و چون حضرت رسالت می فرماید که من که محمدم از طرف دست
راست الله بر چشم در زر و زقیامت چنانک خلق اولین
و آخرین بر من حسد برند الکنون بدان ای طالب که الله اسم
ذاتست و اسم علی منسمات و مسماء او را اول اسم اعره است
که احوالیر بود دو السمات و از طرف دست راست الله مرحامه
است اکنون بدان ای طالب که صورت ظاهر و باطن
حضرت رسالت تحقیق است که آن نیز که از طرف دست
راست الله برخاسته است که اگر ما نبودی افلاک و اکوان و ما
یکون نبودی که او قدیم ازلی و ابدیست و قایم بذات
حقیقت آن ما نند است و بشکل الکعو بدان ای طالب که حضرت
رسالت می فرماید که حضرت عزت جل و علی از جهل اسم بزرگوار

هست

هست که بدان اسم بدو توان رسید بدان ای طالب
که سی کلمه ازلی و ابدی را که قرآن بدان سی کلمه بحضرت
رسالت نازل شده است و کلام جمیع انبیا و صوت و صدای
جمیع ایشان از این سی کلمه خارج نیست هر کاه که این سی کلمه
ازلی و ابدی را با علام مرکب گردانند هفتاد و دو کلمه شود از آن سی حاصل
از این هفتاد و دو کلمه صد و ... از آنجا بیرون آری چهل اسم
باری عز اسمه با نزبحلال و تردد وقم بدان ای طالب که
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه می فرماید که هر حقایق و نشر بر
که در جمیع موجود ذاتست در کلام الله است بحکم این آیت که ولا
رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و بحکم این آیت که ما فرطنا
فی الکتاب من شیء و کل شیء احصیناه فی کتاب هر سری
که در جمیع کلام الله است در سوره الحمد است و هر سری که در الحمد است
در بسم الله است و هر سری که در بسم الله است در بای بسم الله است
و هر سری که در بای بسم الله است در نقطه بای بسم الله است الکنون
اگر سائل سؤالی کند که از یک نقطه مراد ما حاصل نمی شود چگونه

همه موجودات و اشیا و سر ازل و ابد و سر ذات حضرت عزت
در وی مندرج باشد و چون تو از وی بود و جواب از وی شنیده
علم الکتاب اخرست که اصل کلام الهی و اصل کل جمیع اشیا
و انبیا و جمیع موجودات و صوت و صدای جمیع اشیا ظاهر
و باطن بالفعل و بالقوه در این [illegible] خارج نیست نه در
حیات و نه در ممات و نه در رجوع و نه در بیداری و این سی
کلمه در ذات خود یکی است با شکل و بی مثال و بی زیاده و بی
نقصان و در وحدت یکسر بود و بر یک دیگر تخلف ندارد و این
یک کلمه بحقیقت یک نقطه است بجهت آنکه چون خطاط میخواهد که یک
کلمه را که الف است بنویسد اول قلم را بر کاغذ نهاد یک نقطه حاصل شود
باز قلم را از آنجا بر گرفت باز نهاد نقطه دیگر حاصل آمد تا باز قلم را
بر نگیرد و بر جای دیگر نگذارد نقطه دیگر حاصل نمی‌آید پس نقطه
اول اصل باشد بجهت آنکه مراد از آن نقطه نقطه اول است و ما بقی نقطه‌ها
تکرار و تکرار این را انجا نیکو فهم نتوان کرد رجوع به نقطه نطفه
که جمیع

که جمیع سر ازل و ابد و ما کان و ما یکون در یک نقطه نطفه که
از ظهر آدم جدا گشته مندرج است بالفعل یا بالقوه
جدا از وی کتابت و جدا از وی تلفظ و جمیع ادراک حقایق
اشیا در آن یک نقطهٔ نطفه متواتر گردد آن کون و مکان ای
طالب که اصل کلام الهی که حضرت رب العزه است سی و دو کلمه است
از این سی و دو کلمه چهار ده مغز دائره است در وقت قرائت این ‹و از این جهت کلمه که مغز دائره›
حروف سی و دو کلمه دیگر حاصل نشود چنانکه هفده کلمه باشد
که این هفده صلوات خمس در مقابل این هفده کلمه باشد که هفده ‹که فه [illegible] است›
کلمه ازلی و ابدی است و قایم بذات حق است و این چهار
ده کلمه پنج نقطه دارد که آن پنج نقطه در مقابل پنج وقت
نماز است و آن سی و دو کلمه در مقابل آن رکعات حق است چنانکه
حق صبح دو رکعت است و قد و دو کلمه هفت و شام سه رکعت
دال سه کلمه است و پیشین و عصر و خفتن چهار رکعت می باشد ‹نیز›
نقطه چهار کلمه و چهار کلمه بسیار است بجهت آن عدد چهار
زیاد است و این طریق حق در مقابل آن سی و دو کلمه است
که در هر وقت قرائت آن چهار ده کلمه مغز حاصل میشود

صبح هفده رکعت و هفده سجده فرموده یک نفر و در
مقابل آن هفده کلمه که ذکر رفت و یک هفده دیگر آن یازده کلمه
که متشابهات است که بنقطه میگردد و آن یازده کلمه شانزده
نقطه شد و آن سه کلمه که در قرآن بلفظ حروف مقطعه
حاصل میشود یک نقطه دارد چنانکه آن شانزده و این یک
نقطه هفده نقطه باشد در مقابل این هفده سجده دیگر
چنانکه هفده صبح باشد و هفده سجده که هفده کلمه و هفده
نقطه قدیم ازلی و ابدی قایم بذات حقند و همه در ذات
حق یکی اند و یک نقطه و یک کلمه و آن یک نقطه مستوجب بزرگی است
اکنون بدان ای طالب الهی که حضرت رسالت صلعم فرموده اند
که در سفر یازده رکعت صبح باد و یازده سجده بامر الهی
بگذارند اکنون اگر سائلی سوال کند که یازده صبح
و دو یازده سجده در ازای چه فرموده جواب آن
ومن عنده علم الکتاب آنست که اصل کلام الهی این
سه کلمه هفده است که قرآن بر این سه کلمه حضرت آدم
یازده هفده است و این سه کلمه در وقت آمده است مفرد و مرکب
آمده

دارد

آمده است و محکم و متشابه آمده است محکم این است که منه آیات
محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات اکنون از این
سه کلمه چهارده کلمه مفرد است و در وقت مرکب آمدن این
چهارده کلمه مفرد سه کلمه دیگر حاصل می شود چنانکه هفده ت
باشد بجز یازده کلمه این یازده کلمه که متشابه اصل است که بنقطه
میگردد و این یازده کلمه شانزده نقطه دارد در مقابل
شانزده حرف و جد آدم علیه السلام از آن شانزده نقطه پنج نقطه را
بحکم یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده علم الکتاب چنانکه
از دیده حوا محو است محو کنی یا برگیری یازده نقطه باز
در مقابل یازده کلمه چنانکه یازده کلمه باشد و یازده نقطه
دو یازده سجده فرموده است در مقابل هر کلمه نقطه
که از و چنانچه محو در ... و این پنج نقطه را از یازده کلمه
متشابه اصل است اگر برگیری یا محو کردی در مقابل آن
پنج نقطه که از وجه حوا محو است این پنج نقطه چون با آن
پنج نقطه اصل جمع شود ده نقطه باشد چه نقطه ها عنصر
ابن

آیا ما موسی عم این باشد و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء الآیة واین پنج نقطه اصل هجو پنجاه است که این پنجاه روز
و نقطه یکی از هد ویکی گشت نه از روی صفات قطعاً و اصلاً
و اگر درین خلاف نیست و حضرت عزت در کلام مجید حود
میفرماید که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة
حرم ذلک الدین القیم اکنون ای طالب بدان که [illegible] کلمه
ازلی و ابدی که علم آدم الاسماء کلها بر زبان آدم عم جاری
جاری بود دانستن [illegible] کلمه چار کلمه بر حضرت رسالت عم
بود که بر زبان مبارک او نازل شد و آن چهار کلمه
است سبحان الله و [illegible] واین چهار کلمه دوازده
نقطه دارد در مقابل دوازده ماه چنانکه این چهار
کلمه دوازده نقطه شانزده خط الهی باشد در مقابل
شانزده خط وجه آدم عم اکنون ای طالب از
شناخت کلمه بیا بشناخت صورت محمد عم و مشاهدات

او که

او که بحضرت مجول بوده است حضرت رسالت عم می فرماید
که رأیت ربی فی لیلة المعراج فی صورة امرد قطط
رأیت ربی فی صورة امرد وجمیع حور و غلمان و اهل بهشت
بصورت امرد اند و صورت امرد صورت آدم است و صورت
آدم صورت محمد است عم و صورت محمد صورت حق است و
محمد صورت خدا است بجهت آنکه حضرت رسالت عم فرمود که
من رآنی فی المنام فقد رأی الحق الآیة و من یطع الرسول
فقد اطاع الله پس صورت محمد صورت خدا باشد اکنون
حضرت رسالت مبعوث است به [illegible] کلمه ازلی و ابدی
و حضرت عزت از روی خلقت چهار خط را بر وجه آدم
و امرد قطط و حور و غلمان و اهل بهشت حرام کرده است
چنانکه موی بر روی عارض و موی سر یک خط الهی باشد
بجهت آنکه هیچ انفصال ندارد و موی شارب
یک خط و موی دو بینی دو خط چهار خط الهی بغیر ازین چهار
خط در خلقت از وجه امرد قطط و حور و غلمان

واهل بهشت حرام کرده در مقابل آن چهار کلمه قدیم است که از آنها را
بر زبان مبارک رسول گذشت واین چهار خط که بر وجه حور و
غلمان حرام کرده دوازده نقطه دارد در مقابل آن دوازده
خط اکنون اگر سائلی سؤال کند چگونه این چهار خط دوازده
نقطه دارد جواب از ومن عنده علم الکتاب آنست که این موی
دو عارض دو نقطه است وموی شارب دو نقطه است وموی
دو بینی دو نقطه است چنانکه شش خط الهی باشد وشش
نوع دوازده خط الهی باشد در ازای دوازده نقطه قدیم
ازلی وابدی ویک موی لب زیر به خط استوا رسیده است چون
جمع کنی دو خط ظاهر شود ودو نوع که خط برانگیخت در
مقابل آن چهار کلمه ازلی وابدی واین چهار خط موی لب زیر
بالای دوازده عارض وشارب وبینی چنانکه شانزده باشد دو خط با
در مقابل آن چهار کلمه دوازده نقطه اصل اکنون از
بطون دیگر حضرت رسالت صلعم می فرماید که هر چه بینی از من
روایت کنند موازنه با کلام الهی کنند اگر موافق کلام باشد
قبول کنند اگر نباشد رد کنند که قسم رسول دیگر نکنند

جمیع

٦ ۱۲۱

جمیع انبیا روز دوازده ساعت است وشب دوازده ساعت است
اکنون روز مرکب است از یک ساعت ودو ساعت وسه
ساعت تا دوازده ساعت وشب نیز مرکب است از یک ساعت
ودو ساعت وسه ساعت علی هذا تا دوازده ساعت وهفته
مرکب است از یک روز چنانکه حضرت رسالت صلعم می فرماید
واین حدیث در مصابیح آورده است لا تقوم الساعة حتی
یتقارب الزمان یکون السنة کالشهر والشهر کالجمعة
والجمعة کالیوم والیوم کالساعة والساعة کضرمة النار
اکنون اگر سائلی سؤال کند در کلام الهی چگونه توان
یافت این مثال دوازده ساعت روز ودوازده ساعت
شب وبیان این از ومن عنده علم الکتاب چگونه است ودر کجاست
معلوم را این مثال جواب از ومن عنده علم الکتاب آنست که این
چهار کلمه که ظاهرا بر زبان مبارک رسول گذشت دوازده
نقطه دارد چنانکه بیشتر ذکر رفته است وآن چهار کلمه را
باعلام چون مرکبا او بنجوانی این چهار کلمه دوازده کلمه می شود چنانکه
دوازده ازاء دوازده کلمه باشد در مقابل آن دوازده
نقط

و ماه مرکب است از یک هفته
وسال مرکب است از یک ماه

ساعت روز و دوازده ساعت شب چنانکه حضرت عزت در
کلام مجید می فرماید که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و جای
دیگر می فرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین جای دیگر فرموده
است که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و گفته ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین اکنون برین دلیل ساعت شب و ساعت روز
ما کان و ما یکون باید که در کلام الله باشد این جهت که ذکر رفت
نمود از وجه آدم است و مظهر ظاهر و باطن او که هر دو مندرج
است لوح محفوظ الهی اوست و کتاب مبین و امام مبین اوست
بحکم این آیت که و علم آدم الاسماء کلها و سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم مراد ازین آدم است و وجه آدم است عم اکنون
اگر سائلی سؤال کند که ظاهر این دوازده ساعت شب و
دوازده ساعت روز چگونه توان یافت جواب از ومن
عنده علم الکتاب است که چهل موی خط عارضی و سر
چون منشق شود از هر طرف یک خط ظاهر شود چنانکه
دو خط بشد و دو خط دیگر دو شارب و دو خط دیگر موی
دو بینی و چار مژه چهار خط الهی باشد و دو خط دیگر دو

در مظهر آ

ابرو

ابرو دوازده دوازده خط الهی باشد در مقابل دوازده
ساعت شب و دوازده نوع که خط استوا است در مقابل دوازده
ساعت روز اکنون اگر سائلی سؤال کنند که روز جمعه
روز خلقت آدم است و سید الایام است پانزده بار فرمود
باد و پانزده سجده در کتاب که حضرت عزت می فرماید ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین و ما فرطنا فی الکتاب من شیء در
کجاست و این مثال را چگونه توان یافت و این چون توان بود
جواب از ومن عنده علم الکتاب است که چون اصل کلام خدا
و اصل جمیع موجودات و صوت و صداهای جمیع اشیا ظاهر و
باطن در حیات و ممات در خواب و در بیداری بالفعل و بالقوه
ازین کلمه خارج نیست و این کلمه قدیم ازلی و ابدی است
و قایم بذات حق است چنانکه مدار و نظام جهان از حضرت
عزت بر قاعده کلمه ازلی و ابدی نهاد و تمامی تمام شریعت
حضرت رسالت بامر الله و در عالم نامتناهی بر قاعده علم
این کلمه ازلی و ابدی نهاد و جهت آنکه ایشان قدیم ازلی
و ابدی اند و جمیع سر ازلی و ابدی ما کان و ما یکون در این کلمه

را ترتیب

مندرج است و این جمع در ذات خود همه یکی است چنانکه امیر المؤمنین کرم الله
وجهه میفرماید که ان لکل کتاب صفوة و صفوة هذه الکتاب
حروف التهجی و جای دیگر میفرماید که من علمنی حرفا فقد صیرنی
عبدا پس باید که درین کتاب صفوة و برگزیده این [illegible]
حروف تهجی باشد بجهت آنکه اصل کلام است اکنون صلوة
جمعه پانزده رکعت فرمود و عدد جمعه هفده رکعت در ازای
هفده کلمه ازلی و ابدی اکنون اگر سائل سؤال کند که یک سجده این
اول معلوم که در ازای پانزده کلمه ازلی و ابدی است و این
پانزده سجده دیگر بجهت چه فرمود جواب آنست که از یک
وجه که چون روز خلقت آدم است حضرت عزت بجماعت نجم
شبیعان که سجده آدم نکرد سجده ابلیس ابا داد و فرمود دادن و از
بطن دیگران پانزده کلمه که منشأ اصل است که نقطه میگردد
و این چهار کلمه که ظاهرا بر زبان حضرت رسالت گذشت چنانکه
پانزده کلمه باشد در مقابل پانزده صلوة جمعه و این چهار کلمه که ظاهرا
بر زبان رسول علیه السلام گذشت دوازده نقطه دارد و سه کلمه
دیگر که هر وقت قرائت حروف منقوط حاصل شد چنانکه

دوازده

٨

١٢٤

دوازده نقطه و سه کلمه پانزده باشد در مقابل پانزده سجده
دیگر و چون این جمعه در ازای جمعه حقیقی است و این پانزده کلمه و این
چهار کلمه که با آدم علیه السلام فرمود و این سجده از عدد ذات حاصل می‌شود دوازده
نقطه که این چهار کلمه چون از عدد دو مرکب و حروف و نقطه با هم جمع دارد
شوند جمعه حقیقی باشد بجهت آن امر که دیگر روز جمعه از همه جا
جمع شوند ظاهر و باطن با هم موافق باشند که روز خلقت آدم است
و آدم مظهر سر ازل و ابد است و عرش الله است و لوح محفوظ است
و وجه الله است بحکم خلق الله تعالی آدم علی صورته اکنون
اگر سائل سؤال کند که این پنج وقت نماز حضرت رسالت علیه السلام بامر
الهی که فرمود دیگر از برای ظاهر این پنج وقت نماز هم از
چنانکه نماز صبح دو رکعت است و نماز شام چهار رکعت است باقی
که بترتیب دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت بودی چنانکه بر
خلاف آنست و سه وقت را چهار چهار و دو چهار را در یک عدد دیگر دیگر
یکی چهار جدا فرمود و دو رکعت در اول روز فرمود و سه که بیان این سؤال نکرد
در آخر روز فرمود درینجا چه حکمت است این مثال را در کلام الهی
که میفرماید ما فرطنا فی الکتاب من شیء چگونه است بیان آن مثال درینجاست

از ومن عنده العلم الکتاب جست اکنون بدان ای طالب الله که حضرت
رسالت علیه السلام این حق را بامر الله که نهاد بر قاعده و ترتیب سه کلمه معنوی
ازلی ابدی نهاد و این سه کلمه که بر دو نوع بحضرت رسالت آمده است چنانکه
چهارده کلمه معنوی آمده است و چهارده مرکب آمده است و در وقت
قرائت این چهارده کلمه معنوی سه کلمه دیگر حاصل می شود و این سه کلمه
از پنج کلمه حاصل می شود چنانکه از الف و کاف و قاف قی حاصل
می شود و از صاد و دال حاصل می شود و از نون حاصل می شود چنانکه متولد
این پنج وقت صلوت در مقابل این پنج کلمه است که این کلمه ازو
حاصل می شود و این سه کلمه و نقطه این کلمه که می ازو حاصل می شود
چهارده علم از جهت که این پنج وقت نیز در ازای چهارده
کلمه باشد و این سه نوع حق که فرمود در ازای این سه کلمه نهاد
که در وقت قرائت این پنج کلمه حاصل می شود و این سه کلمه
بیاید لکن ب که دال و دو دی هو هد بود و این سه کلمه که می ازو
حاصل می شود و نقطه این سه کلمه چون باهم جمع شود هژده علم
باشند تا این کلمه یا آن سه کلمه در ازای هژده کلمه اصل باشد
و در ازای هژده ... باشد خارج از این نباشد تا تو که طالبی

تو هم

تو هم یکی می و کمان کج منبری که هیچ حرکات و سکنات و هیچ قول
و فعل ظاهر و باطن حضرت رسالت علیه السلام از قاعده و ترتیب مثال
کلام قدیم ازلی و ابدی و الله خارج نبوده باشد و حاشا که این
ظن توان برد اکنون اگر سائل سؤال کند که در سه وقت
حضرت رسالت چهار چهار فرمود سبب چه بود جواب
از ومن عنده علم الکتاب آنست که چهار چهار رکعت در مقابل
یک کلمه می نهاد و این یک کلمه حی از سه کلمه ظاهر می شود چنانکه از الف
و کاف و قاف قی حاصل می شود و الف چهار کلمه است و قاف چهار علم است و کاف چهار
علم است و قی یا که نقطه را از و جزم کنی چنانکه در وقت تقسیم
خط وجه آدم و تقسیم وجه حوا که حکم صحیح الله ما بیاد و سه رکعت
و عنده علم الکتاب دو نقطه را محو کردی این سه کلمه چهار چهار
باشد در ازای سه وقت که چهار چهار فرمود اکنون
اگر سائل سؤال کند که نماز شام سه رکعت فرمود سبب چیست
جواب از ومن عنده علم الکتاب آنست که این سه کلمه که در وقت
قرائت حروف حاصل می شود که یک کلمه قرائت و دال علم است
و این وجه روشن است و اگر سائل سؤال کند که صبح دو رکعت

فرمود که این سبب چیست که دو فرمود جواب آنست که از این سه
کلمه دیگر یک کلمه واو است و واو دو کلمه است در مقابل دو رکعت باواو
اگر سائل سؤال کند بر ترتیب چرا نفرمود چنانکه دو رکعت و سه رکعت
و چهار رکعت در یک عدد نیست این چه جهت جواب از دمی عنده علم
الکتاب آنست که حق را حضرت نبی بامر الله که نهاد بر عدد و قاعده
بر ترتیب سه کلمه قدیم ازلی و ابدی الهی نهاد و این سه کلمه برین
ترتیب آمده است که ذکر خواهد رفت چنانکه اول این سه کلمه الف
آمده است و بعد از آن بی و تی و ثی و جیم و حی و خی و بعد از آن
دال آمده است بعد از آن ذال و ری و زی و سین و شین آمده است
و بعد از آن صاد آمده است و بعد از آن ضاد آمده است و طا ظا عین غین
بعد از آن فا قاف کاف آمده است و بعد از آن لام نون واو ه یا آمده
اگر بدانی ای طالب چون حضرت عزت حق که نهاد و بر عدد و قاعده
و ترتیب این سه کلمه قدیم ازلی ابدی نهاد و این سه کلمه چون
برین ترتیب آمده باشد حق برین ترتیب چرا نباشد هر قاعده یکی
و دو و سه و چهار چنانکه در یک عدد جزو نتوان بود کم کنیم
اگر سائل سؤال کند که چه حکمت است در این که این پنج حق را در شبانروز نی

که بعدد

که بعدد رکعت است در مقابل این پنج کلمه الف و کاف و قاف و صاد
و نون نهاد پنج کلمه چه مناسبت دارد با عدد حق و یک شبانروز
که بیست و چهار ساعت باشد و این چگونه باشد جواب از
دمی عنده علم الکتاب آنست که بدان ای طالب الله که چون این
پنج کلمه را باعلام مرکب از نام می خوانی با نقطه بیست و چهار
علامت در مقابل بیست و چهار ساعت روز و شب چنانکه
الف چهار علم است و کاف چهار است و قاف شش علم است
چنانکه این سه کلمه چهارده باشد و صاد سه علم است و نون
عین واو و چهار علم است و واو سه علم است چنانکه بیست و چهار
باشد در مقابل بیست و چهار ساعت روز و شب مناسبت میان علم
پنج کلمه و بعدد حق و یک شبانروز است نابرآن که هیچ
قاعده و ارکان امور دین و دنیا خارج ازین بیست و چهار
ساعت از روز و شب موجود نیست العون اگر سائل سؤال کند که چه
اول روز است در ساعت یکم است واو دو لفظ دو کلمه است چه مناسبت
دارد با صبح جواب از دمی عنده علم الکتاب آنست که ای طالب تو
که میگویی که واو در تلفظ دو کلمه است چه مناسبت به ساعت

یکم در دای طالب حضرت رسالت ﷺ می فرماید که من قرا حرفا من کتاب
الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول الم حرف الف حرف
لام حرف و میم حرف یعنی ای طالب الف را یک حرف بدان ولام را
یک حرف بدان و میم را یک حرف بدان بجهت آنکه اصل کلام الهی و
جمیع موجودات ازین سه حرف منشعب شده است واین سه کلمه را چون بعلم
مرکب او منحول هفتاد و دو منشود پس این فرد بحقیقت یک کلمه است بلند
در مقابل یک ساعت روز اکنون اگر سایل سؤال کند که در وقت
استوا روز دوازده ساعت است چنانکه نیمه روز شش
ساعت باشد والف چهار علم است مثال این جهت اکنون بدان ای مناسبت
طالب الهی که چون کلمه الف را با کلمه او جمع کنی در مقابل شش ساعت
نیم روز که در وقت استوا باشد وازین دو کلمه شش الله علم سریست
ظاهر گردد مناسبت اینست دیگر چون قاف و کاف را در وقت
قرائت قرب ... است ظهر و عصر را در مقابل ... که قرب ...
هر چند که در حقیقت این هر کلمه را قرب و بعدی است واول
واو ... و زیاده و نقصان ... در توحید
یک ... تخلف و تفاوت ... ظهور

وچون الف را حفظ ... با قاف وکاف بعد ... است

قرب

قرب و بعدی در نو ... ١١

چنانکه در ابجد مسطور است ... بجهت آن از ظهر و عصر
بعدی دارد چنانکه صاد در وسط الف و کاف و قاف
آمده است ... که در ... صاد است در وسط ...
واقع شده است غرض وحاصل بحث اینست که حضرت رسالت ﷺ بحکم
این آیت که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نطق ما
بهوای نفس نزده و نفس یک لحظه از منهیات الهی ... نبود پس
بر این تقدیر ... و هیچ نفسی ... وحی الهی والهام عالم ...
نزده باشد پس باید که ای طالب الهی که توضیح حرکات و
سکنات واقوال وافعال او را وحی الهی والهام الهی
بدانی و نظر بران کار کنی ودر طلب جد و جهد ...
ونیز باید که در ضمن آن امر ... باشی وباید که البته در پی
آن باشی که ... حقایق که در ضمن اینست ... معلوم توانی
کرد چیزی معلوم ... تا بدان که حضرت رسالت ﷺ از حضرت الهی
چه آورده وچه معجزه بود تا رسته کار ... باشی واگر ... چنین
که ذکر رفت ... نعوذ بالله من غضب الله چه امید داری

... ما بشنید ... بر ... بیان ...

وکدام عمل صالح وادراک حقیقت که در ضمن ظاهر شریعت
حضرت رسالت صلعم است تحقیق کرده و با خود می بری بجهت
آنکه حضرت عزت در کلام مجید می فرماید که من کان یرجو لقاء
ربه فلیعمل عملاً صالحاً اکنون ای طالب از عمل صالح یکی صلوة است
و صوم است و حج است و زکات است اکنون از حقیقت
این صلوة و صوم و حج و زکوة چه بری و چگونه است و گواه
شده بجهت آنکه حضرت عزت می فرماید و کذلک جعلناکم
امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و گواهی از سر چگونه خواهی داد
تحقیق چگونه دانسته که حضرت رسالت صلعم عیان ظاهر
این را دیده باشد و در ضمن این تحقیق نموده باشد که
میگویی اگر بی گواهی تنها بری که باشد که چه حاصل کرده و چه آورده بازگو
و چه جواهی بود و اگر میگویی که غرض از این شریعت حضرت رسالت را
همین ظاهر بود و غیر از این چیزی دیگر نیست پس چگونه امید
بلقاء حق تعالی داری و کلام الهی را چگونه صادق دانی

بجهت وح

کرد ظاهر اوست و باطن اوست و هو بکل شیء علیم اوست اکنون ای طالب چون
نظر کردی و عظمت و جلالت و قدم ذات ازلی و ابدی او را دیدی
که چگونه ذات است نظر کن و ببین که محمد مصطفی صلعم چگونه رسول بود و چه
آورده بود و چه دعوت حق کرده بود و چون با دب بیان و گرد
و تبلیغ رسالت کرد و چگونه معنا ما نحو دادو را حاصل شده بود زنهار صد
هزار زنهار نه ظاهر شریعت او را خوار مدار و معتبر دار و [illegible]
شریعت و پای بیرون منه و شریعت او را عین حقیقت بدان و عین حکمت
بدان بجهت آنکه در هر رمزی و هر اشارتی که در ظاهر شریعت اوست چون
بحقیقت نظر میکنی عین حکمت خدا است و عین حیات جاودانی است
زنهار که در بند آن باشی که مضمون ظاهر شریعت او حاصل کنی و هر رفتار
و وسیله آخرت خود سازی تا آن ظرف تو مملو از حیات ازلی ادا
کردد و چنانکه ظرف تو باشی و مظروف ادوکا ظرف او باشد
و مظروف تو که المؤمنون لا یموتون بسم الله الرحمن الرحیم اکر سائل سؤال در سوره
کند که حضرت رسالت صلعم بامر الهی فرمود که در نماز در دو رکعت بار
تشهد بخوانید چنانکه در چهار رکعت فرض در تشهد بخوانند و سلام باز
دهند سبب این چه بود و حکمت چه اقتضا این کرد که در چهار رکعت یک

تشنهر نباشد و دو باشد و این را در کلام الهی اگر کسی بیان سؤال کرد تو
چگونه بیان این خواهی کرد و در کلام الهی که فرموده ما فرطنا فی الکتاب من
شیء و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و کل شیء احصیناه در
کجاست و این چگونه باشد جواب از وی عینه علم الکتاب است که ای طالب
بکرات و مرات ذکر رفته است که حضرت رسالت در جمیع قواعد ارکان شریعت از نماز و طهارت
[illegible] و صوم و حج و زکوة و اذان و [illegible] و طواف و غیره را بامر الهی که
نهاد و بحکم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بر [illegible] و ترتیب
اصل کلام جمیع انبیا نهاد و اصل کلام جمیع اشیا و موجودات ظاهر و باطن بالفعل
و بالقوه خارج از این [illegible] کلمه نیست و چهار کلمه که ظاهر از زبان حضرت رسالت
گذشته و این چهار کلمه در ضمن این [illegible] کلمه [illegible] است چنانکه گفت
آدم در بهشت لوای حمد است این چهار کلمه که بر زبان مبارک آدم [illegible] جاری
بود در بهشت [illegible] کلمه [illegible] است و این [illegible] کلمه از چون با
اعلام مرکب او می‌خواهی هفتاد و دو کلمه می‌شود چنانکه از دو کلمه و سه کلمه
مرکب می‌شود چنانکه اقل او دو کلمه است و اکثر او سه کلمه است چنانکه
حضرت رسالت بر حمزه که سید الشهدا بود هفتاد و دو تکبیر [illegible] نماز گذارد
و هفتاد و دو بار رفع [illegible] کرد بر عدد این هفتاد و دو کلمه که در [illegible]

ظاهر

امر [illegible]

کلمه ظاهر [illegible] هفتاد و دو در حدیث که حضرت رسالت [illegible] از جبرئیل پرسید
که ای جبرئیل [illegible] دیده جبرئیل گفت ای سید از من تا حضرت
عزت هفتاد هزار پرده حجاب در میان است که اگر یکی [illegible]
پیشتر روم بسوزم چنانکه از من اثر نماند الغرض ای طالب
چون این [illegible] کلمه هفتاد و دو کلمه باشند [illegible] از دو کلمه [illegible]
مجموع شده باشند و از هفتاد و دو کلمه [illegible] بر [illegible]
هفتاد و دو کلمه [illegible] ثابت شده است که این [illegible] کلمه در جمیع [illegible]
ظاهر و باطن یک کلمه است چنانکه در جمیع صفات یکسر [illegible] بر
یکدیگر مختلف [illegible] که یک کلمه است بحساب جمل [illegible] است
پس بر این دلیل هر یک کلمه هزار است و بحکم این آیت ما فرطنا فی
الکتاب من شیء و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین [illegible] که
این حساب جمل [illegible] در این کتاب مبین [illegible] اند در مصابیح
آورده است که از دانشمندان یهود کسی پیش حضرت رسالت آمد سؤال کرد
که [illegible] بر تو سوگند می‌دهم که این سوره الم [illegible] از پیش [illegible] فرستادند
حضرت رسالت گفت آری یهودی گفت [illegible] من [illegible] الم [illegible] در [illegible]

که عمر امت تو هفتاد و یک سال باشد بجهت آنکه اگر بحساب جمل هفتاد و یک است
حضرت رسالت ختم بر وی گفت دیگر چیزی آمده است یهودی گفت کدام است حضرت رسالت ختم
گفت المص القصد چند آنکه یهودی منفعل شد و بازگشت پس ای طالب
این حساب جمل پیش حضرت رسالت اعتبار داشته باشد و چون نگذشته باشد چون این قرآن
که بحضرت رسالت نازل شد فصیح بود و بلیغ بود و هر علمی که در کتب
سماوی بود و هر حقایق و سری که در جمیع کتب انبیا بود و هر چه
که در جمیع موجودات بود و است و باشد در این کتاب هست باید که
این حساب نیز باشد اکنون بحساب جمل هفتاد هزار است و در مقام و حضرت جمل
ثابت شده است که انچه هفتاد ذره در عالم نیز همان دارد بلا زیاده و
نقصان و حق تعالی و ثابت شد معین علی هذا کلمه را چنین میراند
پس با این دلیل هفتاد و دو هزار پرده حجاب که جبرئیل گفت این هفتاد
کلمه باشد چون هر کلمه هزار باشد هفتاد هزار پرده حجاب در میان
است که اگر از این هفتاد هزار پرده حجاب یک پرده از میان برخیزد که در میان بنده و خالق هفتاد هزار
از مخلوقات اثر نماند و بسوزد اکنون سائل سوال کند که چون تو میگویی که
از مخلوقات تا حضرت عزت هفتاد هزار پرده حجاب در میان است که اگر یک

پرده

پرده برخیزد مخلوقات بسوزد چنانکه از مخلوقات اثر نماند اکنون
این یک پرده که برخیزد هفتاد هزار کم یک پرده باشد از این هفتاد
هزار کم یک پرده هیچ مانع مخلوقات نمی شود که نسوزد و یک
پرده چگونه پرده است که چون این یک پرده برخیزد تمام مخلوقات
تمام بسوزد و از مخلوقات اثر نماند اگر خواهی گفت که این هفتاد
هزار پرده یک پرده است پس هفتاد هزار پرده نباشد یک
پرده باشد و اگر میگویی که نه هفتاد هزار پرده است پس باید که چون
یک پرده برخیزد شصت و نه هزار و نهصد و نود و نه هزار
پرده بماند که مانع مخلوقات شود که نسوزد اکنون این مسئله
چگونه خواهد بود و بیان این سوال چگونه خواهی کرد و این
در کلام کجا در کجاست جواب از ومن عنده علم الکتاب است
که بدان ایها الطالب الهی که اسما و جمیع موجودات ظاهر و باطن
بالفعل و بالقوه خارج از [illegible] نیست اکنون چنانکه
مد نظر تو است بر و بر ملک افلاک و چنانکه مد بصر ادراک
تو است بر و زیر و بالای ملک افلاک و ستارها و کرسی و [illegible]

که هیچ شئی نبید نمی توانی کرد که آن شئی را اسم نباشد وهمچنین بالا و بر و در
زیر فلک که زیر زمینها خواهد بود وسیر کن و ببین که شئی نبیند می
توانی کرد که او را اسم نباشد وچون در جمیع سموات و ارضین و ما فیهما
سیر کردی و شئی نبید البته آن شئی که دیدی او را اسم نباشد ولی اسم
شئی موجود نیست و ثابت شده است که اسم عیان مسمات است و اسماء
مخلوقات بهیچ وجه از وجود خارج از این نیست و این
چهار کلمه که در ضمن این است و ثابت شده است که این
در جمیع صفات یکی است بلا زیاده و نقصان و این یک
نقطه با شکل و صور و هیکل و هیئات و در جمیع مقامات یکی است
و این در کاینات مانع نیست اکنون ای طالب چون تو
معلوم کردی و دانستی که اسماء موجودات خارج از این
نیست و این در جمیع صفات یکی است چون با سلام مرکب
است هفتاد و دو میشود و مخلوقات از دو یکی مخلوق
شده اند چون دو از هفتاد و دو بدر کنی هفتاد می ماند
و ثابت شده است که هر یک حجاب عیان در دیگری هفتاد هزار پرده که
از یک پرده بر افتد و کشف حجاب از یک شود حجابها باشد

که هفتاد

اسم است
واسم عیان مسمات و
مسما عیان اسم است
ملکوت باد
و این ... را

۱۵

که از ... شده باشد وچون از ... شده باشد حجابها باشد که از هفتاد ... شده باشد
که هر یک هزار است و بنا ثابت شده است که ... بکلی هزار رتبت حجابها باشد
که هفتاد هزار پرده برخاسته و مخلوقات سوخته و محو شده ... بکلی
واسم عیان مسما شده و متصل کلمه شده و کلمه بجای اشیا قرار گرفته
و قایم مقام اشیا و مخلوقات شده و ندای لمن الملک در داده
و ذات خود جواب داده که لله الواحد القهار و مالک الملک
شده و ملک و مالک یک شده و دویی از میان برخاسته و از
مخلوقات اثر نمانده و بکلی محو شده و در فنا شده و کل من علیها
فان شده و یبقی وجه ربک ذو الجلال باقی مانده و همه کاینات
و همه کاینات بذات پاک او راجع شده و در و قرار گرفته که
کل شئی یرجع الی اصله واقع شده و مقام کان الله یافته و از
حروف و وهم و ادراک ... یافته و از ادراک غیر
ایمان شده و مظروف شده و ظرف در ... فان شده
و با سر عهد ازل رفته و ازل و ابد شده و سیر ملک عالم ملکوت
کرده و دعوی سبحانی کرده و سر السلطنت بر آتش نهاده و یکتا
بی احتیاج شده و بر وجود خود گواهی داده که شهد الله انه
لا اله الا هو شده اکنون ای طالب ببایست ... زین نمی توان کرد
تو فهم کن غرض و حاصل بحث اینست ای طالب که تا تو سیر و حقایق

و ابد ازل شده

این کلمات که ذکر رفت نمی‌رسد خود و محقق نمی‌شود و موقوف و محقق
شد بغیر از مقدمات بسیار است و آنست که ذکر رفت تا اکنون تو نظر کن
و ببین که بالاتر ازین مقام مقامی است و ادراک و ذهنی در او تمام است
و ذهنی نیست مگر آنکه او هادی این راه گردد بجهت آنکه بوحی و الهام
که بدین راه توان رفت و بدین مقام توان رسید زنهار که از سر
جهل پای در این راه منه و غافل مباش و دلیل بجهت این راه بدست
آور را مادهٔ و سعید این راه باش که زمان تا زمان ندای ارجعی الی
ربک در رسید و حاصل طلبند و کسب تر از تو خواهند که
کل نفس بما کسبت رهینة باید که پیش از آنکه این نداء در رسید تو
باز گشته باشی و فرقه و سیر ملک عالم ملکوت کرده و آشنا
شده و بیگانگی بعید کرده که آنجا دوئی نیست و آن مقام مقام
وحدت است و اینجا ظاهر و باطن و تحقیق خواهند طلبید نه
تقلید از صد حقیقت خواهند صورت و از نظر و باطن
اکنون ببین که چه داری و محمد را علیه السلام چگونه بهترین موجودات
دانسته اگر از سر تقلید گواهی خواهی داد که محمد علیه السلام گفت که نماز
بگذار و روزه بدار و حج بگذار و زکوة بده و ایمان بیار

این

این تحقیق به تحقیق که تحقیق نیست و تحقیق مضمون این
سخنهات که ذکر کردی و نام بردی پس گواهی از سر تحقیق
بر وحدانیت حق تعالی و محمد علیه السلام چگونه توانی داد بجهت آنکه
این معانی و لفظها خود تقلید است و این ارکان که تو ذکر کردی
همه تقلید است تحقیق مضمون اوست مضمون او را حاصل
کن تا گواهی از سر تحقیق توانی داد بجهت آنکه تو اولیت
وسط شده و بجهت تو همه انبیا تر گواهی می‌باید داد
که ازین چه آورده‌اند و چه نموده‌اند و بجلالت چه دعوت کرده
امتان خود را چنانکه حق تعالی بر صدق تو گواهی تواند داد
اگر خواهی گفت که اینها رسولان بوده‌اند چه حقایق آورده
بوده‌اند و چه معانی نموده بودند و تو چه حقایق و معانی
ازین معلوم کردی بجهت آنکه عالم حقایق و مجاز م
معانی خواهند طلبید اکنون ای طالب تا تو بسر حقایق و
معانی نرسی گواهی از سر تحقیق نتوانی داد و در خود شنو ز
زنهار که ظاهر از باطن پیدا کن و مضمون آنها که ذکر کردی
بدست آری تا از آن باشی که حق تعالی میفرماید که الا ان اولیاء الله

لا

انز

معلم خواهند گفت چگونه
کردی سر این رسولان
محقق بوده‌اند

لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دوست بگو تا دوست دشمنه او شده
باشی چنانکه گفت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف تو باشی و کاینات بطفیل تو باشند و مرا
عرض و حاصل بحث این است ای طالب که سؤال کردی که در
چهار رکعت نماز دو تشهد چرا است اکنون ای طالب چون تو معلوم
کردی که مقدم و مؤخر بر کاینات این رکعت است و مدار
نظام جهان از رکعت که نهاد بر قاعده و ترتیب این رکعت
قدیم خود نهاد چنانکه بکرات و مرات ذکر رفته است و این رکعت
مرکب از دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت تشهد خوانده چنانکه ابتدا
از یک رکعت میکنند و در دو رکعت تشهد میخوانند و در سه رکعت تشهد
میخوانند و در چهار رکعت تشهد میخوانند که انتهاست چنانکه دو
در ظهر میخوانند و سه در شام میخوانند و چهار در عصر و عشا
میخوانند یک شب و چه انتهاست که گفته شد و بوجهی دیگر چهار رکعت
در کلام مجید میفرماید که ان قرآن الفجر کان مشهودا
مراد از قرآن الفجر صلوة فجر است و صلوة فجر صلوة صبح است و صلوة صبح
دو رکعت است و در دو رکعت صلوة صبح تشهد یکی خوانده شده و جهت
خوانده

[illegible]

خوانده شود موافقت صلوة صبح و هم تشهد را در دو رکعت فرمود بجهت آنکه
صلوة صبح مشهود است و کان مشهودا است چنانکه با جمیع اذان و اقامت
صلوة صبح تمام نمی رسد تمام نمی شود و تمام و کمال در صلوة صبح میشود
مقاما محمودا در اذان صبح ظاهر میشود که صفات وحدت
چهار رکعت است این مسئله اینجا تمام شد بسم الله الرحمن الرحیم چهار رکعت
میفرماید که ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم
فی النار الا فرقة واحدة و جای دیگر در حدیث آمده است
چهار رکعت فرموده است که هر حدیثی که از من روایت کنند
موازنه با کلام الله کنید اگر موافق کلام الله باشد قبول کنید و
الا رد کنید اکنون اگر سایل سؤال کند که در جمیع کلام الله آیتی
کلمات یا مثال کدام آیت را با این حدیث ستفترق امتی
موافقت تطبیق توان داد و تطبیق توان داد که این حدیث
حدیث چهار رکعت است هم چرا این حدیث بس مشکل است بجهت آنکه اگر
چنانچه این حدیث رسول با این فرقه ناجیه را بجا بیاید توان
کرد و چگونه توان شناخت بجهت آنکه هیچ کس این رقم بر
خود نکشد که این فرقه باشیم و همه بر آنند که آن فرقه ماییم
دیگر نیست اکنون این مشکل را چگونه حل خواهی کرد

واین حدیث را بکلام الله چگونه تطبیق خواهی داد و این چگونه با
جواب از و من عنده علم الکتاب جهت جواب اکنون ای برادر ای طالب
حق که میگویی که در جمیع کلام الله در معنی است آیتی یا مثالی که موافق
این حدیث باشد چنانکه آن آیت را و یا آن مثال را با این حدیث توفیق
توان داد اکنون ای طالب رجوع باصل کلام الله کن و مشاهده
کن و ببین که این حدیث موافق کلام الله است یا نه بجهت آنکه حدیث
از کلام الله کلام او است بتحقیق و این بیت و نه [illegible] که اصل کلام
او است و جمیع اسرار الله در و مندرج است و سر ازل و ابد در و است
برصدق این حدیث شاهد اند که این حدیث حدیث رسول
است [illegible] و موافق کلام او است چنانکه این [illegible] قدیم ازلی و
ابدی را چون با علامات مرکبه او بیخوانی هفتاد و دو میشود لام الف
یک است هر چند که مکرر واقع شده است [illegible] در وقت قرائت
این حروف که ام الکتاب است لام الف خوانند و مراد یک حرف بود و
یک خط [illegible] معدود بود چنانکه در جمیع کتابها مسطور است اکنون هفتاد و
دو کلمه و این لام الف [illegible] هفتاد و سه باشد در مقابل هفتاد و سه
فرقه [illegible] اکنون اگر سائلی سؤال کند که میان فرقه امت و این هفتاد و سه

فرقه منشعب است و چه نسبت است که رسول فرقه امت را در آن
هفتاد و سه [illegible] دیده است و خبر داده است جواب آنست که ای طالب
حق که چون [illegible] ام الکتاب سر از مظهر مبارک او بر
زده بود و ام الکتاب و شفای جمیع امراض بود و رحمة للعالمین
بود و کاری [illegible] دانش بود و کلید گنج معانی و حقایق بود
و عالم کلام ازلی و ابدی بود [illegible] تمام سر از و بر زده بود
چنانکه می فرماید که [illegible] و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا و
در لفظ همین [illegible] بود که با او تمام شد و ثابت شده است که
ما کان و ما یکون در لفظ مسطور است و مکتوب است چون
لفظ آن بود که سر از و بر زد و در لفظ نیز همانا بود که سر
از و بر زد و با او تمام شد و مشاهده کرد و در حکمت
قدیم او دید که فرقه امت او بعد از این هفتاد و سه
خواهند شد بجهت آنکه همه در لفظ است و لفظ سر از و بر زده است
در و دید و مشاهده کرد که از این هفتاد و سه هفتاد و دو
هالک باشند و یکی فرقه ناجی باشد که این خبر را ای طالب از نبی
داد اکنون اگر سائلی سؤال کند که این بیان که کردی که این حدیث
حدیث رسول است [illegible] و موافق کلام الله است و این بیان که او

کرد از لفظ است و همه در لفظ است و لفظ از نزع که با و تمام شد و
آنچه در لفظ است آنست که سر از مظهر او بر زد و جمع است مدبر و ظهور
کرد و این خبر را داد و این بیان بیان واقع است و بیان روشن است
و درست است و در این بیان شک نیست چرا که بیان واقع است و
معقول است بجهة آنکه عقل در ورطه نمی‌توان یافت و اگر با بر
آن عقل نیست آن جهل است فاما اگر سایل سؤال کند که حضرت علیه السلام
گفت که از این هفتاد و سه فرقه کلهم فی النار الا فرقة واحدة
این فرقهٔ واحده کدام است که ناجی خواهد بود و هالک خواهد
بود و این فرق را در کلام ما چگونه توان یافت چنانکه این کلام ما
گواهی دهد که این فرقه فرقهٔ ناجیه است چنانکه در انجا قبل نیک شد
جواب او و من عنده علم الکتاب آنست که بدان ای طالب ما که
صد هزار و بیست و چهار هزار پیغمبر از حق ما بخلق آمدند و همه
صادق بودند و همه گفتند که خدا یکیست و او را شریک نیست
وحده لا شریک له است و لیس کمثله است و او را مانند نیست
و او را انباز نیست و قدیم ازلی و ابدی است و ذات پاک او محتاج با کسی
نیست لم یلد و لم یولد است این همه صفتها که کرده‌اند صفت
یگانگی ذات است و تو این صفت را در هفتاد و سه کیا یابی

پس

پس انبیا از یک خبر داده‌اند و این خبر را صفت را تو در هفتاد و سه
کیا یابی پس بیان تو و قول تو و انبیا و قول انبیا چه موافقت است
و نجات در قول انبیاست نه در قول تو هر گاه که این جمع صفات را
تو در یکجا جمع کنی و مشاهده کنی و ببینی که هفتاد و سه کیا
و هفتاد و دو در یکجاست و یکی در هفتاد و دو
است یعنی هرچه در هفتاد و دو است در یکجا جمع است بلا تعین هست
و آنچه در یکجا بلا تعین است در هفتاد و دو همه هست بلا زیادت و نقصان
هر گاه که ای طالب که تو که در یکجا چنین بینا شنوی که ذکر رفت در
جمیع حقایق و سر اشیا و موجودات عالم بینا شنوا شده باشی بجهة
آنکه سر ازل و ابد ما کان و ما یکون و جمیع اسرار یکی در حق مندرج است
چنانکه حق تعالی در کلام مجید معجز ما می‌فرماید ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین و جمیع قرآن با حقایق و معانی در یک حرف مندرج است چنانکه حضرت
رسالت علیه السلام می‌فرماید که اقرا القرآن علی حرف و آن یک حرف در یک نقطه مندرج است
چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که العلم نقطة کثرها الجاهلون غرض ما
آنست ای طالب که هر گاه که تو بر اسرار یکجا و یک حرف چنین که ما
ذکر رفت واقف شوی آن گواهی عالم تو باشی که حق تعالی در کلام مجید
ما فرماید که و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی با
الله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب ان

بیان کلمه

شهید بحق بر امت تو باشی و ذات پاک محمد صلعم گواهی بر رسالت جمیع انبیا
کرانبیا تبلیغ رسالت کرده‌اند تو باشی و رسول ما بر صدق تو گواه باشد
وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول
علیکم شهیدا اکنون ای طالب تا تو این کلمات را چنان که ذکر رفت
ندانی از فرقهٔ ناجی نباشی و از امت وسط نباشی و از ومن
عنده علم الکتاب نباشی و از اولو العلم قائما بالقسط نباشی
اکنون ای طالب نظر کن و ببین که بدین مقام که رسید و که رسد
و که تواند رسید باید ای طالب که چنان بدانی که این مقام مقام
انبیاست و اولیاست و بدین مقام انبیا رسیده‌اند و اولیا که
با اسرار خدا و حقایق انبیا و کلام حق راه یافتند بهدایت او خود
از میان بدر رفتند و در او محو شدند و بعینه آن حقایق و اسرار
شدند تا این حقایق و اسرار را توانستند دید و توانستند رسید
و از فرقهٔ ناجی توانستند شد و بیان این فرقهٔ ناجی چنانکه ذکر رفت
توانستند کرد بجهت آنکه حق تعالی در کلام مجید میفرماید که ثم ان علینا
بیانه پس ای طالب تا تو او نشوی بیان او نتوانی کرد و او را
نتوانی دید بجهت آنکه او را باو توان دید و تاویل حقایق و اشیا
و موجودات را او تواند کرد چنانکه میفرماید وما یعلم تاویله
الا الله والراسخون فی العلم اکنون هر که که نداند

باشد

باشد که آن گمان ظاهر بر رزده باو و بیان خود کند اکنون ای طالب
نظر کن و ببین از اول فطرت تا آن زمان که تو هستی و در جمیع علوم
فرو رو و در جمیع طرق سیر کن و طلب این حقیقت و این سؤال
که کردی بکن و ببین که این مقصود در کجا حاصل نشود بجهت آنکه از
دور آدم تا هر کتب سماوی که انبیا آورده‌اند و هر اخباری و
احادیثی که مرویست و هر حکایتی و ترهات که پیش از ما بوده است
مجموع را نوشته‌اند و خوانده‌اند و باهم مانده است و اگر همه مانده است
از صد یکی مانده است و اگر از صد یکی نمانده است از هزار یکی مانده است
و اگر از هزار یکی نمانده است از هزاران هزار یکی مانده است از آن
یکی که از هزاران هزار مانده است ببینی که این مقصود تو و این
سؤال که تو کردی از این یکی که از هزاران هزار مانده است حاصل شود
یا نه بجهت آنکه از دریایی محیط اگر یک شربت آب بخوری آب
آن یک شربت آب دریا همان لذت دهد که تمامی آب دریا
دهد غرض آنکه از آن یک حرف که از هزاران هزار مانده است البته
اگر از سر تحقیق بوده است البته از آن یک حرف بوی آشنایی خواهد البته
و بوی عشق از آن یک حرف بمعشوق خواهد رسید و بوی
عشق خواهد از آن یک حرف آمد بی شک و آن یک حرف را که
مانده است بوی آشنایی و محبت از وی آید اکنون

تو نظر کن و به بین که آن یک [illegible] از که مانده است چون ای طالب تو
در جمیع طریقها و مذاهب فرو رفتهٔ و کتبهای سماوی را و ترهات
مشایخ را فرو رفتهٔ و دیدهٔ و دانستهٔ البته خواهی دانست
که آن یک [illegible] که بوی حیات جاوید را از وی آید از که مانده است
و از کدام طائفه مانده است و آن یک [illegible] سر از کجا بر زده بود و
تجلی کرده بود و بمعشوق خود رسیده بود زنهار که از
هر طائفهٔ و از هر قومی که این خبر عشق یک [illegible] را بشنوی
و بیابی آن طائفه و قوم را معتبر داری و متابعت آن طائفه و
آن قوم از سر اخلاص بکنی که اگر نکنی و معتبر نداری مردود ازل
و ابد بوده باشی و ترا با هیچ [illegible] ملعون نسبت نتوان کرد
چرا که تو بنعمت باقی رسیدی و بحیات جاوید رسیدی و متابعت
او نکردی و او را معتبر نداشتی و یقین است که آن یک [illegible] را که
از هزاران هزار مانده است که آن بوی حیات جاوید که از وی آید
از انبیا مانده است و از انبیا خواهی یافت اگر آن یک [illegible] را معتبر
داشتی و متابعت از سر اخلاص کردی انبیا را و اولیا را عزیز
داشتی چون ایشان را عزیز داشتی و متابعت قول ایشان کردی
[illegible] را عزیز داشته باشی و متابعت کرده باشی و اگر آن
[illegible] را عزیز نداشته باشی و خوار داشتی [illegible] را و انبیا را و اولیا را

خوار

۷۸ ۱۷۲

دانسته باشی

خوار داشتی اکنون نظر کن و ببین که چون مردود ازل و ابد
بوده [illegible] بجهت آنکه این منزل منزل انبیاست و درین منزل و
درین مقام انبیا و اولیا وحدانیت و دوئی نیست و درین
مقام انبیا اولیاست و اولیا انبیاست و انبیا معشوق حقیقی
اند چنانکه عاشق سر از مظهر معشوق بر زد و گفت [illegible]
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و در حدیث قدسی میفرماید
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف پس درین مقام عاشق حقیقی [illegible] را که
سر از و بر زد و اظهار خود کرد بجهت آنکه درین مقام
معشوق دوئی در میان نیست همه عاشق است عاشق معشوق
شده است و عاشق معشوق شده است و دوئی از
میانه برخاسته است چنانکه [illegible] علیه السلام می فرماید الا ان قوة
الازلیة و روح القدس صورة و انا النطفة و انا و ابی سواء
یعنی بذر من قوت ازلیست و من نطفه آدم و روح القدس
که شکل است صورت اوست و من و بذر یکسانیم یعنی درین مقام
میان عاشق و معشوق فرق نیست چنانکه گفت لا فرق بینی
و بین ربی غرض آنست ای طالب که شناخت حاصل می باید کرد

نفس خود

که کمال در شناخت نفس است که اگر کمال نفس را پیدا کردی بحق راه
پیدا کردی و انبیا را پیدا کردی بجهة آنکه کمال نفس تو انبیا است
و چون بکمال نفس تو که انبیا است رسیدی با نبیا رسیدی
و بکمال نفس انبیا رسیدی و بکمال نفس انبیا خدا است رسیدی که گام
چون تو بکمال نفس انبیا رسیدی بخدا رسیدی و چون بخدا رسیدی
آن زمان مشاهده تعالی کرد و به یقین دانستی که چگونه
عاشق و معشوق است و معشوق عاشق است و آن زمان
روشن شود که انا و ابی سواء چگونه است و لا فرق
بینی و بینه ربی چگونه است و فرق تا جی گریست و بر صراط مستقیم
گریست و صراط مستقیم چیست که تو قصور کردی و معنی تجرید
چیست و لفظ چیست و الرحمن علی العرش استوا چیست و چگونه است
و ذات پاک او چگونه قائما بالقسط است و ذات وحده
لا شریک له چگونه است غرض آنکه جمیع شناخت و معرفت
کونین موقوف شناخت و معرفت نفس خود است
چنانکه آن صاحب کمال از سر حقیقت فرمود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه غرض آنکه همه موقوف شناخت
نفس است و شناخت نفس را مقدمات بسیار است و بیازی و

افسون

افسون است اول ترک تعلقات دنیا و دارکات او میباید کردن
و ترک اخلاق ذمیمه و کسب اخلاق حمیده میباید کردن و قطع نظر
از جمیع هواهای نفسانی و شهوانی میباید کردن و دل از جمیع
مخلوقات برو باید بستن و بعد از آن در پی مرشد رفتن و به دست
آوردن بجهت آنکه تو هر گاه که این همه خواص در خود پیدا کردی
مرشد خود را طلب کن و ارشاد در تو کند باید که چون مرشد
بدست آری از آن مرشد طلب تحقیق کنی نه طلب تقلید که این
معرفت که ذکر رفت در ظاهر تقلید است الا در باطن این تقلید باطن
است هرچه هست و بود و باشد هر گاه که تو اینچنین مرشدی که ذکر
رفت بدست آوردی و پیدا کردی باید که اختیار کلی و جزوی
با او باز گذاری و در وی محو شوی چنانکه گفت تو دست او باشی
و پای تو پای او باشد و زبان تو زبان او باشد چنانکه از جمیع اعتقادات
ظاهر و باطن خود را پاک کردن و همه را پاک فرو شوی تا
مرشد این گنج جاویدان در تو تواند نهاده و در تو عمل
تواند کردن و مالک ملک تو تواند شدن و ترا بخود بینا
تواند کردن و اگر چنین که ذکر رفت بگوید که ممکن امکان رسیده
است و امکان شناخت معرفت نفس حاصل شدن است

ولیکن زنهار که از مرشد طلب تحقیق کن تحقیق بهتر است از هزار تقلید
متابعت او مکن که این تقلید را بمرشدی دیگر احتیاج نیست که همه
کائنات بر تقلید است یکی تحقیق را بهتر است از تا هم تقلید
جهت شابش تو تحقیق گردد و روشن گردد در هر چه
نظر کنی او را بینی چنانکه گاه ناظر تو باشی و منظور او و
گاه منظور تو باشی و ناظر او بجهت آنکه عالم وحدت و عالم حقیقت است
وهر را رجوع بعالم حقایق و معانی خواهد بود حقایق و معانی حاصل
کن و نعمت باقی و حیات جاوید بهتر است از نعمت انسانیم
که کسی را نعمت داد و صراط مستقیم داد و با نشان غضب نکرد و گمراه
نکرد تا رستگار باشی و از لا خوف علیهم ولا هم یحزنون باشی
و در بوته محبت گداخته و صافی شده و خالص شده بسم الله
الرحمن الرحیم اکنون بدان ای طالب که پیغمبر علیه السلام میفرماید که هر
حدیثی که از من روایت کنند این حدیث او آن خبر را که روایت کرده
باشند موازنه با کلام الله کنید آن حدیث اگر موافق کلام الله باشد
قبول کنید و الا رد کنید اکنون ای طالب بحکم این حدیث بلفظ
صحیح و زبان بلیغ و کلام فصیح ارشاد تو و کافه خلایق
میکنند بدین حدیث در این آیه وما ارسلناک الا کافة

للناس

١٢٨

للناس و این حدیث موافق آن آیت است و این حدیث بر دو معنی
امده است و بر دو معنی ارشاد کافة للناس میکند یک معنی آنست
که هر حدیثی که از من روایت کنند موازنه با کلام الله کنید اگر موافق
کلام الله باشد قبول کنید و الا رد کنید یعنی آن حدیث و آن آیت من
نیست و من نگفته باشم در و کذب باشد و بوجهی دیگر آنست که هر چه از
کلام من روایت کنند باید که آن روایت موافق کلام الله باشد تا آن روایت
شما و آن خبر راست باشد و کذب نباشد اکنون ای طالب چون گذشت
وسط شد باید و از اولو العلم شد باید و از و من عنده علم الکتاب
شد باید و در این آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی بیان از این تحقیق دار هر کس که مخدوم نطق هوی
نفس نزده ام الا بوحی و الهام نظر کنید در جمیع افعال و
اقوال و حرکات و سکنات من و امر و نهی من به بینید اگر یک
آن یکسر موی خلاف است قبول مکنید و رد کنید اکنون ای
طالب این مقام مقام ادعاست یعنی هیچ حرکات و
سکنات من که مخدوم و هیچ اقوال و افعال و هیچ امر و نهی
و نظر و باطن من که مخدوم خلاف کلام الله نیست و همه موافق کلام الله است
و این یک وجه از طالب دو معنی دارد دیگر وجه

بسر موی خلاف کلام الهی باشد از من که مخدوم

آنست که یک سر موی خلاف در من و افعال من و اقوال من و حرکات و
سکنات و امر و نهی من نیست و من بعینه کلام ناطق حق و جمیع
اقوال و افعال و حرکات و سکنات و امر و نهی من حقیقت و عین
حق است و از یک وجه دیگر آنست ای طالب که ارشاد
تو و عموم خلایق میکنند یعنی چنانکه تو جمیع افعال و اقوال
و حرکات و سکنات مرا که محرم و سیر و سلوک و امر و نهی من
با کلام حق موازنه کردی و دیدی و دانستی که یک سر موی خلاف
نکرده ام و خلاف نیز نکرده ام و خلاف نرفته ام که ما کذب الفؤاد
ما رأی تو نیز جمیع افعال و اقوال خود را و کشف و الهامات
خود را همگی موازنه با من و اقوال و افعال و حرکات سکنات
و امر و نهی و صحبت و سیرت و سلوک و مقامات و حالات
من کن و به یابی که هر چه موافق منست و موافق افعال و اقوال
و حرکات و سکنات و صحبت و سیرت و سلوک و مقامات و حالات
منست از او قبول کن و بر آن مستقیم باش و بر آن کار کن و
بر آن سلوک کن و بر آن مشغول شو و بر آن قیام نما و هر چه موافق
امر و نهی و اقوال و افعال و حرکات و سکنات و سیرت و سلوک و
مقامات و حالات من نباشد از او قبول مکن و رد کن بجهت آنکه چون
تو عالم شدی و بینا شدی بر همه حقایق کلام حق و از او فلو
العلم شیء

وح این را چگونه صادق دانی

بجهت آنکه حضرت عزت در کلام مجید که و ما ینطق عن
الهوی است بحکم این آیت باید که نطق تو وحی الهی و الهام الهی
نزده باشد پس چون تحقیقی در ضمن آن نیست فایده از و
چه باشد و اگر میگویی که البته حقایق است در ضمن این
ولی ما عالم نیستیم بر آن حقایق این قول راست است و درین
قول شکی نیست فاما باید که در طلب آن حقایق و سرایر باشی
که در ضمن ظاهر شرع است تا از آن جمله نباشی که حضرت
عزت می فرماید در کلام مجید من کان فی هذه اعمی فهو
فی الآخرة اعمی و باید که چنانکه بدانی که هر نطقی بلکه هر نفسی
که حضرت رسالت در ظاهر زد و هر نظر که ظاهر بر کائنات
و موجودات بر انداخت و هر قدمی که نهاد و هر حرکات
و سکنات که درین عالم محسوس از و ظاهر شد در ضمن آن
نطق و آن نفس و آن نظر و آن قدم و آن حرکات و سکنات
تحقیق کلی حکمت خدایی هست و بود و باشد بجهت آنکه
حکمت خدایی تا ذات خدا باشد این حکمت لازم اوست
اکنون ای طالب تا بر این حکمت نرسی محقق نباشی و محقق

محمد علیه السلام نتوانی فهم رسیدن و قربت حضرت رسالت را با حضرت
عزت نتوان فهم کردن چه قرب و چه وصلت بود که حضرت
رسالت علیه السلام می فرماید که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل اکنون ای طالب این مقام مقام وحدت
و مقام وصلت و این مقام را توحید توان گفت بجهت
آنکه پیش از خلقت آسمانها و زمین و ما فیها ذات باری
جل و علا بود و قایم بذات خود موجود بود و بلند و ذات
باری تعالی محتاج باشیا نیست بلکه اشیا محتاج بذات پاک باری است
و او قدیم ازلی و ابدی است دیگر کمال محمد را علیه السلام پیش از این نمی توان
گفت و بیان کرد اکنون تو فهم کن و ببین که مقام محمد علیه السلام
چه مقام است که هیچ نبی مرسل و ملک مقرب را این مقام حاصل
نمی شود بسم الله الرحمن الرحیم اکنون اگر سایل سوال کند که حضرت
رسالت علیه السلام می فرماید که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
و حال آنکه ما می بینیم که حضرت رسالت علیه السلام فرزند آدم بود و بقول
بعضی از حکما و علما بر آنند که بعد از آدم علیه السلام شش هزار و دویست

سال

سال مظهر حضرت رسالت بظهور آمد و حضرت رسالت است
خود را امت وسط خواند چنانکه حضرت عزت در کلام مجید می فرماید
که وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس اکنون میان این آیت و این حدیث که فرموده است
که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین چگونه تلفیق
توان داد چون حضرت عزت امت او را امت وسط خواند
پس حضرت امت وسط بود چگونه وقتی که آدم در میان آب و گل
بوده باشد او نبی بوده باشد و این چگونه تواند بود جواب
از و من عنده ام الکتاب است که حضرت رسالت علیه السلام می فر ماید
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین نبی از روی لغت انبا و نبی اسم فاعل است
کننده است یعنی در آن زمان انباء ملائکه میکرد و وقتی که
آدم میان آب و گل بود بلکه یک وجه است که گفته شد و بوجه
دیگر حضرت عزت در حدیث قدسی می فرماید که لولاک لما خلقت
الافلاک یعنی اگر نه برای وجود تو می بود یا محمد افلاک را نمی
آفریدم اکنون این مقام مقام منت است ای طالب چون حضرت
رسالت پیش از خلقت افلاک موجود نبوده باشد فایده

فایده ازین منت چه باشد و روا باشد که نباشد که حضرت
عزت تعظیم نمی کند که موجود نباشد و ظاهر نباشد
اکنون اگر سایل سؤال کند که شاید که این منت از برای
این زمان بوده باشد جواب آنست که پیش ازین زمان
بچندین هزار سال افلاک را آفریده بود وجود معلوم
نیست که کی خلقت افلاک کرده ما بینیم که پیش ازین زمان
افلاک بود پس روا باشد که افلاک را پیش ازین بچندین هزاران
سال هزار سال آفریده باشد و این زمان منت نهد
و این چه منت باشد و این مقام مقام منت نیست پس
باید که هستی حضرت رسالت هم بر افلاک مقدم بوده باشد تا این
مقام را مقام منت توان گفت و جای دیگر حضرت عزت
در کلام مجید می فرماید که ان عدة الشهور عند الله اثنا
عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم ذلک الدین القیم یعنی بدرستی که شمار
ماهها نزدیک خدای تعالی دوازده است در کتاب
خدا

روزی که آسمانها و زمینها را بیافرید از آن چهار را
حرام کرد و مبالغه کرد که اینست دین راست اکنون
ثابت شده است که این چهار ماه چهار کلمه قدیم ازلی و ابدی
است که ظاهر بر زبان مبارک حضرت رسالت گفته شد و
و حرام کرد این چهار ماه را در یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم پس برین دلیل
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین که باشد و بر آدم
و اشیا مقدم باشد ای طالب تا بسر حقیقت نرسی این را
که ذکر رفت بدان بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای طالب اسرار
الهی که بهترین کلام که در وجود آدمی موجود مرکب
می شود آنست که در اشیا بنظر عالی نظر کنند و به بینند
که سر کلمه ازلی و ابدی قایم بذات حق است چه گونه بر
همه اشیا ظاهر کلمه است و مظاهر جمیع اشیا و موجودات
را عین کلام داند و کلمه را عین اشیا داند چنانکه بر سبیل الـ
فرض آن سر کلمه ازلی و ابدی را از مخلوقات در کشند

که ظاهر بر زبان مبارک حضرت ... گفته شد
حرام کرد پس باید که ظاهر و باطن
حضرت ... پیش از وجود
آسمانها و زمینها بوده باشد
بجهة آنکه می فرماید که خلق
السموات والارض
منها اربعة حرم الی آخر
پس باید دلیل تقدیم کنت
نبیا
همه اشیا مخلوقات

از مخلوقات اثری نماند بجای اشیا و موجودات این
کلمه ازلی و ابدی را ببیند و برا تو که ذات این کلمه محتاج باشیا
نیست بلکه اشیا بکسر محتاج بکلمه اند و هستی اشیا از کلمه است
و کلمه بذات خود قایم است نه بذات غیر که غیر در ملک او تصرف
ندارد الخ ای طالب تا تفسیر این کلمات که ذکر رفت
نرسی و این کلمات را چنانچه که ذکر رفت ندانی بسر حقیقت
این آیت نتوانی رسیدن که حضرت عزت در کلام مجید می‌فرماید
که الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار پس ای طالب
اشیا و موجودات را عبث و باطل مدان بجهت انکه
اشیا مظهر کلمه قدیم ازلی و ابدی اند و کلمه مالکیت ذات دارد و
مالک الملک است ملک را از مالک جدا نتوان کرد و مالک را
از ملک جدا نتوان کردن ای طالب بحقیقت اشیا را بحق
بدان و در اشیا بحقارت نظر مکن و بنظر علی بر اشیا و
موجودات نظر کن و حضرت عزت را عین اشیا و اشیا را عین

اشیا ملک و اشیا ملک او هست

حضرت

حضرت بدان بجهت آنکه در کلام مجید می‌فرماید که سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و جای دیگر می‌فرماید که
من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم
الطیب والعمل الصالح الخ ای طالب صلاح و نجات
آن باشد که توجه صورت ظاهر موجودات را صفت قدیم
او دانی و حقیقت باطن موجودات را حق بدانی و باطل
ندانی بجهت انکه بحقیقت غیر من ذات موجود نیست بهیچ
وجه از وجوه و باید که بدانی برای که صورت ظاهر و باطن
موجودات و صورت و صدای جمیع موجودات بالفعل
و بالقوه چه در خواب و چه در بیداری و چه در حیات
و چه در ممات خارج از این کلمه نیست اگر تو او را که
غیر از این چیزی خواهی کرد که ذکر رفت یقین دانی
شیطان آن ادراک ادراک شیطانی خواهی بود بلکه
عین شیطان آن ادراک باطل خواهد بود و او را که
غیر خواهد بود در راه شرک از آن او را که غیر خواهد بود
زنهار که غیر را در ملک او راه مده که غیر در ملک او موجود نیست

یرفعه

وهمه اوست چنانکه حضرت عزت بر وحدانیت خود گواهی میدهد
شهد الله انه لا اله الا هو در کلمهٔ توحید که میگویی لا اله الا الله ای
طالب لا الا و نفی ذات و نفی صفت ظاهر و باطن موجود است غیر میکند
غیر مران که غیر نیست و این صفت را از وی نتوانی جدا کردن
و او را ازین صفت جدا نمی توان کرد و حقیقت ظاهر و باطن اشیا را
رجوع با اوست چنانکه یک سر موی تخلف نگذارد که اگر از
کوه احد و از هر کوهی که از آن بزرگتر نتوان تصور کرد
و این سر کلمهٔ قدیم ازلی و ابدی را اگر بر سبیل فرض از آن کوه
در کشی از آن کوه اثر نماند فانی گردد و اگر از دانهٔ خشخاش
این کلمه را در کشی همچنان از آن دانهٔ خشخاش اثر نخواهد ماند
علی هذا در جمیع موجودات همچنین میدان بسم الله الرحمن الرحیم
الرحیم حضرت عزت جل و علا در کلام مجید میفرماید که ومن
اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک مقاما محمودا
و جای دیگر میفرماید حضرت رسالت ص اللهم رب هذه
الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمد الوسیلة والفضیلة

الذی وعدته وارزقنا شفاعته برحمتک یا ارحم الراحمین

الرفیعة
والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا حضرت رسالت ص میفرماید
که هر کس که این دعا را بعد از اذان از برای من که محمدم از حضرت
عزت در خواهد شفاعت من برو حلال گردد و واجب
شود مر شفیع او شدن اکنون اگر سائل سوال کند که این
مقام که حضرت عزت میفرماید که شب برخیز و نماز نافله و تهجد
بگذار که نزدیک شد ترا که تحقیق در مقام محمود برانگیزانم
و حضرت رسالت میفرماید که این مقام را از برای من از حضرت
عزت درخواست کنید این مقام چه مقامست و این مقام حضرت
رسالت را حاصل نبود و برین مقام نرسیده بود و او را
این مقام میسر نبود اکنون جواب از ومن عنده علم الکتاب
حاصل آنست ای طالب که میگویی که حضرت رسالت را این مقام
نبود یا میسر نبود بدان ای طالب که حضرت رسالت را این مقام حاصل
بود و این مقام را دیده بود و میسر بود ولیکن این مقام را در
صحیح بجهته عالم بشریت دیده بود که مشاهده کرده بود و دیگر عالم بشریت
عالم فناست و عالم باقی نیست و درین از آنجهت برزخیست
است و عالم برزخین عالم باقیست عالم فانی نیست این دعا هم

برای آن روزیست که یوم یبعث من فی القبور باشد و آن
روز روزیست که حضرت عزت میفرماید که فی یوم کان مقداره
الف سنة مما تعدون و جای دیگر می فرماید که یوم کان
مقداره خمسین الف سنة غرض و حاصل بحث آنست که چون
رسول را این مقام حاصل شده بود و مشاهده کرده بود و دانسته
بود این دعا از برای عالم باقیست بلکه از برای آن روز است و این آیت
که ذکر رفته نه از برای عالم فانی از برای عالم آخرت یعنی دنیا ملک
اکنون اگر سائل سؤال کند که این معنی از کجاست و چگونه معلوم گردد
که این مقام محمود حضرت رسالت را حاصل شده بود و دانسته بود و
دیده بود و میسر شده بود و این مقام معنی از کجا شد و این مقام
محمود کدام مقامست و چه مراتب است و این تمام و این مراتب در
کلام الهی که می فرماید و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و
مراد از رطب یابس قدیم و حدیث است و جای دیگر می فرماید که ما
فرطنا فی الکتاب من شیء و کل شیء احصیناه فی امام مبین در کجاست
و این مقام کدام است و چه مراتب و این مقام حضرت رسالت را حاصل
شده بود و میسر شده بود چون مراد از رطب یابس قدیم و حدیث است
و دانسته بود

پس

پس باید که در کلام الهی بشد این مقام محمود که مشاهده کرد که ح
رسالت پناه این مقام را اکنون جواب از ومن عنده علم الکتاب آنست که
بدان ای طالب الهی که حضرت رسالت پناه فرمود این دعا را بجا آورند
در چه وقت و طلب این مقام از برای من که محکم کنند و در چندین
جا مکررات و مراتب ذکر رفته است که جمیع قواعد و مدار و نظام جهان را
که حضرت عزت که نهاد ظاهر بر قاعده و ترتیب ظاهر شریعت حضرت نهاد
رسالت پناه نهاد و قاعده و ترتیب ظاهر ملکوت را کلی و جزوی بر قاعده و
ترتیب اصل کلام الهی نهاد و اصل کلام جمیع انبیا و اصل کلام موجودات و اصل کلام جمیع انبیا
ظاهر و باطن بالفعل و بالقوه خارج از این کلمه قدیم ازلی و
ابدی است و این چهار کلمه که یاد کرده شد و آن چهار عدد در ضمن این کلمه
حضرت رسالت پناه چنانکه کلمه باشد این کلمه بحضرت رسالت
بدو نوع آمده است چهارده معزز چهارده حرکت آمده است و در
وقت قرائت این چهارده کلمه معزز کلمه ظاهر نشود چنانکه دیگر
هجده کلمه معزز باشد بها ز یازده کلمه ان یازده کلمه که بها و
این هجده کلمه اصل است و تفصیلی کرده و مشاهده کرد چه بهتر چنانکه نه
شکل ظاهر وقت و وقت را دید که مقصد طلب که چون رازی

طلب کن ذ را از د طلب کن ز را از ر طلب کن ش را از
س طلب کن ض را از ص طلب کن غ را از ع طلب کن ظ را
از ط طلب کن و [illegible] و حاصل آنست که این یازده بعینه
هفده کلمه است که منقطع می گردد و اصل کلام در جمیع موجودات هفده
کلمه است و هفده کلمه اصل کلام است و هفده کلمه اینست بسم
الله الرحمن الرحیم الم ک ه ی ع ص ح م س ق ن ط ر د ل و
اصل کلام الهی این هفده کلمه است و این هفده کلمه قدیم و ازلی و ابدیست
و قایم بذات احدیت در وضع انسان نیست و حق و ازین رو حج را
و زکوة را و جمیع قواعد دینی و دنیایی را حضرت رسالت بامر حق
که نهاد بر قاعده و ترتیب این هفده و یازده کلمه که در ضمن این
هفده کلمه است نهاد تا تو که طالبی جمیع سر ازل و ابد را و سر کلام الهی را
و سر حقیقت موجودات و اشیا را و سر معجز کلام الهی و معجزه حضرت
رسالت را ازین هفده کلمه طلب کن و جاهد کم طلب کنی که جای
دیگر نیست و اگر جای دیگر باشد چون بحقیقت نظر کنی همین هفده
کلمه باشد که ذکر رفت و غیر ازین نخواهد بود بسبب بجهت آنکه
اصل اینست و همه را رجوع باصل خواهد بود چنانکه حضرت می فرماید

فسبحان

[illegible]

۲۰

فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون و حضرت رسالت
می فرماید که کل شیء یرجع الی اصله غرض و حاصل آنست که حضرت رسالت
اذان را بامر الهی نهاد بر قاعده و مثال این هفده کلمه نهاد
و مراد ازین اذان اذان صبح است و اذان صبح هفده کلمه است
چون حضرت مصطفی صلعم این نوزده هفده کلمه در کائنات در
داد و از برای خود این مقام را طلب کرد که مقام محمود
خواهد بود و مقام محمود همین هفده کلمه است و
این لفظ محمود نیز همین هفده کلمه است چنانکه دو میم است
و دو میم شش کلمه است و ح دو کلمه و واو سه کلمه و دال سه کلمه
است و الف سه کلمه است
چنانکه هفده کلمه باشد تا بدانی ای طالب که مراد حضرت رسالت
ازین مقام محمود این هفده کلمه بوده است بجهت آنکه بالاتر
ازین مقام مقامی نیست و همه مقام ماکان و مایکون را رجوع
بدین مقام می باید کرد و درین مقام بازگشت و این مقام
است
از آن حضرت رسالت است بجهت آنکه او مظهر این مقام شد
و این مظاهر از وجود او بروز دو این مقام محمود از مقام
مظهر مبارک او بود بجهت آنکه اصل این مقام محمود چنانکه

ازین نیست ... وان رفت
از ... ظاهر شد

ذکر رفت مظاهر محمدی طلب کرد و مدد و تجلی کرد و ظاهر شد
بعد از آن مظاهر مبارک او این مقام محمود طلب کرد یعنی که بعینه مقام محمود
شد با نقائی که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل اکنون نظر کن و ببین که مقام محمود که مقام است
که حضرت رسول مظهر او شده است و غرای اذان هفده کلمه از او
ظاهر شد و تجلی گاه او شده است چنانکه در صلوة در وقت
تشهد این یک انگشت مسبحه را قایم کرد و گواهی داد که بعینه این
هفده کلمه را من پرستش می کنم و این کلمه مستوجب پرستش است
و بغیر از این هفده کلمه را در نور دیدم بجهت آنکه حضرت عزت میفرماید
یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مطویات بیمینه
بلفظ صریح حضرت رسول در تشهد بیان می کند یعنی بدل کردم
زمین را و ما فیها را با این هفده کلمه در نور دیدم هر یکی کلمه آسمانها را
و آنچه در مقابل او واقع است بدست راست بدل ای طالب که دست
محمد دست حق است چنانکه حضرت عزت میفرماید که ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم [illegible]
بمحمد است استغفار دراز می کنند بجهت آنکه مظهر هفده کلمه توحید او شده است

واین ...

اصل

٢١

اصل کتاب ام الکتاب سراز و برکرد و اثبات توحید میکند چنانکه
ذکر و غرض از توحید این مقام محمود است و آن هفده کلمه که ذکر رفت
چنانکه در تشهد تا این چهار انگشت در بست راست رمز نور دید و این
یک انگشت مسبحه را قایم می کند حضرت عزت شهادت را ز و قبول می کند
و کافر غیر ملت را چون این کلمه توحید را بر و عرض می کنی تا و نیز این یک
انگشت که ذکر رفت قایم نمی کند از مسلمانی نمی دانند و جهان کافر میدانند
و برو جهان حکم غزا می کنند بجهت آنکه انگشت مسبحه اثبات مقام محمود را
میکند چنانکه این چهار انگشت مسبحه را قایم کرد یعنی نور دیدم هر چه غیر
از این هفده کلمه است و ایمان آوردم بحقیقت این هفده کلمه قدیم ازلی
و ابدی که این هفده منفصل در ذات او است و بغیر از این هفده کلمه
ازلی و ابدی ذات نیست که آن ذات مستوجب پرستش باشد
و جمیع موجودات رجوع با او باشد و او منزه و مبرا باشد و این
هفده کلمه در ذات خود یک کلمه است چنانکه ذکر رفته است و یک کلمه یک نقطه
آن یک نقطه منزه و مبرا از شکل و پیکر و هیات و طول و عرض و از جمیع صفات
بریست و کاینات از و برست بحیثیتی که مجال نطق مسبحه را نیست و آسمانها
و زمینها و ما فیهما بالقوه در وی است چنانکه الحرف این یک ذات از موجود

رشته
مسبحه
و ذات ... در نور دیده
و این یک انگشت
نقطه ارده
ذات

واشیا در کشتی بکسر موا شیا موجود زمانی وجود نتوانی شد بجهت آنکه ملکرا
از مالک جدا نتوانی کرد یعنی و لهذا ذالنون اگر سائل سوال کند که چون تو می گویی
که مراد از اذان اذان صبح است بجهت آنکه اذان صبح هفده کلمه است در مقام مقامات چگونه
که هفده کلمه اصلست و درست است و در بن شک نیست این اذان ظهر و عصر و عشا
را بجهت چه فرمود گفتن جواب آنست که بیشتر ذکر رفته است که آن یازده کلمه
و آن چهار کلمه چنانکه پانزده کلمه باشد که در ضمن آن هفده کلمه است و در بحث
سیر به سدرة المنتهی است و اذان ظهر و عصر و مغرب و عشا پانزده کلمه است در مقابل
این پانزده کلمه است تا تو که طالبی تو هم نکنی و گمان کج نبری که غیر ازین چیزی هست
و بود و باشد زنهار تو هم نکنی که صراط مستقیم است و لغزی که ازین صراط که
صراط العزیز است و هلاک شدن و اگر تو هم و ادراک غیر این کنی آن تو هم و
ادراک شیطان خواهد بود و ادراک بشر خواهد بود زنهار نکنی که وحده
لا شریک له است و او را مثل نیست و مانند نیست و هر صفتی که از انبیا و از
حضرت عزت بتو رسیده است در بن کلمه نظر کن و ببین که جهان
صفت در وحدت یافته دا و را شکل نیست و پیکر نیست و طول نیست و عرض
نیست و عمق نیست و لون نیست و جوهر نیست و عرض نیست و خستگی نیست و نرم نیست
و او را نوم نیست و در یک مکان نیست منزه و مبرا است فی ذاته و محتاج بکسی
نیست قدیم ازلی و ابدی است و ادراک کیفیت و کمیت او نمی توان

کرد

که در ضمن این هفده کلمه است

وازمن عنده علم الکتاب شده

شده باید که در حقایق کلام ی معلوم کرده باشد که جمیع حرکات
و سکنات و افعال و اقوال و امر و نهی و حالات و مقامات و
سیرت و سلوک من مطابق و موافق کلام الهیست هر گاه که تو
جمیع حرکات و سکنات و حالات و مقامات و سیر و سلوک خود را
موافق و مطابق بجمیع حالات من یافتی موافق و مطابق کلام
قدیم ازلی و ابدی یافته باشی و چون جمیع حالات خود را
جمیع حالات من یافته باشی آن زمان حالات من و امر و نهی من و افعال
و اقوال من و حرکات و سکنات من ترا از اسرار کلام ی ای
طالب آگاه کرداند و در حقایق و اسرار دانا گرداند
و بر مضمون جمیع حالات ای طالب ترا بینا گرداند و بیاگاند
که غیر از حقایق و اسرار من امر و نهی من و افعال و اقوال من و
حرکات و سکنات من آگاه شدن دیگر نیست و این حدیث لا نبی
بعدی دلالت برین میکند ای طالب بر آنکه نبی از روی لغت
انبا کننده است و نبی اسم فاعل است یعنی انبا کننده دیگر
غیر از امر و نهی من و حالات من نخواهد بود چنانچه آنکه سر
ازل و ابد ماکان و مایکون و جمیع اسرار الهی در امر و نهی و
حالات من مندرج است و بدل نخواهد آمد چنانچه آنکه نیک که

فوع

آیه بجه آورد چون پیش از ازل و ابد و مکان و ما یکون و همه جمیع
موجودات در این کلام که بمن نازل شده است مندرج است مثل
که آیه بجه آورد و اگر چنانچه همین که آورده بود خواهد آورد
تحصیل حاصل باشد از تکرار نباید و چه باشد و اگر چنانچه صد بار بیارد
چون همان باشد که اول من آورده بودم پس همان من باشم که من
باشم بجز ابه آنکه آن کلام من است و من آن کلامم و بغیر از کلامی که من
آورده ام کلام دیگر نیست که بیارد که بآن کلام ارشاد
خلایق توان کرد که ختم بجد بعدی و لیا مرشد دلالت
میکنند بر این معنی یعنی بعد از من بغیر از من و امر و نهی من و اقوال
و افعال من طلب مکن که مرشد دیگر نیست آن ولی مرشد آن من
و امر و نهی من و ذبح علی را در امر و نهی من طلب کن که امر و نهی
من غیر کلام من نیست و کلام من صفت متکلم است و صفت کلام
از ذات وی جدا نیست و ذات از صفت و کلام جدا نیست پس
اکنون ای طالب متابعت امر من است بحکم این آیت که و من
یطع الرسول فقد اطاع الله و امر و نهی من کلام من است و کلام
صفت متکلم است مقصود آنست که متابعت امر من کنی که اگر
متابعت امر من کردی راه بمن بردی چون بمن بردی راه بکلام

حق علی

بر دلی رسیدستی

حق علی بر دلی و چون راه بکلام حق علی بردی راه بحق بردی
و کلام و متکلم را یکی دانستی و دویی را از میانه برگرفتی و تو
خود دور و محو شدی و در و فانی شدی و همه او شدی و گو بنده
و شنونده همه یکی شد و صفت و ذات جدا یکی شد و مثل اینجا
باز ماند و هیچ نوبت نماند که مثل بیاید و انرا بیاورد
و آنچه مانده است حقایق و سرایر کلام ازلی و ابدی است
و مثل را مجال گردیدن گرد سرادقات او نیست اینجا باز
مانده است و ادراکات و هر را که بعقل عشر روح القدس است
و بعقول حق لیس هم مثل است و روح الامین است و بعقول بعضی
از انبیا سر و مش است بیشتر ازین مجال پیش رفتن ندارد و
چنانکه گفت لو دنوت انملة لاحترقت و آنچه مانده است
که حقایق و سرایر است آن موقوف بذات الله است که و ما یعلم
تاویله الا الله و جای دیگر میفرماید که ثم ان علینا بیانه و
جای دیگر میفرماید و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی
و رحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی
تاویله غرض و حاصل بحث آنست ای طالب که مثل را که
مقربترین جمیع ملائکه بود با وجود تقرب او سیر و عروج

از اسم جبرئیل بیشتر نتوانست رفت و از مسما که مراد از مسمی حقیقت است هیچ خبر نداد و نتوانست چنانکه این سوره کهیعص ابجد کلّه آورد چون نبی گفت کاف گفت علمت نبی گفت ها گفت علمت نبی گفت یا گفت علمت نبی گفت عین گفت علمت نبی گفت صاد گفت علمت نبی گفت کیف علمت ما لم اعلم با وجود آنکه جمیع اسمارا از دم او حفظ بود گفت یا محمد چگونه میدانی تو که من آورده این کلام نمی دانم که این چه معنی دارد مقصود آنکه نبی با وجود آنکه این همه تقرب که داشت تا آنجا بیشتر نتوانست رفت و آنجا بازماند اکنون ای طالب تو فکرت و سلطان رسل و سرور و سالار انبیا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات را ببین و تامل کن که چگونه شهسوار ملک ملکوت بود و چگونه رفت بعالم ملک و ملکوت و چگونه رفت بعالم حقایق و چگونه نبی از همه بازماند و او چگونه گذشت و بمقام قرب رسید چنانکه گفت

لی

١٤٨

لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل او را این مقام حاصل شد و چگونه بازماند و از اسم و مسما که حقایق و معانی کلام قدیم ازلی و ابدی است چه بهره داد او را و جبرئیل دور ماند و چگونه با ادب و حرمت بیان حقایق و معانی کرد که هیچ چشم اغیار این اسم و مسما را که حقایق و معانی خواهد بود ندید و غیر محرم این اسرار نشد که چون نظر در جمیع اقوال و افعال او و حرکات و سکنات و مقامات و حالات و سیر و سفر و امر و نهی ظاهر و باطن او کنی ای طالب عین حقایق و معانی است و حقایق و معانی عین آن حالات اوست ای برادر ای طالب آن مقام که گفت دع نفسک و تعال یعنی دست بدار از نفس و بیا که چون بیائی باز نگردی که مقام وصلت باز گشتن نیست یا محمد این مقام مقام قربت و مقام وصلت است و اگر بقصه ظاهر نگردی بحقیقت نرفته باشی و آنجا هر دو یکیست و هر جا که تو باشی من آنجا باشم و هر جا که من باشم تو آنجا باشی و هر جا که مرا طلب کنی یابی

وآن طلب ومطلوب من باشم وذکر تو ذکر من باو ذکر من ذکر تو
با چنانکه در حدیث قدسی میفرماید که من ذکرنی احببته ومن
احبنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن
قتلته فانا دیته یعنی ترا محو کردانم در تو همه من شوم وچون در تو
همه من شد وبکشتم تو همه من شده باشی ان زمان متابعت تو امر
من باشد ومتابعت امر من متابعت تو با چنانکه در کلام مجید می
فرماید که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی ای رسول
گا اگر شما خدای را دوست میدارید مرا متابعت کنید خدا را
دوست داشته باشید یعنی متابعت درکسی جدا است و
دوستی خدا متابعت منست ودرین مقام من بینم همه اوست
دباید که درین منزل همه او را دان وغیر تصور نکنی که غیر را
این همه مجال نیست وقوت در ملک اوست واین مجال واین قوت
اوراست چنانکه بکرات ومرات در بسیار مواضع ذکر رفته
که جمیع موجودات ماکان ومایکون موجود شده است بدین [illegible]
[illegible] و [illegible] است و [illegible] صفوت
واین [illegible] و [illegible] و [illegible] صفوت بیک قوت ازلی
قایمست چنانکه اگر ای طالب بتصور این یک قوت ازلی نباشد
[illegible] وجود

١٥٠

داکر بتصور ذات وجود وصفوت نباشد
ذ وجود وصفوت نباشد این یک قوت ازلی با وجود بایک
خود قایم باو واین قوت ازلی به ذات وجود وصفوت محتاج نیست
بلکه ذات وجود وصفوت بقوت ازلی محتاج است اکنون ای طالب
از قوت ازلی صفوت ظاهر باشد واز صفوت وجود ظاهر شود و
وجود که ظاهر شود اثبات وبیان او میکنند که همه از قوت ازلی
ظاهر شده ام یعنی همه موجودات را رجوع به ذات وجود وصفوتست
وذات وصفوت را رجوع بقوت ازلیست وقوت ازلی بذات
حقیقت اکنون این همه که ذکر رفت در اقوال وافعال و
حرکات وسکنات ومقامات وکشف والهامات واردات
لکن نظر کن ودر مضمون جمیع حالات او بینا شو که این
همه در ولایج وظاهر وتا باطن است بی شک وتردد

تمت الکتاب بعون الله
الملک الوهاب تمت کلمته
بکتب [illegible] از دست [illegible]
حضرت فضل یزدان [illegible]
حسن ابن بکر [illegible]

قلمک مثل ذو الفقار علی
کوزلرک چشمهٔ اهل دلی

مهر عالم حسن جبینکدر
کاکلک اهل عارفک املی

لوح چهرکده یازدی قدرت حق
سوره خط کلام لم یزلی

فیض رخسارکک اولب وارد
سر مشکلاتم اولدی جلی

باقی ابد نعیمهٔ خلدر
اوقیان مصحف رویکده تلی خط معما

حسن جهان آرا اکنه مفتون
جمله اهل عقول و ساده دلا

کوره لر بنده وصلی وجهکده
خط مشکینکی اولوب دلا

م

Süleymaniye Kütüphanesi
Kısmı Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt 3092
Eski Kayıt No

۸۹۸

[illegible]

بيت

ای خوبرويان بی دين تا چند جفا ايد عشقم
من اين و آن ندانم من مست جام عشقم

ای نحويه هوای ناکه سرکه نعوکار ايد
ای مقريه کتابه تا که سرکه عمر املّه
وای مقريه دين عمرت گذشت ضايع
ای منطقی به دين تاج خطر سوی مقاله
ذهنت بقول اعتقادش
ديگر حکيم کافر لعنت بر
گويد به تو نحواوت بر دهر کن حواله
مفتی قلم گرفته کانجا ضمان بيايد
قاضی بفکر مانده کين بيع شد قباله
من اين و آن ندانم من مست جام عشقم
مطرب بزن نوايی ساقی بده پياله

ای رب خداوند جمله اشیا
از فضل و کرم مرا ببخشا

ای رب خداوند جمله اشیا
از فضل و کرم مرا ببخشا

ای مرغ [illegible] عرشی [illegible]

اگر مرغ عالم آید اینجا بهر صبا [illegible]
مشکل [illegible] هر کسی نبود [illegible]